

تحليل مشخص از شرایط مشخص

(جمهوری اسلامی، اوپوزیسیون و حرکت ملی)

امید تیریزی

تحلیل مشخص از شرایط مشخص
(جمهوری اسلامی، اوپوزیسیون و حرکت ملی)

امید تبریزی

نشر / ۱۹۷ تهران

فهرست

| | | |
|----|-------|-------------------------------|
| ۵ | | مقدمه |
| ۶ | | شرایط بین المللی |
| ۱۰ | | جمهوری اسلامی ایران |
| ۲۰ | | احتمال تغییر رژیم |
| ۲۷ | | بحران حاکمیت |
| ۳۱ | | سناریوهای تغییر |
| ۳۴ | | اصولگرایان جمهوری اسلامی |
| ۴۰ | | اصلاح طلبان جمهوری اسلامی |
| ۴۲ | | ولایت فقیه و تلفیق دین و دولت |
| ۴۳ | | قانون اساسی مبتنی بر تبعیض |
| ۴۴ | | فساد ساختاری در سیستم حکومتی |
| ۴۶ | | ملل غیر فارس در ایران |
| ۴۸ | | جنبش ملی بلوچ |
| ۵۲ | | کردها |
| ۵۵ | | ترکمن ها |
| ۵۷ | | عرب ها |
| ۵۹ | | احزاب چپ ایران |
| ۶۳ | | سازمان مجاهدین خلق ایران |
| ۶۸ | | سلطنت طلبان |

| | |
|-----|---------------------------------|
| ۷۲ | نیروهای جمهوریخواه |
| ۷۷ | جبهه ملی ایران |
| ۸۱ | اوپوزیسیون دموکراتیک |
| ۸۶ | دموکراسی و حل مسأله ملی |
| ۸۸ | جامعه مدنی |
| ۹۳ | پان ایرانیسم |
| ۹۶ | حرکت ملی آذربایجان |
| ۱۰۶ | نتیجه گیری و چه باید کرد؟ |

مقدمه

به دنبال روی کار آمدن حزب جمهوری خواه در آمریکا بویژه بعد از شورش دیماه ۱۳۹۶ (ژانویه ۲۰۱۸) در بیش از یکصد شهر ایران که به شورش گرسنگان معروف شد، مرکز مطالعات راهبردی ریاست جمهوری اعلام کرد که جمهوری اسلامی ایران با بیش از صد ابرچالش (بحران بزرگ) روبروست که دولت قادر به حل هیچ یک از آنها نیست. بحران حاکمیت، انزوای بین المللی، فروپاشی اقتصادی، نارضایتی عمومی، بحران آب و محیط زیست، بیکاری جوانان، مشکل حجاب اجباری زنان، بن بست سیاست خارجی، شکاف بین مرکز و پیرامون، فساد گسترده و بحران سیستم آموزشی از مهمترین آنها می باشند و وزیر راه دولت دوازدهم نیز که به صراحت لهجه شهرت دارد، اظهار داشت که جامعه ایران وارد مرحله اضمحلال (فروپاشی) شده است. از آن تاریخ به بعد بعلت نبود اوپوزیسیون سازمان یافته در داخل، مخالفان جمهوری اسلامی در خارج کشور فعال شده اند تا در صورت تغییر حکومت در ایران بتوانند نقش موثر خودشان را بازی بکنند. جریانات چپ، سلطنت طلب و نیز مجاهدین خلق هر یک اقدامات مشخصی را انجام داده اند و در حال پیگیری این اقدامات هستند. بعضی از گروههای غیرفارس هم در پی ایجاد ائتلاف مستقل از جریانات سراسری هستند اما هنوز بجای نرسیده اند.

در میان گروههای اوپوزیسیون تحلیل مشخص از شرایط مشخص انجام نگرفته و درباره شرایط عینی و ذهنی تغییر حاکمیت بحث جدی نشده است تا آلترناتیوی بر آن اساس شکل بگیرد و استراتژی تغییر رژیم را با تاکتیکهای امروزی اتخاذ کند. با سوختن کارت اصلاح طلبان در شورش گرسنگان مقامات حکومتی می گویند که اوپوزیسیون جمهوری اسلامی به خارج از کشور منتقل

شده است. همزمان در داخل کشور اقشارمختلف مردم ناراضی دریافت‌اند که ریشه اصلی تمام مشکلات جامعه ایران در دیکتاتوری داخلی و سیاست خارجی ایدئولوژیک رژیم حاکم و دشمنی آن با آمریکا است و تحریم‌ها و فشارهای خارجی را نتیجه این سیاست می‌دانند. در این رابطه شعار مردم که می‌گویند «دشمن ما همینجاست، دروغ می‌گن آمریکاست» بسیار گویا می‌باشد.

بعد از شورش دیمه قدرتهای خارجی بویژه آمریکا بدرستی به این نتیجه رسیدند که پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی علیه حکومت قیام کرده و وقت آن است که فشارهای اقتصادی و سیاسی را بر جمهوری اسلامی بیشتر بکنند تا از سیاستهای تشنج آفرین خود در خاورمیانه دست بردارد. مجموعه این مسایل اوضاع داخلی و افکارعمومی ایران را تغییر داده و مردم برای درگیر شدن با جمهوری اسلامی جسارت بیشتری پیدا کرده‌اند. اکنون با توجه به این وضعیت سوال اساسی برای ما اینست که چه باید کرد؟ در این نوشته سعی می‌شود باین سوال اساسی جواب کوتاهی داده شود.

شرایط بین المللی

ما در دوران بعد از جنگ سرد بسر می‌بریم. جنگ سرد که در پایان جنگ دوم جهانی بر سر مساله فرقه دموکرات و حکومت ملی آذربایجان بین شوروی و آمریکا شروع شده و جهان را دو قطبی کرده بود با انحلال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بلوک شرق در سال ۱۹۹۲ پایان یافت و جنگ ایدئولوژیک بین شرق و غرب به پایان رسید و همراه با آن حکومت‌های ایدئولوژیک نیز علت وجودی خود را از دست دادند، که فرانسیس فوکویاما آن را «پایان تاریخ» نامیده است. شروع جنگ سرد بر سر مساله آذربایجان نشان می‌داد که مرزهای ایران و شوروی تنها مرز بین دو کشور نبوده بلکه مرز بین دو اردوگاه نیز بوده است.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۷

بعد از جنگ سرد و پایان یافتن تخاصمات ایدئولوژیک مابین کمونیسم و کاپیتالیسم، دنیا یک ابرقدرت بیشتر نداشت که آن هم ایالات متحده آمریکا بود که پیروز جنگ سرد محسوب می‌شد. اما طرفداران جهان چند قطبی هم کم نبودند و قدرتهای رشد یابنده جدید خواهان شریک شدن در اداره اقتصادی جهان بودند. شکست پروژه اقتصاد دولتی در اتحاد شوروی که منجر به انحلال آن شد، چین کمونیست را بر آن داشت تا اقتصاد سوسیالیستی را رها کند و به اقتصاد بازار و تجارت آزاد روی آورد و بعد از آنکه روسیه پس از سوسیالیسم توانست دوباره روی پای خود بایستد، سازماندهی قدرت جدید در مقابل آمریکا شروع شد. تشکیل نشست سالیانه بیست کشور صنعتی در عمل برای شکستن انحصارگری نشست‌های هفت کشور صنعتی بزرگ بود که دیگرچندان هم بزرگ نبودند و قدرتهای نوظهور از نظر اقتصادی از آنهایی که درباره سیاست و اقتصاد جهان تصمیم می‌گرفتند جلو زده بودند. انقلاب انفورماتیک و گردش آزاد اطلاعات و گلوبالیزاسیون هرگونه انحصار را می‌شکست و کشورهای رشد یابنده نوظهور از این امکانات و تکنولوژی جدید حداکثر استفاده را بردند.

تشکیل «بریکس»، متشکل از برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی، ابهت هفت کشور صنعتی را شکست و خیلی زود چین دومین اقتصاد جهان بعد از آمریکا شد. چین ادعا می‌کند که تا سال ۲۰۵۰ تنها به امور اقتصادی خود مشغول خواهد بود و می‌کوشد از هرگونه جنگ و درگیری نظامی خودداری کند. ضمن اینکه تحلیلگران اقتصادی معتقدند چین قبل از سال ۲۰۵۰ به اولین قدرت اقتصادی جهان تبدیل می‌شود و از حالا با شروع پروژه عظیم «جاده ابریشم» که تمام آسیا، اروپا و آفریقا را در برمی‌گیرد، تسلط اقتصادی خود را بر جهان کلید زده است. البته برای حفاظت از دست آوردهای اقتصادی جاده ابریشم، چین و روسیه همراه با هند و پاکستان و کشورهای آسیای

مرکزی «پیمان همکاری‌های شانگهای» را بوجود آورده اند که بتدریج به یک رقیب نظامی پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو» تبدیل خواهد شد.

حال که آمریکا بعنوان تنها ابرقدرت جهان موقعیت خود را در خطر می‌بیند بیکار نخواهد نشست و بنظر می‌رسد استراتژی آمریکا برای حضور درازمدت در افغانستان بعنوان مهم‌ترین نقطه استراتژیک دنیا و تقویت موقعیت خود در خاورمیانه بعنوان یکی از نقاط اصلی منبع انرژی دنیا، عکس‌العملی برای خنثی کردن این تهدید است و می‌کوشد از تبدیل شدن چین به اقتصاد اول دنیا جلوگیری کند. برخلاف جنگ سرد رقابت فعلی ایدئولوژیک نیست و صد درصد اقتصادی و ژئوپولیتیک می‌باشد که بصورت تشنج‌های سیاسی و نظامی ظاهر می‌شود. مسابقه تسلیحاتی شروع شده است و توافقات قدیمی خلع سلاح بین قدرتهای بزرگ عملاً لغو شدند. این مسابقه تسلیحاتی تا جایگزین شدن نظم نوین با ثبات ادامه خواهد یافت و تا رسیدن به آن ثبات، هرگونه رویارویی بین آمریکا و مخالفانش امکان پذیر است.

بحران ریشه‌دار خاورمیانه هم که از سال ۲۰۱۱ با شروع بهار عربی به جنگ‌های خونین و بنوعی خودکشی دسته جمعی ملل مسلمان تبدیل شده است، در هفت سال گذشته میدان رقابت‌های جهانی بوده و جمهوری اسلامی ایران بعنوان پیاده نظام روسیه در این جنگ‌ها نقش بازی می‌کند. در جنگ‌های خاورمیانه طرف‌های درگیر از اسلام سیاسی استفاده ابزاری می‌کنند و نظر باینکه جمهوری اسلامی بزرگترین مروج اسلام سیاسی است و آغازگر جنگ شیعه و سنی بوده در شطرنج ژئوپولیتیک خاورمیانه مهره بسیار حساسی است به همین جهت اگر آمریکا قصد تغییر رژیم جمهوری اسلامی را دارد درمقابل چین و روسیه تمام امکانات خودشان را برای حفظ جمهوری اسلامی بکار خواهند گرفت و به خواست مردم ایران توجه نخواهند کرد، زیرا ارزیابی

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۹

استراتژهای چین و روسیه چنین است که اگر آمریکا ایران را از سرراه بردارد با خیال راحت تمام قدرت و امکانات خود را برای تضعیف چین و روسیه بکار خواهد برد. در این معادله حضور موثر ملل ساکن در ایران در مبارزه با جمهوری اسلامی می‌تواند در پایان یافتن این رقابت‌ها بنفع این ملل تعیین کننده باشد.

خاورمیانه لااقل در میان مدت همچنان متشنج خواهد ماند. ایده تشکیل ناتو عربی برهبری عربستان سعودی، ایجاد پایگاه نظامی چین در بندر گوادر پاکستان، گسترش پایگاه نظامی روسیه در بندر تارطوس سوریه و طرح رامسفلد برای متلاشی کردن ساختارهای دولتی کشورهای خاورمیانه که همچنان بقوت خود باقی است و جمهوری اسلامی که ادعا می‌کند پنج پایتخت خاورمیانه را کنترل می‌کند همگی ایجاد کننده تشنج ژئوپولیتیک در غرب آسیا می‌باشند.

روسیه و چین همچنین در فکر جذب اروپا به اردوگاه خودشان هستند. در دوره اتحاد شوروی روس‌ها برای پیشبرد سیاست‌های خود در اروپا از احزاب کمونیست اروپائی استفاده می‌کردند و اکنون که احزاب کمونیست از بین رفته‌اند، روسیه از احزاب راست افراطی که خواهان انحلال اتحادیه اروپا هستند حمایت‌های همه جانبه می‌کند. زیرا اگر اتحادیه اروپا منحل شود روسیه می‌تواند کشورهای شرق اروپا را که پنجاه سال بر آنها تسلط داشته است دوباره همراه خود بکند. اروپا که بعد از جنگ دوم نزدیک ترین متحد آمریکا بود، اکنون خود را از یک طرف وابسته به نفت و گاز روسیه می‌بیند و از طرف دیگر چاره ای جز دنباله روی از سیاست های امریکا ندارد و این وضعیت باعث بخطر افتادن همبستگی اروپائیان شده است، زیرا احزاب راست نه تنها خواهان استقلال اروپا بلکه خواهان انحلال اتحادیه اروپا نیز هستند.

رقابت‌های چند جانبه قدرتهای بزرگ دنیا و یارگیری آنها از قدرتهای متوسط، دنیای بحرانی فعلی را بحرانی تر می‌کند، اما آمریکا همچنان بزرگترین

قدرت سیاسی و نظامی دنیاست و هیچ سیاستی بدون هماهنگی با آمریکا به نتیجه نمی‌رسد. بهمین جهت روسیه و چین علیرغم اختلافات آشکارشان با آمریکا، چون گذشت زمان را بنفع خود ارزیابی می‌کنند تمام تلاش خود را بکار می‌برند تا از درآستی وارد شده و به آمریکا نزدیک شوند و به افزایش قدرت اقتصادی و نظامی خود ادامه بدهند و این بخشی از پیچیدگی دورانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم.

جمهوری اسلامی ایران

کشوری که امروز ایران نامیده می‌شود بقایای امپراطوری صفوی است و با وجود جدا شدن قسمت های مهمی از آن درشمال و جنوب و در شرق و غرب، هنوز ساختار امپراطوری آن پابرجاست و طبق قاعده هر امپراطوری، امپراطوری از نفس افتاده ایران نیز از ملل مختلف تشکیل یافته است یعنی ایران کشوری است کثیرالملله با زبان‌ها، فرهنگ‌ها و ادیان مختلف. اکنون چهل سال است که در این کشور چند ملیتی یک حکومت اسلامی بشدت مرکزگرای فارس محور - شیعه محور و سرکوبگر حاکم می‌باشد. مردم این حکومت را نمی‌خواهند ولی زورشان به آن نمی‌رسد و هنوز قدرت رویارویی با آن را پیدا نکرده‌اند.

برای درک وضعیت فعلی جمهوری اسلامی قبل از هر چیز باید چگونگی روی کارآمدن آن را فهمید، زیرا این حکومت یک اقلیت شیعه ولایت فقیه‌ی است که در شرایط خاص داخلی و بین المللی روی کار آمده و بعد از تثبیت قدرت خود هیچ وقت مورد حمایت اکثریت مردم نبوده است و بزور سرنیزه حکومت کرده است. برقراری جمهوری اسلامی در ایران علل سیاسی، اجتماعی و ژئوپلیتیکی دارد.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۱

بنیانگذار جمهوری اسلامی روح اله خمینی از نزدیکان آیت اله کاشانی بود که در کودتای ۲۸ مرداد پشت مصدق را خالی کردند و با دربار همراه شدند. خمینی در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) با انقلاب سفید شاه بویژه با حق رای دادن به زنان مخالفت کرد و مردم را به شورش فراخواند که بعد از شکست به کمک آیت اله شریعتمداری از مرگ نجات یافت و بعد از آزاد شدن ابتدا به ترکیه و بعدا به عراق تبعید شد. او در سال ۱۳۴۸ کتاب حکومت اسلامی یا ولایت فقیه را که مجموعه سخنرانی‌های اوست در لبنان به چاپ رساند و به ایران فرستاد اما سانسور شدید رژیم شاه اجازه نمی‌داد مردم با محتوای ارتجاعی این کتاب آشنا شوند. اگر این کتاب در آن شرایط به بحث گذاشته می‌شد مردم بآسانی حکومت قرون وسطائی ولایت فقیه را قبول نمی‌کردند.

خمینی تا سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۸) و شروع اعتراضات عمومی خیابانی فراموش شده بود و مردم او را نمی‌شناختند، لذا او توانست مردم را فریب بدهد. حسین محمد ابراهیم معروف به حاجی پیاده از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب تعریف می‌کرد که وقتی اولین بار برای دیدن خمینی به نجف رفته بود خمینی به او توصیه کرده بود که سعی کنید در تبلیغات خودتان مجاهدین خلق و فدائیان خلق رابزرگ جلوه بدهید تا ساواک به آنها مشغول شود و با طرفداران ما کاری نداشته باشند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، اقشار مختلف مردم ایران بویژه طبقه متوسط شهرنشین از دیکتاتوری شاه ناراضی و خواهان انقلاب برای سرنگونی شاه و استقرار آزادی و عدالت بودند. اعتراضات عمومی در آستانه برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ابعاد تازه‌ای پیدا کرد. جنگ چریکی شهری ابتدا بوسیله فدائیان خلق و سپس توسط مجاهدین خلق شروع شد، زندانها پر از زندانیان سیاسی‌گشت و کنفدراسیون دانشجویان ایران در خارج کشور که در ابتدا

توسط خود حکومت سازمان یافته و یک تشکیلات صنفی بود ولی رهبران کنفدراسیون آن را به اوپوزیسیون شاه تبدیل کردند و سیاست افراطی چپ مائوئیستی اتخاذ نمودند. همه تحولات نشان می دادند که رقابت‌های شرق و غرب در ایران بتدریج بنفع بلوک شرق تغییر می‌کند.

این تحولات در کشاکش جنگ سرد بین شرق و غرب، رهبران کشورهای غربی را باین نتیجه‌رساند که رژیم‌شاه کارآئی لازم را برای مقابله با کمونیست‌ها ندارد و باید تغییر داده شود و یک رژیم تازه نفس جایگزین آن شود.

در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) کودتای ضدسلطنتی در افغانستان که شوروی پشت آن قرارداشت غرب را بیشتر نگران کرد و همان موقع جنگ اعراب و اسرائیلی رخ داد که درمیانه جنگ، شاه اجازه‌داد که هواپیماهای شوروی با عبور از آسمان ایران به مصر اسلحه و مهمات برساند و این عمل شاه تصمیم غرب برای تغییر حکومت در ایران را جدی کرد و ماموران غربی رابطه با مخالفان ضد کمونسیت شاه را شروع کردند. طبق اسنادی که سازمان سیا منتشر کرده رابطه آمریکائی‌ها توسط سرهنگ راست بین مسئول ساواک در اروپا با آیت اله محمد بهشتی که امام جمعه مسجد هامبورگ در آلمان بود و با خمینی رابطه داشت برقراری شود. بهشتی در دیدارهای متعدد به آمریکائی‌ها اطمینان می‌دهد که اگر حکومت اسلامی در ایران برقرار شود دوست آمریکا و مخالف شوروی خواهد بود.

ایده روی کار آوردن حکومت اسلامی در ایران برای سیاستمداران غربی بعد از شکست فرقه دموکرات آذربایجان مطرح شده بود و نظر عمومی این بود که رضا شاه روحانیت را محدود کرد و این عمل او باعث رشد کمونیسم گردید. لذا از همان زمان به تقویت اسلام و گروه‌های اسلامی در ایران پرداختند، اما ضرورت حکومت اسلامی در ایران برای اولین بار در سال ۱۹۶۴ بعد از تبعید خمینی به ترکیه توسط نماینده مطبوعاتی سفارت انگلستان در تهران و یکی از

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۳

ماموران اطلاعاتی معروف آن کشور خانم «آن لمپتون» در مقاله ای که می‌گفت با برقراری حکومت اسلامی و ولایت فقیه آرامش در ایران برقرار می‌گردد تئوریزه شده است. لمپتون از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۴ در تمام تحولات ایران از جمله خلع رضاشاه، شکست فرقه دموکرات آذربایجان و کودتای ۲۸ مرداد نقش داشته است. وی که بعنوان ایرانشناس چندین کتاب به زبان فارسی نوشته بعدها استاد کرسی تاریخ اسلام در دانشگاه کامبریج شد و همچنان رابطه خود را با روحانیون سیاسی در ایران تا انقلاب ۱۳۵۷ حفظ کرده بود اما بعد از انقلاب اسلامی علیرغم دعوت رسمی حاضر نشد به ایران سفر کند زیرا قبول نکرد حجاب اسلامی بپوشد. خانم آن کاترین لمپتون مسیحی معتقد در سال ۲۰۰۸ در سن ۹۶ سالگی در یک آسایشگاه سالمندان در شمال انگلستان فوت کرد.

یک سال قبل از انقلاب و بعد از قیام ۲۹ بهمن تبریز که در آن قیام نه اسم خمینی مطرح بود و نه شعار انقلاب اسلامی داده می‌شد، سران کشورهای غربی اراده مردم برای سرنگونی شاه را قطعی می‌بینند و چند ماه بعد خمینی بعنوان یک رهبر کاریسماتیک به میدان آورده می‌شود و چهار ماه قبل از انقلاب، دولت فرانسه به خمینی اجازه می‌دهد به پاریس بیاید و در مرکز تحولات سیاسی برای تغییر رژیم شاه قرار بگیرد و خبرگزاری‌ها و مطبوعات غربی او را با گاندی مقایسه و رهبر انقلاب مردم ایران معرفی می‌کنند. او در پاریس می‌گوید که «شاه باید برود» جبهه ملی، نهضت آزادی و مجاهدین خلق و حزب توده برای سرنگونی شاه رهبری خمینی را می‌پذیرند که می‌گفت به قم خواهد رفت و مانند یک طلبه حوزه مشغول دروس دینی خواهد شد. سه نفر از مسئولین نهضت آزادی در خارج کشور یعنی ابولحسن بنی‌صدر، ابراهیم یزدی و صادق قطب زاده که به مثلث «بیق» معروف بودند و هر سه نیز خیلی زود به چاهی که

خود کنده بودند افتادند، بعنوان رابط و مترجم خمینی با کشورهای غربی در رهبرسازی از خمینی نقش تعیین کننده داشتند.

در این اوضاع و احوال پنج هفته قبل از انقلاب در پنجم ژانویه ۱۹۷۹ ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه که توسط پروفیسور ریشارد سرطان شناس معروف فرانسوی از سرطان خون شاه با خبر بود در کنفرانس سران کشورهای صنعتی در گوادلوپ به جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا اطلاع می دهد که شاه شدت مریض است و چند ماه بیشتر عمر نخواهد کرد و بدینسان رهبران چهار کشور آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان تصمیم می گیرند دیگر از رژیم شاه حمایت نکنند و در عوض مخالفان اسلامی شاه را بعنوان آلترناتیو در نظر بگیرند. جیمی کارتر فکر می کرد اگر شاه برود و ارتش ایران دست نخورده باقی بماند خطر سقوط ایران به دامن کمونیسم برطرف می گردد. بهمین خاطر ژنرال رابرت هایز معاون فرماندهی ناتو را برای سرپرستی ارتش ایران به تهران می فرستد. اما ارتش شاهنشاهی بدون شاه نمی توانست قدرت واقعی خود را حفظ کند. بعد از خروج شاه از ایران آمریکائی ها خواستار بی طرفی ارتش در انقلاب شدند و بعد از آن سران ارتش از شاپور بختیار آخرین نخست وزیر شاه حمایت نکردند و در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بیست و هفت نفر از فرماندهان ارتش در دفتر کار ارتش عبداس قره باغی اعلامیه بی طرفی ارتش را امضاء کردند و انقلاب پیروز شد. شاه بعد از انقلاب کنفرانس گوادلوپ را «یالتای بدون شوروی» نامید.

در حقیقت خمینی که از حمایت قدرتهای غربی مطمئن بود با هواپیمای ایرفرانس به تهران می آید و بدون ترس از دستگیری یا کشته شدن سوار هلیکوپتر هوانیروز می شود و به بهشت زهرا می رود و می گوید «پدران ما چه حقی داشتند که برای ما دولت تعیین بکنند. من توی دهان این دولت می زنم، من دولت تعیین می کنم». یکی از همراهان خمینی در داخل هواپیمای ایرفرانس که عازم

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۵

تهران بود ادعا می‌کند که با گوش خود شنیده است که خمینی به پسرش احمد می‌گفت «زدیم و بردیم» و البته بنظر می‌رسد منظور از زدیم همان کلک زدیم می‌باشد.

شوروی با سرنگونی شاه موافق بود چون او را دست‌نشانده آمریکا می‌شناخت که ایران را به پایگاه نظامی آمریکا تبدیل کرده و آمریکا می‌خواست شاه برود زیرا احساس می‌کرد که شاه اراده لازم برای مبارزه با کمونیست‌ها را ندارد. اروپائی‌ها هم مخالف شاه شده بودند زیرا می‌گفتند شاه با تسلط بر اوپک قیمت نفت را بالا برده و بحران انرژی در دنیا ایجاد کرده است.

در اینجا یک سوال مهم پیش می‌آید که چرا شاه و اطرافیانش برای نگهداری نظام پادشاهی ایستادگی نکردند؟ واقعیت اینست که هر حکومتی همواره چشم امیدش به نیروئی است که در بقدرت رساندن آن حکومت دخیل بوده است. رضاشاه را انگلیسی‌ها شاه ایران کرده بودند و خودشان هم او را از قدرت برداشتند. محمدرضا را نیز آمریکائی‌ها با کودتا به قدرت برگردانده بودند. بدینجهت شاه و اطرافیانش تصور می‌کردند که کسانی که آنها را آورده اند حالا می‌خواهند که آنها بروند و مقاومت بی نتیجه خواهد بود. خود محمدرضا شاه در سال ۱۳۳۲ این حقیقت را بر زبان آورده و گفته بود اگر انگلستان نمی‌خواهد من شاه باشم، کنار می‌روم.

خاطرات اسداله اعلم وزیر دربار و شخص مورد اعتماد و محرم راز شاه نشان می‌دهد که بعد از آنکه ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران به شاه توصیه می‌کند که برای معالجه به خارج برود شاه کار خود را خاتمه یافته تلقی می‌کرد. بیماری شاه نیز مزید بر علت بود و از نظر جسمی توان مقاومت نداشت. تظاهرات بی‌پایان مردم نیز او را عصبی و نا امید کرده بود و بگفته فرح، شاه حالت قهر داشت فکر می‌کرد مردم ایران حق شناس هستند و در مقابل

آن همه کارهای عمرانی که او انجام داده «مرگ بر شاه» را شعار خود کرده اند. در اینجا او دیکتاتوری مطلق خود و جنایات بی شمار ساواک را هم جزو خدماتش بحساب می‌آورد.

اطرافیان شاه نیز هیچ‌کدام برای بدست آوردن پست و مقام خود زحمت نکشیده بودند تا برای حفظ آن هم مبارزه نکنند. اکثریت قریب به اتفاق آنان از «هزارفامیل» بودند که خود را طبقه ممتاز شایسته حکومت کردن و مردم را عوام بی ارزش می‌دانستند. آنان پایگاه مردمی نداشتند و اغلب صاحب خانه و ویلا در آمریکا و اروپا بودند که بعد از پایان تحصیلات در خارج به ایران برگشته و با پارتی‌بازی پست و مقام گرفته بودند. تعطیلات و تفریحاتشان اغلب در خارج از کشور بود. دربار را هم فاسد و رفتنی می‌دانستند لذا فکر مقاومت به سرشان نزد و چون عموماً تکنوکرات بودند با سیاست هم‌کاری نداشتند، شاه دستور می‌داد و آنها اجرا می‌کردند. بنابراین انتظار مقاومت داشتن از آنان بی مورد بود. از طرف دیگر بسیاری از صاحبان قدرت نیز هرکدام بطور مستقل به یک کشور خارجی وصل بودند. نزدیک ترین یارغار او هم‌کلاسی دوران تحصیلش در سوئیس ارتشبد فردوست که بخدمت جمهوری اسلامی در آمد در خاطراتش اعتراف می‌کند که از طرف دولت انگلیس ماموریت داشت رفتار شاه را کنترل نماید و توصیه‌های آنان را در نحوه حکومت کردن برای شاه بازگوئی کند. در ضمن نه شاه و نه اطرافیانش تصور نمی‌کردند که حکومت آخوندها جایگزین آنان خواهد شد. نه تنها شاهدوست‌ها بلکه اکثریت مخالفان آنروزی شاه نیز فکر می‌کردند که جامعه ایران نسبتاً رشد یافته است و حکومت قرون وسطائی نمی‌تواند در ایران مستقر شود.

در پایان سال ۱۳۵۶ در اوج مبارزه مردم با رژیم‌شاه از پنج هزار نفر زندانی سیاسی تنها هیجده نفر روحانی در زندان بودند و اغلب آنها هم در رابطه با

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۷

سازمان مجاهدین خلق زندانی شده بودند و یکصد و پنجاه هزار آخوند آنروزی از اوقاف حقوق می‌گرفتند و هرگز فکر نمی‌کردند که روزی حاکم مملکت بشوند و در این میان تعداد روحانیان سیاسی طرفدار خمینی مخالف شاه که قصد گرفتن قدرت حکومتی را داشتند واقعا انگشت شمار بودند. بهمین جهت بعد از انقلاب اغلب روحانیون غیرسیاسی فکر می‌کردند معجزه شده است. زیرا هیچ وقت با شاه مبارزه نکرده بودند ولی یک شبه صاحب یک مملکت بزرگ شده بودند. شاه تمام گروه‌های سیاسی را سرکوب و غیرقانونی کرده بود اما برای مبارزه با کمونیسم به روحانیت کمک می‌کرد و در روزهای عزاداری مذهبی پای منبر آخوندها می‌نشست و به مغزش هم خطور نمی‌کرد که همین ارتجاع سیاه روزی آلترناتیو قدرت او بشود و دیدیم که درآستانه انقلاب با حمایت‌های مالی پشت پرده خارجی از جمله کمک پنجاه میلیون دولاری معمر قذافی رهبر لیبی، در نبود احزاب سیاسی معتبر، روحانیون و شبکه مساجد نقش یک حزب سیاسی سراسری را برای بسیج توده‌های مردم بازی کردند.

خمینی وعده‌هایی را که برای آزادی و عدالت در پاریس داده بود و گفته بود آب و برق و اتوبوس مجانی خواهد شد، و همچنین ما نه تنها این دنیای شما را آباد می‌کنیم بلکه آن دنیای شما را نیز آباد خواهیم کرد را ندیده گرفت و وقتی قدرت را قبضه کرد همه وعده‌ها را زیرپا گذاشت و صراحتا آمد و در تلویزیون گفت که «خدعه کردم». خمینی و اطرافیانش مجلس موسسان را که بنا بود قانون اساسی دموکراتیک انقلاب را تصویب کند به مجلس خبرگان تبدیل کرد و قوانین شریعت و ولایت فقیه را بالاتر از هر قانون عرفی قرارداد و اندکی بعد با گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکائی در سفارت آمریکا در تهران جهت گیری بین‌المللی حکومت خود را عوض کرد و آمریکا را شیطان بزرگ لقب داد و اشغال سفارت را «انقلابی بزرگتر از انقلاب اول» نامید. دولت را دینی و دین

را دولتی کرد و با قوانین قرون وسطائی شروع کرد به نابود کردن تمام گروه‌هائی که علیه‌شاه مبارزه کرده بودند و خود را صاحب انقلاب می‌دانستند. و این سرکوبی چهل سال است که ادامه دارد.

جمهوری اسلامی حاکم بر ایران رژیم است بحران زا و بحران زی. این رژیم تفوکراتیک ادعا می‌کند که با خواست مردم به حاکمیت رسیده است و ثمره انقلاب است. درست است که مردم طرفدار انقلاب بودند اما اسناد منتشر شده در کشورهای غربی نشان می‌دهند که تصمیمات رهبران خارجی برای ایجاد حکومت اسلامی در ایران نقش تعیین کننده داشته و بگفته برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا، غربی‌ها می‌خواستند یک کمربند سبز دور اتحاد شوروی ایجاد نمایند تا از گسترش کمونیسم جلوگیری شود و بالاخره بعد از ارزیابی همه جوانب توانستند عقب مانده ترین نیروی سیاسی را در ایران بقدرت برسانند. حکومتی که خمینی برپایه ولایت فقیه ایجاد کرد ترکیبی است از خلافت اسلامی و دولت‌های معاصر. تضاد حل نشدنی این دو همیشه جمهوری اسلامی را در بحران نگاهداشته است. «هابس» این نوع حکومت‌ها را به آدم دو سر تشبیه می‌کند که نمی‌تواند عمر درازی داشته باشد. غرب ستیزی، دشمنی با جامعه جهانی و جنگ قدرت بی پایان بین نهادهای انتصابی و نهادهای شبه انتخابی رژیم، مانع پیشرفت کشور بوده است.

طبق نوشته کتاب مطالعات استراتژیک دفتر ریاست جمهوری، بنیانگذار جمهوری اسلامی به دولت - ملت اعتقاد نداشت بلکه وی به دولت - امت باور داشت، بهمین خاطر حکومت جمهوری اسلامی حکومت شیعیان است و نه حکومت ایرانیان.

بعضی از تحلیلگران غربی روی کارآمدن حکومت اسلامی در ایران را عکس العمل جامعه سنت گرا در مقابل تجدد می‌دانند. شاه بدون توجه به ظرفیت

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۹

پذیرش جامعه عقب مانده ایران، مدرنیزاسیون پرشتابی را شروع کرده بود و مخالفت مدافعان جامعه سنتی بنام دین با تجدد و غربگرایی را نادیده گرفته بود. مخالفت جمهوری اسلامی با آزادی زنان و آزادی‌های فردی و اجتماعی و مبارزه با نمادهای تمدن غربی و تفکر مدرن از دلایل و شواهد مدرنیته ستیزی رژیم جمهوری اسلامی شمرده می‌شود. آشکار است که سران جمهوری اسلامی مخالف تکنولوژی مدرن نیستند بلکه آنچه که آنان بنام اسلام با آن مخالفت می‌کنند فلسفه و تفکر مدرنیته است. شاه نیز تفکر مدرنیته را که در آزادی افکار و عقاید و بیان آزادانه آن در احزاب سیاسی نمود پیدا می‌کند قبول نداشت. او می‌خواست مدرنیزاسیون را بدون فلسفه مدرنیته انجام دهد که به بن بست خورد. در کشورهای صنعتی غربی تفکر مدرنیته مقدم بر مدرنیزاسیون بوده و از رنسانس، رفرم دینی و فرهنگی شروع شده تا به انقلاب صنعتی رسیده است.

مشکل بزرگ جمهوری اسلامی شکاف پرنشدنی بین حکومت و مردم است. طی چهل سال گذشته نسل‌ها عوض شده و جامعه ایران تغییر کرده است اما رهبران جمهوری اسلامی همان‌هایی هستند که در اول انقلاب بودند و هیچ تغییری نکرده‌اند و حکومت و نسل بعد از انقلاب زبان همدیگر را نمی‌فهمند یعنی جنگ نسل‌ها در جریان است. هنگام انقلاب سی درصد مردم در شهرها و هفتاد درصد در روستاها زندگی می‌کردند ولی اکنون فقط بیست و پنج درصد مردم در روستاها هستند و بقیه شهرنشین و حاشیه نشین شده‌اند و نیازها، افکار و خواسته‌های آنان تغییر کرده است.

جمهوری اسلامی در دهه آغازین خود همان اعمالی را در سطح وسیع‌تر انجام داده که داعش (دولت اسلامی عراق و شام) می‌خواست در عراق و سوریه انجام دهد. در یک کلام جمهوری اسلامی داعشی است که قدرت خود را تثبیت کرده است.

«نظام اسلامی» مد نظر روحانیون در واقع نوعی «بی نظمی» قرون وسطائی و فئودالی است که در آن روحانیون در جایگاه خوانین و فئودال‌ها قرار گرفته‌اند. آنان هیچ‌الگوئی غیر از خلافت‌ندارند. بشریت در تاریخ تکاملی خود از ده هزار سال قبل که به دامداری و زراعت پرداخته‌است سه مرحله عقیدتی دارد: مرحله اول اسطوره باوری است که در دوران باستان رایج بود. مرحله دوم دین باوری است که از سه هزار سال پیش با پیدایش ادیان بزرگ شروع می‌شود و تمام قرون وسطی را شامل می‌شود و مرحله سوم علم باوری است که از پانصد سال پیش با اختراع چاپ و ماشین‌بخار و رنسانس علمی شروع شده و همچنان ادامه دارد. حکومت‌های دینی در قرون وسطی عمومیت داشتند تا اینکه در قرن هفدهم با قرارداد وستفالی در سال ۱۶۴۸ جدائی کلیسا از دولت انجام گرفت و دوران حکومت‌های دینی پایان رسید. بدینسان حکومت دینی در دوران علم باوری بازگشت به قرون وسطی، عقب ماندگی و تاریک اندیشی می‌باشد.

تاسیس جمهوری اسلامی در ایران که مدافعتش آن را «بیداری اسلامی» لقب داده‌اند آغاز بنیادگرایی اسلامی و اسلام‌یسم ویرانگر در دنیا بوده که همچنان به خود تخریبی و تخریب کشورهای اسلامی ادامه می‌دهد.

از فوریه ۱۹۷۹ که روحانیون بقدرت رسیدند همواره احتمال قریب الوقوع سقوط آن نیز مطرح بود ولی رژیم با توسل به سیاست «زر و زور و تزویر» توانسته است به حکومت قرون وسطایی خود ادامه دهد.

احتمال تغییر رژیم

تعیین زمان دقیق برای تغییر حکومت نوعی پیشگوئی است که ممکن است درست از آب در نیاید لذا یک نیروی سیاسی جدی باید با تحلیل شرایط مشخص جهت حرکت جامعه را تعیین و با شناسائی پارامترها و هدایت نیروهای

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۲۱

خواهان تغییر، حاکمیت سیاسی را به چالش بکشد و برای تغییر حکومت قدم بردارد. برای هر پیروزی سیاسی سه شرط اولیه ضروری می‌باشد: تعیین هدف، بسیج نیرو و رهبری آن.

در شرایط فعلی ایران با اینکه تمام تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی سقوط جمهوری اسلامی را پیش‌بینی می‌کنند اما بنظر نمی‌رسد که تغییر باین زودی‌ها انجام‌بگیرد زیرا براساس قانون‌طلایی انقلابها، تغییرسیستم زمانی ممکن می‌شود که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم شده باشد، یعنی «مردم حکومت را نخواهند و حکومت نیز نتواند مثل گذشته حکومت کند». آشکاراست که سال‌هاست مردم ایران جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند (شرایط عینی فراهم است) اما حکومت همچنان قادر به حکومت کردن است زیرا منبع درآمدی مانند نفت و گاز را در اختیار دارد که هزینه‌های حاکمان و نیروی سرکوبگری را تامین می‌کند یعنی دیکتاتوری و بقای رژیم در ایران ریشه اقتصادی دارد.

نشان دیگر تغییر رژیم‌ها زمانی است که اختلافات درونی حکومت آن را کاملاً دو شقه کند و یا اوپوزیسیونی وجود داشته باشد که قدرت آن با قدرت حکومت برابری کند، یعنی یکی دیگر از شرایط تغییر رژیم بوجود آمدن حکومت دوگانه در کشور است که در حال حاضر با وجود جنگ قدرت شدید همه جناح‌ها بقای خود را در بقای جمهوری اسلامی می‌بینند، و حفظ نظام واجب و اجبات برای همه آنهاست و اختلافات درچگونگی حفظ نظام است و نه برای تغییر نظام، لذا حکومت دوگانه در جمهوری اسلامی بوجود نیامده است.

از سوی دیگر آلترناتیوی جدی و قوی هم وجود ندارد و تا زمانی که مردم مشاهده نکنند که یک سازمان سیاسی معتبر حاضر و آماده است و می‌تواند جایگزین جمهوری اسلامی بشود، برای سرنگونی رژیم موجود بپا نخواهند

خواست، چون اگر بدون رهبری و بدون سازماندهی بپاخیزند سرکوب خواهند شد (شرایط ذهنی فراهم نیست).

نتایج فاجعه بار انقلاب ۱۳۵۷ مردم را نسبت به انقلاب قهرآمیز بدبین کرده است. اکثریت مردم خواهان تغییر هستند اما نه بصورت انقلاب. شکل تغییر در آینده احتمالا بگونه‌ای خواهد بود که از حالا قابل پیش بینی نیست. ترس از تبدیل شدن کشور به عراق و سوریه نیز فاکتور منفی دیگری است که نیروهای سیاسی موجود در داخل کشور را نگران می‌کند و خود رژیم نیز به این نگرانی‌ها دامن می‌زند و تبلیغات خود را چنان سازماندهی کرده است که شب و روز به مردم القاء می‌کنند که اگر جمهوری اسلامی نباشد ایران سوریه می‌شود. آخوندها برای ترساندن مردم می‌گویند که شیعه‌ها بعد از هزار و چهار صد سال توانسته‌اند قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی را تصاحب بکنند و اگر جمهوری اسلامی سرنگون شود همه شیعه‌ها را نابود خواهند کرد.

از طرف دیگر حکومت‌های کشورهای جهان سوم زمانی تغییر می‌کنند که اجماع بین‌المللی برای جابجایی قدرت وجود داشته باشد. زیرا این جابجایی تغییر ژئوپولیتیک ایجاد می‌کند و توازن موجود را از بین می‌برد. در حال حاضر چنین اجماعی درباره تغییر رژیم در ایران وجود ندارد برای اینکه بسیاری از کشورها از جمله اغلب کشورهای همسایه (غیر از عربستان سعودی و متحدانش) و همچنین چین و روسیه منافع خود را در بقای جمهوری اسلامی می‌بینند و برخلاف زمان تغییر رژیم شاه که هفت کشور صنعتی بزرگ جهان و همچنین اتحاد شوروی خواهان تغییر رژیم بودند، اکنون بین کشورهای اروپایی و امریکا در مورد تغییر جمهوری اسلامی وحدت نظر وجود ندارد، زیرا آلت‌رناتیوی که تامین‌کننده منافع همه آنها باشد بوجود نیامده است.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۲۳

نباید فراموش کرد هنگامی که قدرتهای بزرگ برای استقرار جمهوری اسلامی در ایران زمینه سازی می کردند علاوه بر ایجاد کمربند سبز دور اتحاد شوروی سابق هدف بزرگتری را نیز دنبال می کردند و آنهم ایجاد نوعی توازن پایدار بین شیعه و سنی یعنی «توازن وحشت» که یکدیگر را خنثی بکنند. این هدف اکنون برآورد شده و مصرف کنندگان نفت و گاز خیالشان راحت است که شیعه ها و سنی ها با احیاء خصومت دینی هزار و چهار صد ساله به همدیگر مشغولند و تا زمانی که جنگ شیعه و سنی در جریان است هیچ یک از طرفین امکان استفاده از ذخایر طبیعی و انسانی خود را نخواهند داشت و پیشرفت نخواهند کرد و بازیگران بین المللی، سیاست های درازمدت خود را بدون مانع پیش خواهند برد. در سال ۲۰۰۳ این بحث درمیان بخشی از نئوکنسرواتورهای غربی مطرح بود که ایران و عراق هر دو اسرائیل را به نابودی تهدید می کنند و آمریکا برای تامین امنیت اسرائیل ابتدا باید به ایران حمله کند یا به عراق؟ و نهایتاً برسر حمله به عراق توافق شد. بدینسان با سقوط صدام و سنی ها و استقرار حکومت شیعه در عراق تعادل وحشت بین شیعه و سنی در خاورمیانه برقرار گردید.

بنظر می رسد اتحاد آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی برعلیه جمهوری اسلامی برخلاف جنگ روانی موجود، برای تغییر فوری حکومت ایران نیست زیرا وضعیت فعلی صد درصد بنفع اسرائیل است چون باعث می شود حکومت ها و ملت های عرب، اسرائیل را دشمن اصلی خودشان حساب نکنند بلکه خطر را از جانب جمهوری اسلامی جدی بدانند و برای مقابله با ایران با اسرائیل و آمریکا همسو بشوند و تا می توانند اسلحه بخرند و بدینسان منافع فروشندگان اسلحه را تامین بکنند. یعنی جمهوری اسلامی مترسکی برای ترساندن عرب هاست. همچنین هرچه ایران در بحران بماند و ضعیف تر بشود متحدان آمریکا تقویت می شوند و موقعیت و حضور آمریکا در منطقه تثبیت می گردد.

در حال حاضر همه دولتهای عرب بدون استثناء با اسرائیل رابطه رسمی و یا غیر رسمی برقرار کرده اند اما پروسه رفع خصومت بین ملل عرب و اسرائیل هنوز تکمیل نشده است زیرا افکار عمومی ملت‌های عرب، هم بلحاظ دینی و هم بلحاظ اشغال سرزمین‌های عربی توسط اسرائیل همچنان علیه اسرائیل است و رفتارهای دولت دست راستی اسرائیل هم این تضاد را تشدید می‌کند. برای رفع خصومت بین مسلمانان و یهودیان باید راه حل صلح‌آمیز برای مساله فلسطین پیدا شود اما اسرائیل توافق سال ۱۹۹۳ اوسلو برای ایجاد کشور مستقل فلسطین را قبول ندارد و وضع موجود را بنفع خود می‌داند. مساله فلسطین که رهبران عرب می‌خواهند آن را فراموش کنند ریشه بحران‌های موجود در خاورمیانه است. ساموئل هانتینگتون در کتاب «جنگ فرهنگ‌ها» پیش بینی می‌کند که این بحران در نهایت به جنگ جهانی منجر خواهد شد.

با توجه به موارد یاد شده بالا و با در نظر گرفتن وقایع پیش بینی نشده می‌توان گفت که افکار عمومی و روانشناسی اجتماعی عوض شده و زمینه اجتماعی تغییر رژیم در ایران فراهم گشته ولی سقوط آن زمان خواهد برد زیرا اوپوزیسیون معتبری وجود ندارد تا از بحران عمومی که جمهوری اسلامی گرفتار آنست استفاده نماید و رژیم را سرنگون کند. در عوض علیرغم ناراضی‌های عمومی، جمهوری اسلامی هنوز، هم‌توان سرکوب و هم اراده سرکوب را دارد به بیان دیگر جمهوری اسلامی قدرت دارد اما اوتوریته ندارد. اوتوریته ترکیبی از قدرت نرم و قدرت سخت است. مشاهده می‌کنیم که جمهوری اسلامی فقط سرکوب می‌کند اما توان راضی کردن مردم ناراضی را ندارد، چون عدم اعتماد بین ملت و حکومت به حداکثر رسیده نه مردم به حکومت اعتماد می‌کنند و نه حکومت به مردم اعتماد دارد. قیام‌ها و شورش‌های خود بخودی از دو سال پیش لاینقطع بوجود می‌آیند، اما مردم رهبری متشکل ندارند تا اعتراضات آنان را به یک قدرت سیاسی هم‌تراز

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۲۵

با قدرت رژیم ارتقاء دهد و حکومت بدون ترس از قدرت رقیب، با بی‌رحمی تمام اعتراضات مردم بی‌دفاع را سرکوب می‌کند و اسم‌سرکوبی را نیز «مدیریت بحران» گذاشته است.

تاریخ می‌گوید امپراطوری روم با همه فساد و ناکارآمدی و ظلم و ستم باین جهت آنهمه دوام‌آورد که اوپوزیسیونی‌نداشت تا آن‌را سرنگون کند. هیچ حکومتی خود بخود از قدرت دست برنمی‌دارد و باید نیرویی وجود داشته باشد که قدرت را از آن بگیرد. امپراطوری روم در نهایت با حمله آتیلا از خارج فرو پاشید و امپراطوری کاستی‌ساسانیان هم که پایه‌هایش برکاهنان زرتشتی و کاست اشرافیت استوار بود تمام‌مخالفان داخلی را باتهام مزدکی یا مانوی بودن سرکوب کرده و همچنین طی ده‌ها سال جنگ با روم شرقی (بیزانس) تضعیف شده بود، در سال ۶۳۵ میلادی باحمله عرب‌ها که تعدادشان کمتر از یک‌صدم قشون ساسانی بود مانند یک‌خانه مقوایی فروریخت. خلافت اسلامی عباسیان نیز با حمله هلاکوخان ازبین رفت.

اقتصاد ایران متلاشی‌شده و لشکر چند میلیونی بیکاران در راه است و جمهوری اسلامی توان برآورده کردن نیازهای اقتصادی و سیاسی آنان را ندارد ولی هنوز می‌تواند اعتراضات و شورش‌های ناراضیان را سرکوب کند. مردم مشکلات اقتصادی دارند و جمهوری اسلامی را بوجود آورنده این مشکلات می‌دانند. یعنی هر شعار اقتصادی درضمن یک شعار سیاسی نیزهست. جمعیت ایران یک درصد جمعیت دنیاست اما هشت درصد ثروت کره زمین در ایران است. در عین حال بیش از نیمی از جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند و فقر عریان در چنین کشور ثروتمندی تنها ناشی از فساد و ناکارآمدی رژیم حاکم می‌باشد.

حکومت‌های دیکتاتوری به دونوع «دیکتاتوری کارآمد» و «دیکتاتوری نا کارآمد» تقسیم می‌شوند. در دنیای فعلی چین و سنگاپور حکومت‌های دیکتاتوری کارآمد و کره شمالی و ایران حکومت‌های دیکتاتوری ناکارآمد شناخته می‌شوند. گاهی هم جمهوری اسلامی علاوه بر ناکارآمدی، دیکتاتوری مخرب نیز نامیده می‌شود اما طرفداران سرسخت رژیم بخاطر ترس از احتمال نابودشدن خودشان و با استفاده از تجربه جنگ داخلی سوریه، رژیم را نگاه‌داشته اند زیرا دیده اند که چگونه مدافعان صدام و قذافی توسط مردم بعد از سرنگونی رژیم تارومار شدند. مدافعان رژیم به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول که اکثریت هستند با متزلزل شدن رژیم بفکر فردای خودشان هستند. آنها سعی می‌کنند مسئولیت دولتی قبول نکنند و در صورت امکان خانواده خود را به خارج بفرستند. دسته دوم هنوز امیدوارند که بحران فعلی نیز مانند بحران‌های گذشته فروکش کند و آنها از آسیاب بیافتند لذا هنوز وفادارند و منتظرند ببینند چه می‌شود. دسته سوم کسانی هستند که عمه ظلم بوده‌اند و دستانشان خونین است اینان می‌خواهند با چنگ و دندان رژیم را نگهدارند و اگر موفق نشدند احتمالا تلاش خواهند کرد چنان بلوایی به راه بیندازند که مملکت به زمین سوخته تبدیل شود.

بخش‌بزرگی از مردم نیز نگران رژیمی هستند که جایگزین جمهوری اسلامی خواهد شد چون هیچ یک از گروه‌های سیاسی برنامه عملی دموکراتیک و واقع بینانه‌ای ارائه نکرده‌اند. البته برای خالی‌نبودن عریضه طرح و برنامه‌های کلاسیک وجود دارند و حتی چندین قانون اساسی هم نوشته شده است ولی همه اینها در اطلاق‌های در بسته و بدور از واقعیت‌های موجود در جامعه نوشته شده اند و اغلب نیز برنامه‌های گروهی هستند و نه ملی. کشورهای خارجی هم که می‌خواهند جمهوری اسلامی سرنگون شود شکل و محتوای حکومت جایگزین چندان برایشان مهم نیست. برای آنها از بین رفتن جمهوری اسلامی مهم است و در بهترین

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۲۷

حالت رژیم‌ی مورد نظر آنها خواهد بود که منافعشان را تامین کند. جنگ سرد پایان یافته و دوران حکومت‌های ایدئولوژیک سپری شده است و هر حکومتی در ایران روی کار بیاید مجبور خواهد بود با گلوبالیزاسیون همراه شود و سیاست اقتصاد آزاد و درهای باز را اتخاذ کند و گرنه به وضعیت جمهوری اسلامی دچار خواهد شد که رژیم‌ی ناسازگار با جامعه جهانی است و مدل حکومت اسلامی آن شکست خورده است.

بحران حاکمیت

از نظر تاریخی در همه کشورهای مسلمان بحران دولت وجود دارد. هنوز دولت بمفهوم واقعی آنطور که در کشورهای غربی وجود دارد در کشورهای مسلمان بوجود نیامده است. در این کشورها «حاکمیت» وجود دارد و نه «دولت». وقتی می‌گوئیم حاکمیت یعنی عده‌ای به هر طریقی حاکم شده‌اند و مردم محکوم به پذیرش آنان هستند، در صورتی که دولت در جوامع پیشرفته نهادی است که شهروندان آزادانه آن را برای اداره امور بمدت معینی انتخاب می‌کنند و هرگاه دیدند قادر به انجام وظیفه نیست آن را عوض می‌کنند. نظریه پردازان دولت اسلامی در دو قرن اخیر نظیر محمدعبده، ابوعلا مودودی و سید قطب بیشتر به اولگوی خلافت نظر دارند تا دولت منتخب مردم. بحران‌های جمهوری اسلامی نیز ریشه‌های فکری ساختاری دارند.

جمهوری اسلامی از مدتها قبل دچار بحران مشروعیت بود و اصلاح طلبان حکومتی تلاش می‌کردند این بحران مشروعیت را ترمیم بکنند ولی در جریان جنبش سبز شکست خوردند و دیگر اصلاح طلبی معنی خود را در این نظام از دست داد. اکنون جمهوری اسلامی دچار بحران حکومت است، بحران همه جانبه‌ای که تمام ارکان آن را فراگرفته است درست مانند بیماری است که سرطان در تمام وجودش ریشه دوانده باشد.

جمهوری اسلامی با شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی روی کار آمد اما خیلی زود استقلال آن رنگ اسلامی گرفت و به استقلال دینی تبدیل گردید و آرمان «امت» جایگزین منافع «ملت» شد. آزادی هم زیرپای بنیادگرایی اسلامی پایمال گردید و جمهوری اسلامی نیز به حکومت اسلامی مطلقه تبدیل شد و تمام نشانه‌های جمهوریت آن مسخ شد. اکنون مدتهاست که ارزش‌های انقلابی به ضد ارزش تبدیل شده اند با این وجود منافع کاست روحانیت ایجاب می‌کند که نخواهند حکومت نرمال داشته باشند و همچنان اصرار می‌ورزند که بقول خودشان کشور انقلابی داشته باشند و انقلاب اسلامی را صادر بکنند. هنوز دادگاه‌های انقلاب برقرار است و در مدارس جهاد و شهادت به کودکان آموزش داده می‌شود و وزارتخانه مهمی همچون وزارت کشاورزی عنوان جهاد کشاورزی دارد، جهاد دانشگاهی نیز نام بی‌مسمای دیگری است. این حکومت حتی اگر هیچ فشار خارجی بر آن وارد نشود نمی‌تواند از بحران خارج شود زیرا بحرانی که جمهوری اسلامی را بقدرت رساند همچنان بقوت خود باقی است (نبرد استبداد با آزادی) و قوانین خود جمهوری اسلامی نیز بحران زاست چون نمادهای تجدد را نفی می‌کند و قوانین بین‌المللی و حقوق شهروندی را برسمیت نمی‌شناسد.

در طول ۱۵۰ سال گذشته سه قشر اجتماعی در همه انقلاب‌های ایران نقش مخرب داشته‌اند که عبارتند از بازاریان سنتی، روحانیون مرتجع و عوام نا آگاه. بازاری‌ها برای افزایش قدرت و ثروت خود به آخوندها پول می‌دادند و آخوندها هم عوام را تحریک کرده و به خیابان‌ها می‌آوردند و انقلاب می‌کردند و یکی از علل شکست هفت انقلاب از جنبش تنباکو تا به امروز هم تسلط این سه نیروی ارتجاعی با حمایت قدرتهای خارجی بر حرکت مردم متجدد بوده است که علیرغم جانفشانی‌ها هنوز نتوانسته‌اند به دموکراسی برسند.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۲۹

تمام منتقدان جمهوری اسلامی معتقدند که همه بحران‌ها از سیاست خارجی ایدئولوژیک، فساد ساختاری و ضعف مدیریت ناشی می‌شوند که در این میان سیاست خارجی عامل همه تحریم‌ها، تهدیدها و بایکوت در صحنه بین‌المللی است. قاعده کلی در دنیا اینست که سیاست خارجی هر کشور بازتاب سیاست داخلی آنست. اما جمهوری اسلامی فرمولی درست کرده و سیاست خارجی را مبتنی بر «عزت، کرامت، مصلحت» تعریف می‌کند. ظاهراً منظور از مصلحت نیز همان مصلحت نظام است و نه مصلحت کشور و ملت. سیاست خارجی در دنیای معاصر شبیه رانندگی در اتوبان است که در آن، جهت حرکت، سرعت و تغییر خط باید هماهنگ با سایر رانندگان باشد و گرنه تصادم و تصادف حتمی است. جمهوری اسلامی هیچ یک از قوانین سیاست خارجی را رعایت نمی‌کند.

جمهوری اسلامی سیاست داخلی و خارجی خود را برپایه دوگانه‌سازی انتخاب کرده است. در کشورهای با جمعیت مسلمان بر محور اختلافات شیعه و سنی و در سایر کشورهای دنیا بر تضاد دارالاسلام و دارالکفر استوار کرده است. خریدن سیاستمداران شیعه فاسد و منفور مردم در کشورهای همسایه و حمایت از آنان بصورت آشکار انجام می‌گیرد. همچنین در کشورهای مسلمان به شیعه سازی اجباری متصل می‌شود. هرچه باطنی، زیدی، علوی و تک‌امامی است را مجبور می‌کند دوازده امامی بشوند تا مورد حمایت واقع شوند یا در مناطق فقیرنشین کشورهای مسلمان سرمایه‌گذاری می‌کنند و به شرط شیعه شدن به فقرا کمک می‌کنند و سپاه پاسداران با ایجاد گروه‌های شبه نظامی از فقرا در همه کشورهای مسلمان و در میان جوامع مسلمان تخم جنگ شیعه و سنی را می‌کارد و در امور دیگران دخالت آشکار می‌کند و این در حالی است که پایه‌های رژیم در داخل ایران بشدت متزلزل شده است و حکومت قادر به برآورده کردن حداقل نیازهای معیشتی مردم نیست. جمهوری اسلامی مانند

یک حکومت نرمال کشور را اداره نمی‌کند بلکه با سوء استفاده ابزاری از دین با قراردادن بخشی از مردم در مقابل بخش دیگر آنان را کنترل می‌کند. تبلیغات رژیم درباره انقلاب نیز متناقض است. از یک طرف علی خامنه‌ای می‌گوید «من دیپلمات نیستم من یک انقلابی هستم» و رسانه‌های حکومتی هم شب و روز از فواید انقلاب ۱۳۵۷ تعریف می‌کنند اما درعین حال مردم را از انقلاب دیگر می‌ترسانند.

قوای سه گانه یعنی مقننه، قضائیه و اجرائیه هیچکدام قادر به انجام وظایف تعریف شده خود در قانون نیستند زیرا مقامی بالاتر از قانون بنام ولی فقیه وجود دارد که هر سه قوه را زیر مجموعه بیت خود می‌داند و حکم حکومتی صادر می‌کند، ضمن اینکه مسئولان هر سه قوه نیز هیچ یک منتخب مستقیم مردم نیستند و در مقابل مردم نیز جوابگو نمی‌باشند. رسانه‌ها هم که رکن چهارم محسوب می‌شوند تماما در اختیار دستگاه ایدئولوژیک ولی فقیه هستند و کلا بحران موجود در ارکان نظام ناشی از ساختار متناقض و معیوب آنست و دستگاه رهبری حکومت هیچ راه حل منطقی و توان عملی برای برطرف کردن بحران ندارد و در بن بست کامل قرار گرفته است.

رهبر جمهوری اسلامی می‌گوید: «جنگ نخواهد شد و مذاکره نخواهیم کرد». این یعنی نه جنگ نه صلح، یعنی حفظ وضع موجود به بهای فقر بیشتر مردم و معنای دیگر این حرف اینست که جمهوری اسلامی خواهان همزیستی غیرمسالمت آمیز با امریکاست چون برای بقای خود به دشمن خارجی نیاز دارد و شعار مرگ بر آمریکا سوخت موتور تبلیغاتی آنست اما آمریکا بعد از چهل سال دیگر نمی‌خواهد با حکومت ایران کجدار و مریز رفتار کند. همه سناریوها برای اصلاح و نرمال کردن و تغییر رفتار رژیم جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته با هزینه‌های سنگین امتحان گشته و ثابت شده است که جمهوری اسلامی

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۳۱

اصلاح ناپذیراست و هیچ راهی غیر از تغییر رژیم و برچیدن حکومت اسلامی باقی نمانده است. حل بحران حاکمیت تنها با پایان حکومت جمهوری اسلامی و تشکیل یک دولت مدرن ممکن خواهد شد و اکنون پایان یافتن جمهوری اسلامی، هم بنفع ایرانیان و هم بنفع جهانیان است. به بیان دیگر در حال حاضر منافع مردم ایران برای پایان دادن به دیکتاتوری دینی با منافع جامعه جهانی برای خلاص شدن از بحران سازه‌های جمهوری اسلامی همسو شده است.

سناریوهای تغییر

چهار سناریو برای پایان جمهوری اسلامی متصور است و وقتی گفته می‌شود که «همه گزینه‌ها روی میز است» به غیر از مذاکرات علنی و یا مخفی برای سازش، منظور همین سناریوها می‌باشند. البته ممکن است سناریوهای محرمانه دیگری هم وجود داشته باشند ولی فعلاً چهار سناریوی آشکار بقرار زیر می‌باشند:

یکم - تحریم‌ها ادامه می‌یابند، حکومت نمی‌تواند مشکلات جامعه را حل کند، فروپاشی اقتصادی، انزوای بین‌المللی، فساد گسترده و بحران حاکمیت جمهوری اسلامی را از پای در می‌آورد و رژیم از درون متلاشی می‌شود (مدل شوروی و بلوک شرق). اوضاع فعلی بیانگر آنست که پنتاگون و خزانه‌داری آمریکا این گزینه را مدنظر دارند چون هزینه جنگ خیلی بالاست. افکار عمومی آمریکا نمی‌خواهد تجربه عراق تکرار شود. تحریم‌های کمرشکن را برای چندسال متوالی پیش‌بینی کرده‌اند و اقتصاد ورشکسته جمهوری اسلامی نمی‌تواند مدت زیادی دوام بیاورد. ایران در جنگ اول جهانی از هم پاشیده بود ولی انگلیسی‌ها بعد از جنگ با ایجاد حکومت متمرکز رضا شاه ایران فعلی را درست کردند.

دوم - کودتای نظامی برای حمایت از تظاهرات ناراضیان و قیام مردم (یعنی با همان شعار کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) کودتا انجام می‌گیرد و کودتاگران با حذف فیزیکی ولی فقیه و دستگیری مقامات تصمیم‌گیر رژیم، اسلام‌یست‌ها

را از پست‌های حکومتی برمی‌دارند و خودشان مستقر می‌شوند (مدل مصر و پاکستان). سازمان سیا تجربه‌های گوناگون کودتا را دارد و نظر باینکه هم آمریکا و هم اسرائیل توانسته‌اند سازمانهای اطلاعاتی در درون ایران ایجاد بکنند و از اختلاف ارتشی‌ها با سپاه پاسداران و همچنین نفرت عمومی از آخوندها اطلاعات کافی دارند، می‌توانند این پروژه را پیاده بکنند. تشکیل کارگروه ویژه ایران بدستور مایک پومپئو وزیر خارجه آمریکا که قبلاً رئیس سازمان سیا بود و سخنرانی او در جمع نهد صدفی مخالفان جمهوری اسلامی در لوس آنجلس می‌تواند دلیلی بر تهیه مقدمات کودتا باشد. دیدار پومپئو با ایرانیان ساکن لوس آنجلس و طرح دوازده خواسته‌ای که جمهوری اسلامی باید آنها را بپذیرد، عملاً برای برکناری رژیم از طریق کودتا تعبیر می‌شود. حضور برایان هوک که یکی از طرفداران قدیمی تغییر رژیم در ایران بوده، در راس کارگروه ویژه ایران بیانگر جهت‌گیری کارگروه است. گزینه کودتا برای عربستان سعودی هم می‌تواند وسوسه‌انگیز باشد. چون بقیه گزینه‌ها برای خود عربستان مشکل‌ساز هستند.

سوم - با ادامه بحران حکومتی در میان مدت مخالفان جمهوری اسلامی با حمایت کشورهای مخالف رژیم ایران، متحد می‌شوند و جمهوری اسلامی را وادار به برگزاری رفراندوم می‌کنند و شکست می‌دهند (مدل شیلی و آفریقای جنوبی) کسانی که انتخابات آزاد یا رفراندوم را شعار خود ساخته‌اند این سناریو را در نظر دارند. سیاستمداران اروپائی این نوع دگرگونی را بنفع خود و بنفع ایرانی‌ها می‌دانند اما رژیم ایدئولوژیک جمهوری اسلامی فقط زبان زور را می‌فهمد و سران رژیم آنقدر دستانشان بخون ملت آلوده است که بعید است حتی در صورت آشتی ملی از خشم ملت در امان باشند لذا پل‌های پشت سرشان خراب شده و راه بازگشت ندارند. گذار مسالمت‌آمیز آرزوی همه صلح‌طلبان و فعالان سیاسی ایران است اما رژیم جمهوری اسلامی به خواست و اراده مردم ارزش

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۳۳

قائل نمی‌شود و دیکتاتوری و سرکوبی نیازهای دموکراتیک جامعه را وظیفه دینی حاکمان معرفی کرده و مردم را به تبعیت از قوانین قرون وسطائی مجبور می‌کند.

چهارم - حمله خارجی به مراکز حساس انجام می‌گیرد رژیم سرنگون می‌شود ولی حامیان رژیم و مخالفان با هم درگیری پیدا می‌کنند جنگ داخلی شروع می‌گردد و ملل غیرفارس در مناطق خود قدرت می‌گیرند (مدل لیبی و عراق). این سناریو همیشه مورد حمایت اسرائیل بوده است. از نظر اسرائیلی‌ها ایران خیلی بزرگ است و همواره یک تهدید محسوب می‌شود. طرح خاورمیانه بزرگ نیز همین پروژه را پیش می‌کشد و پیشنهاد می‌کند که شش کشور بزرگ خاورمیانه از جمله ایران و ترکیه به چهارده کشور با مرزهای اتنیک تقسیم شوند.

سال هاست که این سناریوها و همچنین محاصره کامل، تحریم‌های کمرشکن و نیز مذاکرات علنی و مخفی برای وادار کردن رژیم به تسلیم شدن در دستور کار می‌باشند اما زمان مشخصی برای اجرائی کردن هر یک از آنها تعیین نشده است شاید مرگ علی‌خامنه‌ای نقطه عطفی در یکسره کردن کار جمهوری اسلامی باشد زیرا با مرگ رهبر یک خلاء سیاسی جدی ایجاد خواهد شد و نیروهای سیاسی اعم از داخلی و خارجی برای پرکردن این خلاء تلاش خواهند کرد. اکنون حتی قبل از مرگ خامنه‌ای با تشدید بحران حاکمیت، عملی شدن هریک از آنها در مقایسه با گذشته بیشتر شده است.

کشورهای مخالف جمهوری اسلامی بدلائیل حقوقی علنا نمی‌گویند که خواهان تغییر جمهوری اسلامی هستند بلکه می‌گویند می‌خواهند رفتار جمهوری اسلامی عوض بشود ولی شروطی را که مطرح می‌کنند، شروط تغییر رژیم هستند چون می‌دانند تغییر رفتار رژیم‌های ایدئولوژیک همان تغییر رژیم است

و اگر سیاست ایدئولوژیک این رژیم ها عوض بشود محتوای رژیم عوض می شود و افراد ایدئولوژیک دیگر نمی توانند بحاکمیت خود ادامه بدهند. روی بعضی از اسکنااس های جمهوری اسلامی جمله معروف مدرس را می نویسند که «سیاست ما همان دیانت ماست» و زمانی که سیاستهای مبتنی بر دین و شریعت جای خود را به سیاست های مبتنی بر قوانین عرفی و منافع ملی بدهد اثری از حکومت اسلامی نخواهد ماند حتی اگر نامش اسلامی بماند. مخالفان جمهوری اسلامی هم مصمم تر از گذشته هستند. آمریکائی ها گروگان گیری سفارت خودشان را فراموش نکرده اند و می بینیم که شروع دور دوم تحریم ها را مصادف با سالگرد اشغال سفارت اعلام کرده اند.

اما فروپاشی تدریجی جمهوری اسلامی از مدتها قبل شروع شده است و کانون اصلی این فروپاشی در ذهنیت مردم است. هرچه این فروپاشی بطعی و طولانی تر شود ویرانی مملکت و خرابی اوضاع اقتصادی بیشتر خواهد شد جمهوری اسلامی برای تثبیت دیکتاتوری مطلقه خود تمام سرمایه های معنوی جامعه را یا از بین برد و یا آواره کرد و در نبود افراد معتمد و معتبر جامعه ایران در حال حاضر در مقابل بحران های داخلی و خارجی بی دفاع می باشد، و همچنین این حاکمیت با از بین بردن احزاب و اشاعه دروغ و فساد سرمایه های اجتماعی را نیز نابود کرده است و در شرایط بحرانی نمی تواند به همبستگی و همیاری سرمایه های اجتماعی تکیه کند زیرا رژیم روح اخلاق جمعی را از بین برده و هیچ اعتمادی بین مردم باهم و مردم با حاکمیت باقی نمانده است.

اصولگرایان جمهوری اسلامی

اصولگرایان جمهوری اسلامی ادامه دهنده راه اصولیون شیعه قرن نوزدهم هستند که با اخباریون شیعه در بغداد و قم مخالفت می کردند. اخباریون تا

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۳۵

ظهور امام دوازدهم هرگونه حکومت را غصبی می‌دانند اما اگر بخواهیم همتایان اصولیون را در میان مسلمانان بشناسیم می‌توانیم اصولگراها را با سلفیون در میان اهل تسنن مقایسه بکنیم. اصولگراها در ترکیب جمهوری اسلامی عبارتند از:

۱ — روحانیون تندرو و محافظه کار که معتقد به حکومت اسلامی و مخالف جمهوریت رژیم می‌باشند و خواهان اجرای تمام و کمال قوانین شریعت مانند اوایل پیدایش اسلام هستند. مکمل و همراه با آنان سیاست گذاران و فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم که وظیفه خود را صدور انقلاب اسلامی و گسترش شیعه‌گری در جهان می‌دانند از اصولگرایان هستند.

۲ — اعضای انجمن حجتیه که منتظر ظهور امام دوازدهم شیعه‌ها هستند که بعد از انقلاب به اصولگرایان پیوسته‌اند تشکیلات انجمن حجتیه قبل از انقلاب به انجمن ضد بهائی معروف بود، از افراطی‌ترین شیعه‌ها تشکیل شده و شبیه گروه‌های فراماسونری، تمام فعالیت‌هایش پنهانی و از طریق نفوذ و در دست گرفتن نهادهای تصمیم‌گیری و قدرت می‌باشد. مشابه انجمن حجتیه، در ترکیه شبکه «نورچولار» یا طرفداران فتح‌الله گولن می‌باشد که دو سال پیش قصد تسخیر قدرت با کودتا را داشت اما شکست خورد.

۳ — خانواده‌های روحانی عراقی که اصلیت ایرانی داشته‌اند و بعد از انقلاب به ایران برگشته‌اند نظیر خانواده لاریجانی‌ها، شاهرودی‌ها، نقدی‌ها و طائب‌ها و نظایرشان که از نیروهای اصلی اصولگرایان می‌باشند و خشن‌ترین سیاست‌ها را اعمال می‌کنند.

۴ — هیئت‌های موتلفه اسلامی بازار تهران که در شورش خرداد ۱۳۴۲ شرکت داشتند و شاخه‌ای از گروه فدائیان اسلام می‌باشد. هیئت‌های موتلفه معتقد به اعمال سیاست از طریق ترور بودند و حسنعلی منصور نخست‌وزیر را ترور کرده بودند و در زمان شاه زندانی بودند. در سال ۱۳۵۵ عفونامه نوشتند و

از شاه تقاضا کردند که آنها را عفو کند تا با کمونیست ها مبارزه نکنند. آنان بعد از آزاد شدن با موافقت ساواک، مسجد ارک در مقابل بازار تهران را مرکز خود قرار دادند و به سازماندهی اسلامیون طرفدار خمینی پرداختند و بعد از انقلاب اداره زندانها و اطاقهای بازرگانی، اطاقهای اصناف، صندوقهای قرض الحسنه و وزارتخانههای اقتصادی را در اختیار خود گرفتند. اعضاء اولیه هیئت‌های موتلفه از دو خانواده بادامچیان از تهران و امانی از همدان تشکیل شده‌اند و از قدیمی‌ترین طرفداران حکومت اسلامی هستند و از متعصب‌ترین اصولگرایان محسوب می‌شوند. موتلفه علی‌رغم اینکه بخش بزرگی از مراکز اقتصادی کشور را در کنترل خود دارد اما میرسلیم کاندید آنان برای دور دوازدهم ریاست جمهوری از چهل و دو میلیون رای تنها ده هزار رای کسب کرد.

خمینی خود یک اصولگرای تمام عیار بود، او در کتاب حکومت اسلامی یا ولایت فقیه با گرفتن مالیات در حکومت اسلامی مخالفت می‌کند و می‌گوید حکومت اسلامی باید با خمس و ذکات اداره شود. با استناد به همین دیدگاه خمینی است که اصولگرایان که بنیادهای بزرگ نظیر آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان و کمیته امداد امام را در اختیار خود گرفته‌اند و علاوه بر درآمدهائی که از وجوه دینی و نذورات مردم دارند، از درآمد نفتی دولت هم بودجه می‌گیرند ولی حاضر نیستند به دولت مالیات بدهند و می‌گویند که ما خمس و ذکات درآمد خودمان را خرج امور خیریه و مستضعفین می‌کنیم. در جمهوری اسلامی صدها نهاد اسلامی و انقلابی وجود دارد که حدود سی درصد اقتصاد مملکت را در کنترل خود دارند و این البته غیر از چهل درصد اقتصاد کشور است که در کنترل سپاه پاسداران می‌باشد و باین ترتیب تنها سی درصد اقتصاد مملکت در کنترل دولت است.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۳۷

روحانیون اصولگرا از ابتدا ارگانهای اصلی قدرت در جمهوری اسلامی را در دست خود گرفتند و حاکمیت اصلی در جمهوری اسلامی در انحصار آنان است. بنی صدر اولین رئیس جمهور بعد از انقلاب به این امر اعتراض کرد و اصولگرایان بلافاصله او را از ریاست جمهوری عزل کردند و او مجبور شد همراه با مسعود رجوی به فرانسه فرار کند. مهدی بازرگان نخست وزیر بعد از انقلاب هم در اعتراض به بی اختیار بودن نخست وزیر می گفت «چاقوی بی تیغه دست من داده اند» که او را هم وادار به استعفاء کردند.

مقام ولایت فقیه که فراتر از قوانین کشوری قرار دارد و فرمانده نیروهای مسلح کشور می باشد طبق قانون اساسی باید در اختیار یک مجتهد شیعه باشد. شورای نگهبان قانون اساسی از فقهای شیعه می باشد. مجلس خبرگان رهبری از روحانیون تشکیل شده است. شورای مصلحت نظام اکثرا از روحانیون است و حتی شورای امنیت ملی نیز در کنترل روحانیون است. قوه قضائیه حتما باید طبق قانون اساسی در اختیار یک مجتهد شیعه باشد. تمامی امام جمعه ها باید نماینده ولی فقیه باشند و حتی وزیر اطلاعات حتما باید یک روحانی باشد زیرا خمینی می گفت وزارت اطلاعات برای کشتن مخفیانه مخالفان باید فتوای یک روحانی را داشته باشد.

تمام مساجد، حسینیه ها و امامزاده ها در انحصار اصولگراها هستند. بیست حوزه و مدرسه در حوزه علمیه قم و ده ها حوزه علمیه در مراکز استانها که طلبه تربیت می کنند و هیئت های عزاداری و نوحه خوان ها که اصطلاحا «مداح» نامیده می شوند بدون استثناء تحت کنترل اصولگرایان می باشند. جامعه المصطفی که به تربیت روحانی برای کشورهای مسلمان می پردازد و هم اکنون چهار هزار طلبه بورسیه در قم دارد یکی از نهادهای عریض و طویل جمهوری اسلامی می باشد. در مجموع هزینه تبلیغات اسلامی خیلی سنگین است. در بودجه سال

۱۳۹۷ دولت، پنج هزار میلیارد تومان به تبلیغات اسلامی اختصاص یافته است و این درحالی است که بودجه عمرانی کشور یازده هزار میلیارد تومان در بودجه همین سال کاهش پیدا کرده.

صدا و سیمای جمهوری اسلامی که از فردای انقلاب به انحصار اصولگرایان افتاد با بودجه عظیم دولتی سانسور خبری ایجاد می کند و می کوشد افکار عمومی را مدافع نظام و طرفدار انقلاب معرفی بکند. مسئول صدا و سیما را ولی فقیه تعیین می کند. اصولگرایان از صدا و سیما علیه غیرخودی ها و حتی علیه سیاست های دولت اگر با اصولگرایان همراه نباشد استفاده می کنند. اصولگرایان هرگز اجازه تاسیس رادیو تلویزیون خصوصی نداده اند. قبل از پیدایش جنبش سبز مهدی کروی مسئول حزب اعتماد ملی از علی خامنه ای خواست که اگر در داخل صلاح نمی دانند اجازه بدهند این حزب یک تلویزیون خصوصی در دوی تاسیس بکند اما با آن نیز مخالفت شد. علی خامنه ای تا سال ۱۳۸۸ می کوشید موضع جناحی اتخاذ نکند اما در جریان جنبش سبز مستقیماً بنفع اصولگرایان به صحنه آمد و دستور سرکوبی داد. از آن به بعد ولی فقیه در راس جریان اصولگرایی قرار گرفته و از آن موضع با مخالفان برخورد می کند.

سازماندهی کاروان های حجاج و اعزام سالیانه حدود دو میلیون زائر برای تظاهرات اربعین حسینی در عراق با استفاده از امکانات دولت و شهرداری ها و همچنین پرداخت هزینه شیعه های افغان و پاکستانی که برای مراسم اربعین به کربلا آورده می شوند همه بار سنگینی بر دوش ملت است که اصولگرایان برای قدرت نمائی خودشان ترتیب می دهند.

ملاحظه می شود که جمهوری اسلامی بصورت مطلق حکومت روحانیون اصولگراست و آنها هستند که برای زینت نظام اجازه می دهند مردم افراد دست چین شده توسط آنان را برای ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس انتخاب

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۳۹

بکنند و هر وقت دیدند که فرد یا نهادی پای خود را از خط قرمز آنها بیرون می‌نهد بلافاصله او را از قدرت بیاندازند. جمهوری اسلامی از ابتدا بطور مداوم افراد و جریانات درون حکومت را پاکسازی کرده بطوری که اکنون تصمیم گیران اصلی محدود به افراد معدودی شده است که تعدادشان از تعداد انگشتان دست فراتر نمی‌رود و این بمعنی انسداد کامل قدرت می‌باشد. در بیست سال گذشته تمام نظرسنجی‌ها و انتخابات نشان داده است که اصولگرایان ده درصد و حداکثر پانزده درصد رای مردم را دارند ولی به هیچ وجه حاضر نیستند هشتاد و پنج درصد بقیه مردم را در اداره کشور شریک بکنند.

اصولگراها سیاست داخلی و خارجی ایدئولوژیک دارند و هر مدیر یا مسئولی که بخواهد سیاست مبتنی بر منافع ملی درپیش گیرد مانع کار او می‌شوند. بگفته وزیر اطلاعات دولت خاتمی، اصولگراها می‌گویند: «ما برای دین خودمان زندگی و مبارزه می‌کنیم و اگر دین ما نباشد دیگر ملت و مملکت و منافع ملی برای ما اهمیت ندارد». این دیدگاه جمهوری اسلامی را غیرقابل اصلاح نموده و آن را رودرروی جامعه جهانی قرار داده است. کسانی که با سودای اصلاح این نظام بمیدان آمده‌اند با موانع ایدئولوژیک و منجمد تفکر اصولگرایان مواجه گشته و اغلب قربانی شده‌اند.

اصولگرایان هیچ حقوقی برای غیردینداران قائل نیستند و درمیان مسلمانان شیعه نیز فقط خودی‌ها را مدنظر دارند و غیرخودی‌های شیعه نباید هیچ مسئولیتی داشته باشند. آنان رسماً و علناً با حقوق بشر، دموکراسی و حقوق شهروندی مخالفت می‌کنند. آنها اجازه نمی‌دهند مخالفان رژیم در قبرستانها عمومی دفن شوند و اجازه نمی‌دهند در شهرهایی که اکثریت مردم شیعه هستند اقلیت سنی مسجد داشته باشند توجیه آنها برای ایجاد حکومت اسلامی در جامعه امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و با استفاده از قدرت حکومتی

می‌خواهند مردم را بقول خودشان از انجام اعمال گناه آلود مانع شوند و این کار آنان با مخالفت اکثریت مردم مواجه است و تحمیل این سیاست‌ها تا به امروز با سرکوبی مداوم امکان پذیر بوده است.

اصلاح طلبان جمهوری اسلامی

منظور از اصلاح طلب در جمهوری اسلامی آن عده از پیروان خمینی هستند که در آغاز انقلاب مواضع چپ اسلامی داشتند و بعد از اشغال سفارت آمریکا در تهران به خط امام معروف شدند. اما این افراطیون با گذشت زمان متوجه شدند که شعار جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم و صدور انقلاب اسلامی در عمل غیرممکن است و بهتر است برای بقای جمهوری اسلامی در خود ایران بیاندیشند و بدینسان اصلاح طلب شدند. علاوه بر آنان عده‌ای از کارگزاران سابق رژیم جمهوری اسلامی هم که با کانون اصلی قدرت یعنی بیت علی خامنه‌ای ولی فقیه زاویه پیدا کرده‌اند و بهمین جهت از قدرت رانده شده‌اند خود را اصلاح طلب معرفی می‌کنند. و برای سازگار کردن اندام‌های ناسازگار جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند تا شاید دوباره بقدرت برگردند.

اصلاح طلب‌ها خود را آلترناتیو اصولگرایان می‌دانند. ملی مذهبی‌ها، روشنفکران دینی (اگر بشود افراد مذهبی را روشنفکر نامید) و عده معدودی از افراد سکولار و چپ که خود را اصلاح طلب می‌نامند طی دو دهه گذشته آلترناتیو موجود افراطیون دینی در ایران محسوب می‌شدند. آنان خواهان تغییر نظام نبودند و تنها می‌خواستند اختیارات ولی فقیه محدود شود و شورای نگهبان از نظارت استصوابی دست بردارد. اما با گذشت زمان و بن بست همه جانبه‌ای که جمهوری اسلامی بوجود آورد، مردم از دین حکومتی برگشتند و اساساً با تلفیق دین و دولت به مخالفت برخاستند و هنگامی که در شورش

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۴۱

دی‌ماه تظاهرکنندگان شعاردادند «اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» آشکار شد که مردم از جمهوری اسلامی گذر کرده‌اند و هیچ نوع حکومت مذهبی چه اصلاح طلب چه اصولگرا را نمی‌پذیرند. اصلاح طلب‌ها با محکوم کردن تظاهرکنندگان در شورش دیماه عملاً دفتر زندگی سیاسی خود را بستند و اکنون بیش از اصولگرایان از ادامه اعتراضات خیابانی مردم وحشت می‌کنند و مردم را از آینده نامعلوم می‌ترسانند.

در شهریور ماه سال ۱۳۶۷ بلافاصله بعد از پایان جنگ ایران و عراق، زمانی که اصلاح طلبان امروزی در قدرت بودند بدستور خمینی ۴۷۰۰ زندانی سیاسی در تهران و شهرستانها اعدام شدند که آشکارا جنایت علیه بشریت بود و اکنون اگر جمهوری اسلامی سرنگون بشود اصلاح طلبان قبل از همه باید جوابگوی این جنایات باشند. سی سال از کشتار زندانیان سیاسی گذشته است اما اصلاح طلبان بخاطر حفظ منافع خود و رژیم هرگز نخواسته‌اند پشت پرده وحشتناک این جنایت روشن شود و هنوز حاضر نیستند در آن باره حرف بزنند.

اصولگرایان و اصلاح طلبان در جمهوری اسلامی برای مقابله با شورش‌های مردمی، نقش پلیس خوب و پلیس بد را بازی می‌کنند. محمد خاتمی رئیس‌جمهور سابق که اکنون ممنوع‌التصویر است، رهبر همه اصلاح طلبان شناخته می‌شود او هر دو جناح را به وحدت و اتحاد دعوت می‌کند و احتمال داده می‌شود اگر بحران حاکمیت بیش از این تشدید گردد، علی‌خامنهای دوباره خاتمی را به صحنه بیاورد تا شاید بدست او بحران را مدیریت کند.

اصلاح طلبان ایران در ایدئولوژی و تلفیق دین و سیاست، عین‌اخوان المسلمین در سایر کشورهای مسلمان هستند. اما بعد از شورش دیماه تجزیه شده‌اند و بعضی از چهره‌های شاخص آنان، جمهوری اسلامی را غیر قابل اصلاح می‌دانند ولی اکثریت اصلاح طلبان دیروزی اکنون می‌کوشند به اصولگرایان

نزدیک بشوند تا بلکه از این طریق و با مهندسی اجتماعی بقول خودشان مانع سقوط جمهوری اسلامی گردند. بعضی از اصلاح طلبان بعد از بی اعتبار شدن اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی اکنون خود را «تحول طلب» یا «تحول خواه» معرفی می کنند که ظاهراً موضعی است بین اصلاح طلبی و اصولگرایی. آنان تئوری «دوران گذار» را پیش می کشند و نمی خواهند جمهوری اسلامی سقوط کند و خواستار استحاله رژیم هستند.

اصلاح طلبان و تحول خواهان نمی خواهند بپذیرند که مدل حکومتی جمهوری اسلامی در تمام عرصه ها به بهای قربانی شدن نسل ها و ویرانی مملکت به بن بست رسیده و شکست خورده است. اقتصاد اسلامی که آن همه از آن دفاع می کردند به رانت خواری، فساد فراگیر و قاچاق دولتی منجر شده است. صندوق های قرض الحسنه اش با غارت پس اندازهای مردم مساله مال باختگان را بوجود آورده است. مجلسی که می بایست عصاره ملت باشد اکنون بجای دفاع از حقوق و مصالح ملت به حافظ منافع نظام تبدیل شده است و قوه قضائیه اش که مثلا قرار بود عدالت را در جامعه جاری کند به بزرگترین ابزار ظلم بر ملت تبدیل شده است. رئیس جمهورش که خود را منتخب ملت معرفی می کند، وزرایش را علی خامنه ای انتخاب می کند، و سیاست خارجی اش در دست شاخه قدس سپاه پاسداران است.

مردم، اصلاح طلبان جمهوری اسلامی را سوپاپ اطمینان حکومت می نامند و اختلافات اصلاح طلبان با اصولگرایان را بازی جناحهای حکومتی برای انحراف افکار عمومی و حفظ رژیم اسلامی می دانند. جمهوری اسلامی رژیم عجیب الخلقه ای است که به ناحق عنوان جمهوری را یدک می کشد. دولت های جمهوری در دوران معاصر محصول مدرنیته هستند اما جمهوری اسلامی با تفکر قرون وسطائی و ضد مدرنیته بر یک کشور ثروتمند و تا اندازه ای رشد یافته حکومت

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۴۳

می‌کند و بازی جناح‌ها با مهندسی اجتماعی برای بقای رژیم حیاتی می‌باشد تا نگذارند هیچ‌گونه آلترناتیو دموکراتیک بوجود بیاید. شگرد دیگر رهبران جمهوری اسلامی برای جلوگیری از پیدایش اوپوزیسیون علاوه بر سرکوبی دائمی این بوده است که تقریباً تمام مسئولین و در راس آنها رهبر جمهوری اسلامی و رئیس‌جمهور آن همیشه طلبکار بوده‌اند و در سخنرانی‌هایشان از موضع اوپوزیسیون صحبت می‌کنند. گوئی دیگران باید مشکلات جامعه را حل کنند و نه آنها که تمام قدرت و اختیارات را در دست خود دارند. اکنون بر همگان آشکار شده است که جمهوری اسلامی اصلاح‌ناپذیر است و اصلاح‌طلبی در این نظام بمعنی «استمرار طلبی» می‌باشد. باین ترتیب اصلاح‌طلبان اگر بر حفظ خط‌مشی خود که حفظ رژیم اسلامی به هر قیمتی است، اصرار ورزند به دشمنان قسم خورده مردم تبدیل خواهند شد.

جمهوری اسلامی به سه دلیل عمده غیر قابل اصلاح می‌باشد:

ولایت فقیه و تلفیق دین و دولت

۱ - جمهوری اسلامی براساس تلفیق دین و دولت بنا شده است و اصل ولایت فقیه که ستون خیمه نظام نامیده می‌شود حقوق ملت را انکار می‌کند و مردم را فقط دارای وظیفه خدمت به رهبران دینی می‌داند. در جمهوری اسلامی که بهتر است گفته شود حکومت اسلامی، انتخابات از نظر رهبران رژیم «زینت» نظام است و مشروعیت حکومت اسلامی از جانب خدا و دین است و نه از جانب مردم. از نگاه فقهای دین نظام اسلامی و ولایت فقیه تا ظهور امام زمان غیرقابل تغییر هستند. در حکومت دینی قوانین شریعت جاری می‌باشد و مخالف دولت، دشمن خدا و خارج از دین است و با اتهامات مختلف از جمله مفسد فی الارض و محارب با خدا مستحق اعدام می‌باشد.

قانون اساسی مبتنی بر تبعیض

۲ - قانون اساسی جمهوری اسلامی که براساس فقه شیعه نوشته شده برابری شهروندان را قبول ندارد. حقوقدانان از دوازده نوع تبعیض در اصول قانون اساسی نام می‌برند که عمده‌ترین آنها تبعیض بین زن و مرد، تبعیض بین مسلمان و غیرمسلمان، تبعیض بین دیندار و بی‌دین، تبعیض بین شیعه و سنی، تبعیض بین روحانی و غیر روحانی، تبعیض بین موافقان و مخالفان ولایت فقیه، تبعیض بین خودی و غیر خودی، تبعیض بین فارس و غیرفارس و الی آخر... قانون اساسی که باید میثاق ملی و عامل وحدت در جامعه باشد در جمهوری اسلامی عامل تفرقه و ستم بر همه مردم است.

در این قانون منافع ملی تابع عقاید ایدئولوژیک است و منافع شیعه‌ها در هر جای جهان که باشند مقدم بر منافع ملی ایرانیان است. قانون اساسی حمایت از مستضعفین جهان یعنی دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر را وظیفه دولت جمهوری اسلامی تعیین کرده است. نظر باینکه اصول قانون اساسی بر پایه قوانین شریعت نوشته شده اند هر گونه اصلاح و تغییر آن به اصلاح دین و تغییر شریعت منجر می‌گردد. لذا قابل اصلاح نیست و باید کلا کنار گذاشته شود و قانون جدیدی که حقوق ملت و منافع ملی را تضمین نماید جایگزین آن شود.

فساد ساختاری در سیستم حکومتی

۳ - فساد در جمهوری اسلامی نهادینه شده است. بگفته رییس جمهور دولت دوازدهم اگر با فساد مبارزه جدی صورت بگیرد کارهای روزمره بر زمین می‌مانند. مدیریت در جمهوری اسلامی از آغاز بر پایه تعهد دینی و نه تخصص علمی شکل گرفته است. خود بنیانگذار جمهوری اسلامی می‌گفت اول تعهد بعدا تخصص، هم او می‌گفت که اقتصاد مال خراست و چنین است که کارها در

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۴۵

جمهوری اسلامی نه به افراد کاردان بلکه به افراد متظاهر به مذهب و معتقدان به ولایت فقیه داده شده است. نظارت استصوابی شورای نگهبان برای جلوگیری از ورود افراد غیرخودی به دستگاه اداری جمهوری اسلامی بوده که با گذشت زمان هر که را خواسته رد صلاحیت نموده، بطوری که اکنون اکثریت مدیران کشور از وزیر و وکیل گرفته تا استاندار و فرماندار و شهردار افراد بی صلاحیت، نا کارآمد و بلی قربان گو هستند. و چون شایستگی اداره امور را ندارند اطرافیان خود را وارد دستگاه‌های حکومتی می‌کنند تا هم از رانت‌های دولتی بهره‌مند شوند و هم از سوء مدیریت انتقاد نکنند. پست مدیر کلی، در وزارتخانه‌ها قیمت‌های بالائی دارد و پست‌های مدیریتی پائین اکثراً به نرخ روز خرید و فروش می‌شود و هر کس وارد دستگاه دولتی می‌گردد قبل از هر چیز بفکر پر کردن جیب خود می‌باشد. بدینجهت هیچ کاری بدون رشوه و پارتی بازی انجام نمی‌گیرد. ریشه فساد در ایران در دینی‌بودن حکومت و دولتی‌بودن اقتصاد است.

نظر باینکه جمهوری اسلامی براساس تقسیم انسان‌ها برخودی و غیر خودی اداره می‌شود لذا طی چهل سال گذشته بنا به اعتراف نماینده ایذه در مجلس، تنها دویست خانواده بر کشور حکومت کرده اند و همچنان حکومت می‌کنند و فقط پست‌های خود را عوض می‌کنند. گردش نخبگان در جمهوری اسلامی معنی ندارد و آیت الله جنتی ۹۳ ساله که نه چشمش می‌بیند و نه گوشش می‌شنود، رئیس شورای نگهبان و تعیین کننده صلاحیت برای مسئولین دولت و نمایندگان ملت است. این سیستم بطور اتوماتیک افراد دزد، متظاهر و چاپلوس تولید می‌کند و فرهنگ ریا کاری را در جامعه رایج می‌سازد. در زمان شاه گفته می‌شد هزار فامیل برکشور حکومت می‌کنند و مردم انقلاب کردند تا سرنوشت خود را خود بدست گیرند، اما حلقه حکام در جمهوری اسلامی تنگتر شده و

تحقیقات دانشگاهی نشان می‌دهد که حداکثر دویست خانوار که تعدادی از پرقدردن‌ترین آنان هم عراقی هستند، ایران را می‌گردانند و غم نان مردم را ندارند. فساد در نظام های دیکتاتوری مضمون سیاسی دارد. دیکتاتورها برای حفظ وفاداری مامورین، دست آنان را برای دزدی و فساد باز می‌گذارند تا جیب خود را پرکنند و بفکرانتقاد از رژیم و پیوستن بمردم نباشند و روزی هم که از فرامین دیکتاتور سرپیچی کنند پرونده دزدی‌های وی را منتشر و رسوایش می‌کنند تا نتواند رهبر مردم معترض باشد.

با توجه به موارد ذکر شده بالا اصلاحات و اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی معنی خود را از دست می‌دهد. اصلاح‌طلبان در بیست سال گذشته موفق نشدند حتی در قوانین عادی کوچکترین اصلاحی را صورت بدهند. بعضی‌ها جمهوری اسلامی را به خانه کلنگی تشبیه می‌کنند که باید کلا تخریب شود و یک نظام مدرن مبتنی بر قوانین مترقی و سکولار جایگزین آن شود وگرنه حفظ رژیم اسلامی و تلاش برای اصلاح آن عملاً غیرممکن می‌باشد.

اکنون تمام امید اصلاح طلبان به شکست پروژه سرنگونی جمهوری اسلامی توسط سرنگونی طلبان خارج کشور است. در سیاست همه چیز ممکن است و اگر سرنگونی طلبان نتوانند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند مردم از سر ناچاری بار دیگر مجبور خواهند شد که دنبال اصلاح طلبان بروند و در انتخابات فرمایشی جمهوری اسلامی شرکت بکنند، که تکرار دور باطل گذشته خواهد بود.

ملل غیرفارس در ایران

ایران فعلی شکل تمرکز یافته ممالک محروسه دوره قبل از مشروطه است که از یازده ملت یعنی ترک، فارس، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن، گیلک، مازنی، لر، لک و لار تشکیل یافته است. در ایران از زمان تشکیل حکومت متمرکز توسط

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۴۷

رضا شاه در سال ۱۹۲۵ و غیرقانونی شدن زبان‌های غیرفارس مساله ملی یعنی نوعی حرکت گریز از مرکز که ناشی از ستم ملی است ایجاد شده است. نشریه مرکز مطالعات استراتژیک دفتر ریاست جمهوری در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی نوشت که جنبش‌های قومی در ایران بدلیل سکولار بودنشان مخالف حکومت اسلامی می‌باشند و باید در ردیف نیروهای برانداز گذاشته شوند. بنظر می‌رسد از همان زمان تقویت گروه‌های سیاسی - مذهبی در مناطق ملی بیشتر شد و همچنین انواع میلیشیای مذهبی مسلح در مناطق غیرفارس تشکیل و فعال گردید. اما این اقدامات پیشگیرانه جمهوری اسلامی مانع رشد جنبش‌های ملی نشد. طوری که امروز دوست و دشمن به فراگیر شدن جنبش‌های ملی در مناطق غیرفارس اذعان دارند و شکاف بین مرکز و پیرامون را بزرگترین گسل درحاکمیت ایران می‌دانند.

طبق اظهارات وزیر آموزش و پرورش دولت دهم که رسماً اعلام نمود زبان مادری هفتاد درصد از دانش‌آموزان فارسی نیست و همچنین وزیر خارجه همان دولت در دیدار از ترکیه اعلام کرد که هفتاد و پنج درصد مردم ایران یا ترکی صحبت می‌کنند یا ترکی را متوجه می‌شوند، اکنون با در نظر گرفتن آسیمیلاسیون اجباری با قاطعیت می‌توان گفت که هفتاد درصد جمعیت ایران غیر فارس می‌باشد که اکثریت آنان ترکان آذربایجانی هستند و هر تغییری در این کشور بدون مشارکت فعال آنان غیرممکن خواهد بود. اما علیرغم وجود دشمن مشترکی بنام پان ایرانیسم، وحدت سیاسی در میان ملل غیرفارس در شرایط فعلی وجود ندارد زیرا هر یک از آنان استراتژی خاصی انتخاب کرده اند که مانع رسیدن به وحدت سیاسی با ملل دیگر است.

جنبش ملی بلوچ

بلوچها از هزاران سال قبل و پیش از آمدن اقوام آریائی به فلات ایران، ساکنان بومی منطقه بلوچستان بوده اند و باین اعتبار قدیمی ترین ملت در میان ملل ساکن در ایران می باشند و بقایای شهر سوخته در سیستان که تاریخ آن به شش هزار سال قبل می رسد، یکی از تمدن های باستانی بلوچ ها می باشد. مرزهای استعماری بلوچستان را سه تکه کرده است: بخشی از آنان در افغانستان، بخشی در ایران و اکثریت در پاکستان زندگی می کنند. سیستم حکومتی پاکستان فدرال است و بلوچستان پاکستان خود مختاری کامل دارد. و آرزوی همه بلوچها وحدت سرزمینی بلوچستان می باشد. در زمان ناصرالدین شاه انگلیسی ها بخش شرقی بلوچستان را ضمیمه مستعمره خود هندوستان کردند اما بلوچها هرگز تقسیم وطن خود را نپذیرفتند و همچنان علیه آن تقسیم مبارزه می کنند.

بلوچستان عملاً تا سال ۱۹۴۷ جزئی از شبه قاره هند و مستعمره انگلستان محسوب می شد و انگلیسی ها بین زاهدان و کویته راه آهن کشیده بودند و خودشان آن را اداره می کردند. بعد از استقلال هند و پاکستان، آن بخش از بلوچستان که بعد از بقدرت رسیدن رضا شاه اسما جزو ایران محسوب می شد رسماً به ایران واگذار شد. هنوز روابط طایفه ای در بلوچستان وجود دارد و در زمان شاه حکومت با خریدن روسای قبایل، بلوچستان را بکمک فئودال ها اداره می کرد.

در گذشته بلوچستان انبار غله منطقه بود اما عدم توجه حکومت مرکزی بوضعیت اقتصادی سیستان و بلوچستان و نبود سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال و سرکوبی های بی وقفه، بلوچستان را فقیر و زندگی مردم منطقه را به قاجاق وابسته کرده است. ۹۵ درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند. بعلت دوری از مراکز جمعیتی کرمان و خراسان، مردم برای امرار معاش روزانه مجبور می شوند از

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۴۹

مرز بگذرند و با پذیرش خطر جانی هزینه زندگی فقیرانه خود را از آنسوی مرز به هر طریقی که شده تامین بکنند و درکنار آنان کاروان‌های بزرگ قاچاق مواد مخدر بعد از بارگیری از افغانستان توسط مافیای حکومتی ایران در رابطه با مافیای بین‌المللی در بلوچستان در حرکت هستند. این موضوع بهانه بدست رژیم داده تا بنام مبارزه با قاچاق مواد مخدر، سیستان و بلوچستان را میلیتاریزه بکند و اداره منطقه را به سپاه قدس به سپارد. گفته می‌شود بخشی از هزینه مالی سپاه قدس هم از طریق انتقال مواد مخدر از افغانستان به دویی و اروپا تامین می‌گردد. میدان عمل سپاه قدس خارج از ایران است و فعال شدن سپاه قدس در سیستان و بلوچستان این فکر را تداعی می‌کند که جمهوری اسلامی سیستان و بلوچستان را جزو ایران حساب نمی‌کند.

رسم عیاری و جوانمردی و مبارزه با ظلم و اشغالگری با تاریخ بلوچستان عجین شده است و یعقوب لیث صفاری، عیاری که علیه خلافت بغداد شورید و حکومت مستقل صفاریان را بنیان گذاشت از این خطه برخاسته است. در دوران جنگ اول جهانی هم دوست محمد خان بارکزی در بلوچستان حکومت محلی مستقل داشت که رضاشاه وی را به تهران آورد و اعدام کرد. در زمان شاه سابق نیز مبارزه با رژیم در بلوچستان جریان داشت هرچند که این مبارزات جنبه پراکنده داشتند اما دارای روح ملی بودند از جمله مبارزات معروف شده آن دوره شورش دادشاه زابلی و یارانش است که علاوه بر درگیری با ژاندارمری و ارتش با ماموران پیمان نظامی «سنتو» نیز درگیر شدند که مبارزه ملت بلوچ را در مطبوعات بین‌المللی مطرح کرد.

بعد از انقلاب قوی‌ترین نیروی سیاسی سکولار بلوچ که عموماً از دانشجویان و معلمان تشکیل می‌شد جبهه آزادیبخش بلوچستان نام داشت و خواهان پایان

دادن به ستم ملی و مطالبه حق تعیین سرنوشت بود و جمهوری اسلامی آن را هم مانند سایر جنبش‌های ملی که از دل انقلاب بیرون آمده بودند، سرکوب کرد. از سال ۱۹۷۳ با کودتای چپ در افغانستان، بلوچستان تبدیل به پشت جبهه مجاهدین افغانستان شد و در دو دهه گذشته اکثریت نیروهای جنبش ملی بلوچ که با جمهوری اسلامی می‌جنگند و در حال حاضر نیز شرایط کاملا جنگی در سیستان و بلوچستان برقرار است، بعلت هم دین و هم طایفه بودن بلوچ‌های ایران با بلوچ‌های افغانستان و پاکستان و همجواری با این دو کشور جنگ زده رنگ مذهبی بخود گرفته و به جنگ شیعه و سنی دگردیسی پیدا کرده است و احزاب سکولار را به حاشیه رانده است. در زمان حیات بن لادن گروه القاعده در بلوچستان ایران پایگاه ایجاد کرده بود.

همچنین روابط نزدیک روسای قبایل بلوچ با عمارات متحده عربی نیز در این دگردیسی بی‌تاثیر نبوده است و اکنون گروه جیش العدل پرچمدار مبارزات بلوچ‌ها می‌باشد. بلوچ‌ها سنی مذهب هستند و روحانیون بلوچ نفوذ زیادی در میان مردم دارند. دستگیری و اعدام عبدالملک ریگی و برادرش توسط جمهوری اسلامی نتوانست مبارزه مسلحانه را تضعیف کند، برعکس جیش العدل بوجود آمد بطوری که اکنون نوعی جنگ مداوم با حکومت مرکزی در بلوچستان در جریان است.

عدم توجه دولت به وضعیت اقتصادی بلوچستان و ویرانی روستاها بیکاری عمومی ایجاد کرده و مردم مجبورند زندگی خود را از راه‌های غیر تولیدی تامین بکنند. علاوه بر قاقاق که رایج است جوانان بیکار اجبارا یا به بسیج عشایری می‌پیوندند و مزدور دولت می‌شوند و یا به گروه‌های مسلح که با جمهوری اسلامی می‌جنگند روی می‌آورند، یعنی هم دولت و هم گروه‌های جهادی از فقر و بیکاری مردم نیرو می‌گیرند.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۵۱

«حزب مردم بلوچستان» و «مرکز مطالعات بلوچستان» در خارج از کشور و گروه‌های روشنفکری و سکولار در داخل هرچند نقش جنبی دارند اما تاثیر خود را در جامعه بلوچ می‌گذارند و مبارزه ملی - مدنی را ترویج می‌کنند. بالا رفتن آگاهی عمومی، شهرنشین شدن و باسواد شدن نسل جدید نیز زمینه مبارزه سیاسی مدنی را فراهم می‌سازد و به شکل‌گیری جامعه مدنی بلوچ کمک می‌کند. رقابت‌های امارات متحده عربی و پاکستان با جمهوری اسلامی در تحولات بلوچستان تاثیرات مستقیم دارد. در این میان روحانی مورد احترام بلوچ‌ها مولوی عبدالحمید که سخنگوی پذیرفته شده همه اهل تسنن ایران نیز است با موضع‌گیری‌های سیاسی بموقع و حساب شده خود کلیت جامعه بلوچ را از خشونت مصون می‌دارد. ضمن اینکه طرف دیگر مساله یعنی جمهوری اسلامی با حمایت از جریانات مذهبی و ایجاد بسیج عشایری برای مقابله با گروه‌های سکولار در مناطق غیرفارس می‌کوشد رنگ مذهبی به جنبش‌های ملی بدهد و از جمله در سیستان و بلوچستان بین شیعه‌های سیستان و سنی‌های بلوچستان تفرقه ایجاد می‌کند و موضوع تقسیم استان را به میان می‌آورد.

در حال حاضر واگذاری بندر چابهار توسط جمهوری اسلامی به دولت هندوستان برای ایجاد بندر بین‌المللی تجارت با افغانستان و آسیای مرکزی موقعیت استراتژیک بلوچستان را تقویت می‌کند و می‌تواند تاثیرات تعیین کننده در تحولات آینده بلوچستان بگذارد. اما پاکستان بعنوان رقیب هندوستان نسبت به این موضوع بی‌تفاوت نخواهد ماند و این خطر وجود دارد که گروه‌های اسلامی ابزار سیاست‌های پاکستان بشوند و سناریوی طالبان افغانستان در سیستان و بلوچستان تکرار شود.

کردها

در جنگ جهانی دوم و هنگام حضور ارتش سرخ در آذربایجان، شوروی‌ها کوشیدند کردها را متشکل و مسلح نمایند و در جوار فرقه دموکرات آذربایجان به ایجاد فرقه دموکرات کردستان کمک نمودند. فرقه دموکرات کردستان تنها در آذربایجان غربی حضور داشت و شوروی‌ها برای تقویت آنها بخش بزرگی از طایفه بارزانی را از کردستان عراق به آذربایجان آوردند. قسمت کردستان ایران یعنی سنندج و کرمانشاه تحت کنترل ارتش انگلیس بود و فرقه دموکرات کردستان در آنجاها فعالیت نداشت. بعد از خروج ارتش سرخ از آذربایجان و ورود ارتش شاه به منطقه و اعدام قاضی محمد، ملامصطفی بارزانی مسئول نظامی فرقه دموکرات کردستان همراه با بخشی از نیروهایش به شوروی رفت و کوشید تشکیلات نظامی خود را حفظ کند، حتی برای شرکت در جنگ کره به آنجا فرستاده شد.

بعد از سقوط رژیم سلطنتی در عراق، شوروی‌ها ملامصطفی را به عراق برگرداندند و از عبدالکریم قاسم برای کردهای عراق خود مختاری گرفتند. اما ملامصطفی چون خود فئودال بود با اصلاحات ارضی در عراق مخالفت کرد و با حکومت عراق در افتاد. بعد از توافق شاه با حسن البکر در قرارداد الجزایر در سال ۱۹۷۴ ملامصطفی همراه با هفتاد هزار کرد عراقی به ایران پناهنده شد و تحت نظر ساواک قرار گرفت و پنج سال آخر عمرش را در کرج در پناه شاه بود و قبل از انقلاب بدستور شاه برای معالجه به آمریکا فرستاده شد و اندکی بعد فوت کرد. جنازه او را در سال ۱۹۷۹ از نیویورک به کردستان عراق منتقل کردند. احزاب کرد که ساختار قبیله‌ای دارند در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ با جمهوری اسلامی می‌جنگیدند. در آن زمان جمهوری اسلامی نیروی اصلی خود را برای سرکوبی جنبش طرفداران شریعتمداری در آذربایجان و گروه‌های سیاسی دیگر

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۵۳

در تهران اختصاص داده و کردها را به حال خود گذاشته بود تا در فرصت مناسب به آنها بپردازد و بالاخره همین طور هم شد. جمهوری اسلامی طایفه منگور در اطراف بوکان و طایفه شکاک در نزدیکی مرزهای ترکیه را به عنوان «میلیشای مسلمان» استخدام کرد و توسط آنها احزاب دموکرات و کومله را سرکوب کرد. بعد از آن بقایای این احزاب به عراق رفته و به خدمت صدام حسین درآمدند. بعد از حمله آمریکا به عراق و خودمختارشدن کردستان عراق، امکان استقرار نیروهای پیشمرگه احزاب کرد ایرانی در کردستان عراق فراهم شد و حکومت اقلیم کردستان عراق با جمهوری اسلامی قرارداد بسته بود که ارتش ایران کاری با کردهای ایرانی ساکن در اقلیم نداشته باشد در عوض حکومت اقلیم از احزاب ایرانی تعهد کتبی گرفته بود که با استفاده از خاک اقلیم کردستان افراد مسلح به ایران اعزام نکنند.

این قول و قرارها بمدت بیست سال رعایت شد ولی از دو سال پیش حکومت اقلیم اعلام کرد که قادر به کنترل احزاب ایرانی نیست و بعد از آن حزب دموکرات کردستان ایران در منطقه قنديل پایگاه زد و شروع به عملیات مسلحانه نمود. این عملیات در خاک آذربایجان انجام می‌گیرد و خسارات جانی و مالی به مردم ترک منطقه وارد می‌کند.

باین ترتیب در حال حاضر در آذربایجان غربی مشکل توسعه طلبی احزاب کردی وجود دارد. همه احزاب کرد اعم از ایرانی و غیر ایرانی، آذربایجان غربی را استان اورمییه نامیده و متعلق به کردها می‌دانند و منطقه غربی ایران را کلا کردستان شرقی یا بقول خودشان روزهاات نامگذاری کرده‌اند. با این وضع نه تنها وحدت سیاسی ترک‌ها با آنان ممکن نیست بلکه آنان آشکارا سیاست دشمنی با ترک‌های آذربایجان را انتخاب کرده اند.

کردها همچنانکه در عراق برای اشغال سرزمین‌های عرب و ترکمن خیز برداشتند و البته شکست خوردند. دیر یا زود با عرب‌های خوزستان نیز مشکل پیدا خواهند کرد زیرا کردها ادعا دارند که لرها کرد هستند و این در حالی است که لرها شدیداً به هویت ملی خود وابسته هستند و می‌گویند نه زبان ما، نه دین ما و نه تاریخ و سنن ما با کردها یکی نیست، اما از نظر کردها چون در خوزستان لرها هم زندگی می‌کنند لذا خوزستان هم کردستان است و بهمین خاطر در بعضی از نقشه‌های کردستان برای اینکه به دریای آزاد راه داشته باشند کردستان را تا آبادان و خرمشهر گسترش داده‌اند.

حزب دموکرات کردستان ایران از سال‌ها پیش تشکیلات نیم‌بندی بنام «کنگره ملل فدرال ایران» بوجود آورده و کوشیده است از آن بعنوان ویتترین سیاسی استفاده کند اما به غیر از اعضای حزب دموکرات بقیه شرکت‌کنندگان در این جریان، نمادین هستند و هیچ‌کدام نماینده هیچ یک از جریانات سیاسی جدی غیرفارس‌ها نیستند. ناکارآمدی این تشکیلات موجب شد تا حزب دموکرات اخیراً جریان دیگری را سرهم کند که «اتحاد برای دموکراسی در ایران» نامگذاری شده و به غیر از حزب دموکرات، کومله نیز به آن پیوسته و دو فرد بظاهر مخالف رژیم و مقیم تهران را نیز جزو این جریان کرده‌اند. درست است که هم «کنگره ملل» و هم «اتحاد برای دموکراسی» بغیر از تشکیل چند جلسه در اروپا و آمریکا کار خاصی انجام نداده‌اند اما بازهم احزاب کردی می‌خواهند خود را به دیگران بچسبانند و هژمونی خود را بر آنان اعمال بکنند.

کردها بخاطر اینکه در گوشه دورافتاده مملکت قرار گرفته‌اند همیشه سعی کرده‌اند با اتحادهای ظاهری خود را بزرگ جلوه دهند و از این راه ایده‌های خود را در سایر نقاط ایران تبلیغ بکنند.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۵۵

احزاب کردی که از طرف کشورهای غربی حمایت می‌شوند می‌کوشند رهبری جنبش‌های ملی در ایران را در اختیار خود بگیرند، ولی بعلت کمی تعدادشان و سیال‌بودنشان در منطقه و اولویت‌دادن به اتحاد با کردهای کشورهای همسایه برای ایجاد کردستان بزرگ، تاکنون موفقیتی نداشته‌اند. از یک سال پیش چهار تشکیلات یعنی حزب دموکرات کردستان ایران، حزب دموکرات کردستان، حزب کومله کردستان ایران، حزب کمونیست ایران (شاخه کردستان)، مرکز هماهنگی احزاب کردستانی را ایجاد کرده‌اند و در تلاش هستند آن را به یک جبهه واحد تبدیل بکنند اما کردستان عراق بی‌ثبات است و پشت جبهه مطمئن برای جبهه وجود ندارد.

سیاست حمایت از گروه‌های مذهبی از جمله گروه مفتی‌زاده برای مقابله با گروه‌های سکولار در کردستان موجب‌رشد سلفیسم‌گردید و بسیاری از گروه‌های مذهبی که مورد حمایت جمهوری اسلامی بودند بعداً به داعش پیوستند از جمله نه نفر کرد داعشی که به مجلس شورای اسلامی حمله کردند قبلاً عضو گروه انصارالدین به رهبری «ملا کریکار» نماینده اسامه بن لادن در کردستان و مورد حمایت مالی و تسلیحاتی جمهوری اسلامی بودند.

ترکمن‌ها

ترکمن‌های ایران در جوار مرزهای ترکمنستان زندگی می‌کنند. تعداد ترکمن‌ها در استان گلستان و همچنین در خراسان و کلا در ایران زیاد نیست و آنان بغیر از ماه‌های بعد از انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) از نظر سیاسی چندان فعال نبوده‌اند. زمین‌های ترکمن صحرا در زمان شاه به روسای ارتش واگذار شده بود و با فرار ژنرال‌های ارتش شاه در انقلاب، منطقه حاصل‌خیز گنبد قابوس و ترکمن صحرا تحت کنترل روستائیان ترکمن درآمد. یکی از رهبران خلق ترکمن توماج نام داشت که از زندانیان سیاسی زمان شاه بود و با فدائیان خلق رابطه داشت از

طریق او فدائیان خلق ترکمن‌ها را مسلح کردند و «کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن» رهبری ترکمن‌ها را بعهدہ گرفت، ترکمن‌ها با سپاہ پاسداران دوبر جنگیدند. بالاخرہ آیت الہ طالقانی واسطہ شد کہ مسائل با مذاکرہ حل شود. ماموران جمہوری اسلامی چہار نفر از رہبران ترکمن را از جلسہ مذاکرہ بیرون برده و تیرباران کردند و جنازہ‌های آنان را زیرپل انداختند و سپس شروع بہ سرکوبی ترکمن‌ها نمودند و کانون فرهنگی ترکمن‌ها را غیرقانونی اعلام کردند. اشتباہ فدائیان در ترکمن صحرا این بود کہ با دادن شعار « زمین از آن کسانی است کہ روی آن کار می‌کنند» کوشیدند مبارزہ ملی ترکمن‌ها را بہ مبارزہ طبقاتی تبدیل بکنند و این امر موجب نارضایتی خرده مالکین و تفرقہ در جنبش ترکمن‌ها شد. و آخوندها ترکمن‌ها را باتهام کمونیست بودن سرکوب کردند.

درحال حاضر ترکمن‌ها بصورت اوپوزیسیون فعال نیستند و استراتژی مشخصی ہم اعلام نکرده اند. البتہ فعالان سیاسی ترکمن خواهان حق تعیین سرنوشت هستند و کار فرهنگی می‌کنند. ہم اکنون در گرگان و استان گلستان کہ همان ترکمنستان ایران است تعداد ترکان آذربایجانی زیاد شدہ است و علیرغم تفاوت مذہبی بین ترکمن‌ها و ترکان آذربایجانی، روابطشان دوستانہ است و بعلت تاریخ و فرهنگ مشترک، ترک و ترکمن متحد طبیعی ہمدیگر محسوب می‌شوند، ہرچند کہ حکومت می‌خواہد اختلافات مذہبی بین آنان ایجاد کند.

ترکمن‌ها نادرشاه افشار را از خودشان می‌دانند. نادرشاه در کنگرہ بزرگ مغان شیعہ و سنی را در کنار ہم نشانده و خواست کہ اختلافات مذہبی را کنار بگذارند، توافقی نیز حاصل شد اما دیری نگذشت کہ نادرشاه توسط دوازده نفر

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۵۷

از فرماندهان قشون خود که هم قسم شده بودند به قتل رسید و وحدت دینی تحقق پیدا نکرد.

ترکمن‌ها مانند اکثریت کردها، بلوچ‌ها و بخشی از عرب‌های جنوب، سنی مذهب هستند و از طرف جمهوری اسلامی تحت ستم چند جانبه قرار دارند و با وجود سکونت بیش از یک میلیون سنی‌مذهب در تهران، آنان حق ندارند مسجد و عبادتگاه در آنجا داشته باشند.

عرب‌ها

خوزستان قبل از بقدرت رسیدن رضاشاه عربستان نامیده می‌شد و شیخ خزعل حاکم آنجا حکومتی کاملاً خودمختار داشت، احمد کسروی زمانی که در دادگستری اهواز مشغول بکار بود کتابی تحت عنوان «تاریخ عربستان» نوشته است که مستند و معتبر می‌باشد، اما جنبش ملی عرب‌های خوزستان که خودشان آن را «الاحواز» می‌نامند از دهه ۱۹۵۰ شروع شده و در ابتدا شدیداً تحت تاثیر ناسیونالیسم عربی به رهبری جمال عبدالناصر قرار داشتند و در زمان شاه فعالان فرهنگی عرب را عموماً با اتهام جاسوسی برای مصر و عراق بازداشت و زندانی می‌کردند.

بعد از انقلاب «جبهه آزادیبخش احواز» تشکیل شد و با سیاست‌های انحصار طلبانه جمهوری اسلامی مخالفت کرد. «احواز» اسم جمع حوزه می‌باشد.

رهبر معنوی عرب‌های خوزستان در آن زمان شیخ شبیرآل خاقانی بود که خمینی او را به تهران آورد و در خانه‌ای زندانی کرد. جمهوری اسلامی برای سرکوبی عرب‌ها دربار مدنی را که از رهبران جبهه ملی بود به آنجا فرستاد و عرب‌ها را سرکوب کرد.

عرب‌های خوزستان می‌توانند از متحدان آذربایجانی‌ها بحساب آیند گرچه در حال حاضر در میان گروه‌های سیاسی فعال آنان استراتژی‌های مختلف وجود

دارد و بعضی از آنها به مبارزه قهرآمیز روی آورده‌اند و به عملیات مسلحانه دست می‌زنند.

بدلایی که قابل فهم است پروسه سنی‌گرایی و سنی‌شدن عرب‌های شیعه در ایران شتاب‌گرفته است که نزدیکی سیاسی با ملل شیعه مذهب را مشکل می‌سازد زیرا امکان دارد در آینده وضعیتی شبیه بلوچستان ایجاد شود و مبارزه ملی به جنگ شیعه و سنی تبدیل‌گردد. ده گروه شناخته شده فعالین ملی عرب در خوزستان فعال هستند که بدون استثناء همگی مستقیم یا غیرمستقیم با گروه‌های سیاسی سنی در سایر کشورهای عرب رابطه دارند که نمود ناسیونالیسم عربی است اما با توجه به استراتژی گروه‌های جهادی سنی می‌توان از آینده جنبش ملی عرب‌های احوازی نگران بود زیرا گروه‌های جهادی به اختلافات فرهنگی عرب و عجم دامن می‌زنند.

آذربایجانی‌ها به غیر از احزاب توسعه طلب کرد با هیچ یک از ملل ساکن در ایران مشکل سیاسی و اتنیکی خاصی ندارند. جمعیت گیلان متشکل از ترک و گیلک است و ترکان قشقایی در همسایگی لرها زندگی می‌کنند. آذربایجانی‌ها در سراسر ایران حضور دارند و اگر روزی زمینه حل مساله ملی در ایران فراهم گردد، این مساله بسیار مهم فقط می‌تواند برهبری ترکان آذربایجانی حل شود و گرنه سایر ملل غیرفارس حتی اگر همه با هم یکی شوند به لحاظ جمعیتی توان آن را نخواهند داشت تا حداقل خواسته‌های ملی را از حکومت مرکزی بگیرند. همکاری‌های سیاسی و تمرین دموکراسی می‌تواند همه ملل غیرفارس را بهم نزدیکتر و رسیدن به هدف را تسهیل نماید.

احزاب چپ ایران

منظور از چپ در اینجا گروه‌ها و افراد سوسیالیست و کمونیست هستند. سوسیالیسم در آذربایجان با تاسیس فرقه اجتماعیون عامیون که معادل عربی سوسیالیسم است در سال ۱۹۰۷ و در جریان انقلاب مشروطیت توسط جاج علی دوافروش و علی مسیو در تبریز تاسیس و شناخته شده اما بطور عام چپ در ایران بدنبال انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ در روسیه و تشکیل حزب کمونیست ایران و تاسیس جمهوری سوسیالیستی گیلان یعنی حکومتی که سید جعفرپیشه وری کمیسر خارجه آن بود، برای ایرانیان شناخته شده است. و در دوره رضا شاه با قانون متقدمین بر علیه سلطنت در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳)، سوسیالیسم و کمونیسم و داشتن مرام اشتراکی جرم شناخته شد و سوسیالیست‌های شناخته شده از جمله گروه ۵۳ نفر برهبری تقی ارانی زندانی شدند. ارانی در زندان با تزریق میکروبو تیفوس کشته شد و بقیه زندانیان سیاسی بعد از تبعید رضا شاه در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) آزاد شدند و حزب توده ایران را تشکیل دادند. این حزب همیشه طرفدار شوروی بوده است. بقیه گروه‌های چپ ایرانی هر یک بنوعی از حزب توده ایران جدا شده و یا از آن الهام گرفته اند.

چپ‌های ایران بعد از شورش گرسنگان در دیماه، زودتر از سایرین کوشیدند اتحادی بین خودشان ایجاد بکنند تا بتوانند موضع واحد در رابطه با تحولات داخل کشور و همچنین در برخورد با سایر نیروها داشته باشند. آنها توانستند در آوریل ۲۰۱۸ کنگره‌ای در آلمان تشکیل بدهند و حزب چپ را بوجود بیاوردند، که تقریباً تمام نیروهای آن از شاخه‌های مختلف فداییان خلق می‌باشد. حزب توده ایران که تشکیلاتش پراکنده شده، حزب کمونیست کارگری و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) گروه‌های دیگر چپ و مطرح در ایران هستند

که وارد حزب چپ نشده اند. غیر از اینها دهها گروه کوچک چپ هم در ایران وجود دارند که چندان شناخته شده نیستند.

تشکیلات حزب توده ایران بعد از دستگیری رهبران و اعدام بخشی از آنان در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) از هم پاشیده ولی عناصر توده‌ای بصورت منفعل و یا حتی مخالف بی‌ضرر در ایران حضور دارند و اکنون حکومت جمهوری اسلامی خطری از جانب آنها احساس نمی‌کند و کاری با آنان ندارد. توده‌ای‌ها همیشه بخاطر وابستگی به روسیه سرکوب شده‌اند ولی اکنون خود جمهوری اسلامی بیش از هر توده‌ای به روسیه وابسته شده است. توده‌ای‌ها امیدوارند در شرایط مناسب متشکل و حزب خود را بازسازی بکنند.

حزب کمونیست کارگری غیر از اینکه مواضع افراطی و تروتسکیستی دارد در گذشته متحد حزب کومله کردستان بود و اکنون بخش کردی این حزب در جمع ائتلاف احزاب کردستانی حضور دارد و مواضع ضد آذربایجانی اتخاذ می‌کند. سازمان کارگران انقلابی ایران را عده‌ای از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب تشکیل داده‌اند. راه کارگر از فردای انقلاب مخالف جمهوری اسلامی شده و شعار داده «انقلاب مرد زنده باد انقلاب». این جریان روشنفکری مواضع سیاسی نظیر احزاب کمونیست تندرو در سایر کشورهای دنیا اتخاذ می‌کند.

احزاب چپ ایرانی برخلاف گذشته که از موضع انترناسیونالیسم هر نوع ناسیونالیسم را محکوم می‌کردند اکنون واقع بین‌تر شده‌اند و از حق تعیین سرنوشت ملل دفاع می‌کنند، کثیرالملله بودن ایران را قبول دارند و موافق آموزش بزبان مادری هستند. چپ بلحاظ عقیدتی تشکیلات پذیراست و بعضی از کادرهای چپ آذربایجانی سازمانگران بی نظیری هستند اما چپ در جامعه ایران و حتی در سطح بین‌المللی نیروی شکست‌خورده محسوب می‌شود و امکان رشد وسیع

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۶۱

آن در چشم انداز نزدیک وجود ندارد و نمی تواند رقیب سیاسی هیچ حزب غیر چپ باشد.

حزب چپ تازه تشکیل شده که بیشترین نیروی چپ ایران را نمایندگی می کند بغیر از صدور چند اطلاعیه تا بحال کار خاصی انجام نداده است، انتظار هم نمی رود که بتواند کاری از پیش ببرد. جریانات چپ در ایران بعنوان نیروهای ضد امپریالیست شناخته می شوند و نظر باینکه جمهوری اسلامی خود را رهبر و پرچمدار نیروهای ضد امپریالیست در سراسر جهان معرفی می کند، لذا خواه نا خواه چپها در موضعگیری های بین المللی درکنار جمهوری اسلامی قرار می گیرند. حمایت حزب توده و فداییان خلق اکثریت از خمینی در سال های اول انقلاب بخاطر ارزیابی غلط و ضد امپریالیست دانستن خمینی بود که به اعتبار چپ در ایران ضربه مهلک زده.

از طرف دیگر بعد از تصفیه اصلاح طلبان دینی از حکومت و رانده شدن بخشی از آنها به خارج کشور، پس از سرکوبی جنبش سبز، چپها تلاش کردند با اصلاح طلبان متحد بشوند و بعضی پا را فراتر گذاشته خود را سرخ سبز نامیدند. اما اکنون که جامعه ایران اصولگرا و اصلاح طلب را در یک کاسه ریخته و هر دو را طرد می کند می توان گفت که چپها از هول حلیم به دیگ افتادند و نزدیکی دیروز به اصلاح طلبان به ضرر سیاست های امروزی آنها تمام می شود.

سیاست گذاری حمایتگرانه از روی اجبار می باشد زیرا چپها در آغاز حکومت جمهوری اسلامی بشدت سرکوب شده و پراکنده گشته اند و بعد از انحلال اتحاد شوروی هم نیروی چپ حامی بین المللی ندارد و بقایای نیروهای چپ ایرانی متوجه شده اند که شرایط بین المللی اجازه نمی دهد آنان به آلترناتیو حکومت تبدیل شوند بدینجهت در حال حاضر تلاش خود را صرف نزدیک شدن و اتحاد با جریاناتی می کنند که بنظر آنها شانس آلتیرناتیو شدن را دارند مانند جبهه

ملی و اصلاح طلبان مذهبی که اتفاقاً هردوی این نیروها از نظر سیاسی سوخته هستند. این نوع سیاست ورزی موجب می‌گردد چپ بجای پیشرو بودن به جریان حمایتگر تبدیل شود و به دیگران اجازه می‌دهد با کارت آن بازی بکنند. با اینهمه چپ در میان قشر روشنفکر جامعه و همچنین در جنبش دانشجویی و در میان کارگران پایگاه خود را دارد و فعالیت سندیکایی می‌کند و بعد از تصفیه شدن اصلاح طلبان از نهادهای مدنی، نسل جوان چپ‌ها توانسته‌اند در شکل‌های صنفی دانشجویی جای اصلاح طلبان را پر بکنند.

چپ در آذربایجان سابقه تاریخی دارد. هیچ جریان سیاسی نمی‌تواند نیروی چپ را ندیده بگیرد. حیدرخان عمواوغلی سوسیال دموکرات شناخته شده اهل خوی از رهبران انقلاب مشروطه است و حکومت ملی پیشه‌وری با کادرهای چپ و سوسیالیست اداره می‌شد و بسیاری از کادرهای ورزیده سیاست در ایران از جمله تقی‌ارانی هم از چپ‌های آذربایجانی بوده‌اند. با رشد حرکت ملی آذربایجان بخشی از چپ‌های آذربایجانی از حق تعیین سرنوشت آذربایجانی‌ها بطور جدی دفاع می‌کنند و خود را جزو حرکت ملی می‌دانند ولی هنوز هماهنگی لازم بین گروه‌های چپ و گروه‌های ملی‌گرای غیر چپ ایجاد نشده و منافع حکومت مرکزی هم در آن بوده‌است که از نزدیک شدن این نیروها به همدیگر جلوگیری کند. اما در صورت بوجود آمدن یک تشکیلات قدرتمند، چپ‌های آذربایجانی قبل از هر نیروی دیگر می‌توانند در صفوف حرکت ملی جای بگیرند. در گردهمایی‌های بزرگ قلعه بابک چپ‌های آذربایجان هم نقش داشتند. اکثریت رهبران گروه‌های چپ ایران آذربایجانی هستند و در دوره شاه اکثریت زندانیان سیاسی در ایران چپ آذربایجانی بودند. بیژن جزنی در «تاریخ سی ساله» می‌نویسد که در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) زبان زندان سیاسی در تهران ترکی بود.

سازمان مجاهدین خلق ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران فعلی ادامه سازمان جوانان نهضت آزادی سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) می‌باشد که در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) محمد حنیف نژاد و سعید محسن و محمد بازرگانی تئوری‌های اقتصاد سوسیالیستی را به مبانی فکری جوانان نهضت آزادی علاوه نمودند و سازمان مجاهدین خلق ایران را بنیانگذاری کردند. بنابراین ایدئولوژی مجاهدین ترکیبی است از اسلام سیاسی نهضت آزادی، ناسیونالیسم جبهه ملی ایران و سوسیالیسم شوروی سابق. مبانی فکری مجاهدین در سالهای قبل از انقلاب توسط علی شریعتی تئوریزه شده است. مجاهدین در ابتدا متأثر از سازمان آزادیبخش فلسطین بودند. رابطه مجاهدین با جنبش الفتح توسط دکتر سبحانی از بنیانگذاران نهضت آزادی برقرار شده بود و تراب حق شناس همراه یا سرعرفات و هیئت فلسطینی به مسکو رفته بود. مجاهدین در سال ۱۳۵۳ سه نفر از مستشاران نظامی آمریکا در ایران را ترور کردند. و همان موقع گفته شد که این عملیات بدستور مسکو انجام گرفته است. تراب حق شناس و تمام رهبران مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) تغییر ایدئولوژی دادند و مارکسیست شدند و سازمان مجاهدین خلق اولیه از هم پاشید. تراب حق شناس سال ۲۰۱۷ در پاریس فوت کرد.

سازمان مجاهدین خلق بار دیگر در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) با آزادی زندانیان سیاسی در ماه‌های قبل از انقلاب و با جذب گسترده جوانان و دانش آموزان مدارس تهران توسط مسعود رجوی، مهدی ابریشمچی و موسی خیابانی تبریزی بازسازی شد و فعالیت برای برقراری جمهوری اسلامی و جامعه توحیدی را شروع نمود. سازمان مجاهدین خلق طرفدار جمهوری اسلامی دموکراتیک است و بهمین جهت در تبلیغات خود نه از جمهوری اسلامی که از رژیم آخوندی انتقاد می‌کند.

مجاهدین در سال ۲۰۰۴ تغییراتی در مواضع خود ایجاد نمودند و جدائی نهاد دین از نهاد دولت را مطرح کردند.

مجاهدین خلق تا سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱) از جمهوری اسلامی خمینی دفاع می‌کردند و در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) در جریان سرکوبی طرفداران آیت اله شریعتمداری در آذربایجان نیروی اصلی طرفدار خمینی محسوب می‌شدند و با تمام نیروی خود در سرکوبی جنبش طرفداران شریعتمداری و حزب خلق مسلمان شرکت کردند. مجاهدین خلق با تمام توان خود برای استقرار جمهوری اسلامی مبارزه کرده بودند اما خمینی اجازه نداد رهبران مجاهدین در ساختار جمهوری اسلامی داخل بشوند. نه تنها خمینی اجازه نداد مجاهدین در شورای انقلاب باشند، حتی در ترکیب دولت موقت نیز پذیرفته نشدند و کاندیداتوری مسعودرجوی برای ریاست جمهوری هم رد شد و نهایتاً آنان از جمهوری اسلامی نا امید شدند و به انتقاد از آن پرداختند.

مجاهدین در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱) به مخالفت با دیکتاتوری آخوندی برخاستند و با حزب الله طرفدار خمینی درگیری مسلحانه پیدا کردند و شکست خوردند و رهبران آن همراه با ابولحسن بنی‌صدر به خارج از کشور گریختند و در فرانسه «شورای ملی مقاومت» را تشکیل دادند، اما بعد از آنکه رهبری مجاهدین در اثنای جنگ ایران و عراق به بغداد منتقل شد احزاب و شخصیت‌هایی که در شورای ملی مقاومت بودند چون نمی‌خواستند در جنگ ایران و عراق همراه صدام حسین باشند از آن جدا شدند ولی سازمان مجاهدین خلق همچنان شورای ملی مقاومت را حفظ کرده و از نام آن بعنوان ویتترین سیاسی استفاده می‌کند.

مجاهدین خلق در روابط خارجی خود بسیار فعال هستند و از این طریق کمک دریافت می‌کنند. همچنین در زمان تحریم نفتی عراق چند شرکت تجاری ایجاد کرده و موفق شدند بخشی از نفت عراق را در بازارهای جهانی بفروشند و

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۶۵

پول زیادی بدست آورند. این پول‌ها در رشته‌های مختلف سرمایه‌گذاری شده و مجاهدین با درآمدهای آن وکلای بین‌المللی معروفی استخدام کردند و به لابی‌گری در اروپا و آمریکا پرداختند که همچنان به این کار ادامه می‌دهند. سازمان مجاهدین سال‌ها در لیست سیاه سازمان‌های تروریستی آمریکا و اروپا قرارداد داشت اما توانستند با لابی‌گری موثر در سال ۲۰۱۲ نام خود را از لیست سازمانهای تروریستی خارج بکنند.

سازمان مجاهدین از شکافهایی که بین جمهوری اسلامی و کشورهای رقیب یا دشمن آن ایجاد می‌شود استفاده می‌کند و می‌کوشد سیاست براندازی جمهوری اسلامی را با کمک آن کشورها عملی سازد که برجسته‌ترین مورد آن استفاده از امکانات عراق برای مبارزه با جمهوری اسلامی در زمان جنگ ایران و عراق بود. همکاری با دشمن در شرایط جنگی لطمه جبران‌ناپذیری به اعتبار مجاهدین خلق در افکار عمومی ایرانیان زده بطوری که هنوز مردم از سازمان مجاهدین خلق وحشت دارند. جمهوری اسلامی نیز از وحشت مردم استفاده می‌کند و قتل‌ها و تصفیه‌های خونین درونی رژیم را به مجاهدین خلق نسبت می‌دهد تا با یک تیر دو نشان زده باشد. جمهوری اسلامی مجاهدین را خطرناک نشان می‌دهد تا خود را قربانی تروریسم معرفی کند.

تعداد زیادی از بنیانگذاران جمهوری اسلامی قبل از انقلاب عضو سازمان مجاهدین خلق بودند ولی بعد از مارکسیست شدن رهبران اصلی مجاهدین از سازمان مجاهدین باقی‌مانده به رهبری مسعود رجوی جدا شدند و در جریان انقلاب «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را بوجود آوردند. اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برای ریشه کن کردن تشکیلات سازمان مجاهدین خلق ایران «وزارت اطلاعات» جمهوری اسلامی را تاسیس کردند. گفته می‌شود بهمان اندازه که مجاهدین خلق در ارگانهای جمهوری اسلامی نفوذ دارد، جمهوری

اسلامی هم‌توانسته است ماموران و عوامل نفوذی خود را در تشکیلات مجاهدین وارد کند.

با روی کار آمدن حزب جمهوریخواه در آمریکا که بصورت تلویحی سیاست تغییر رژیم جمهوری اسلامی را دنبال می‌کند، مجاهدین خلق شانس موفقیت پیدا کرده‌اند زیرا در کابینه دونالد ترامپ افرادی حضور دارند که در گذشته همواره از مجاهدین خلق دفاع می‌کردند. بدین جهت مجاهدین پیروزی را در چند قدمی خود می‌بینند و فعالیت‌هایشان را گسترش داده‌اند و توانسته‌اند تعدادی از سیاستمداران خارجی را بسوی خود جلب کنند. اما با کمال تعجب می‌بینیم که هیچ شخصیت یا حزب سیاسی ایرانی به مجاهدین نزدیک نمی‌شود. این امر بخشا به سیاست‌های گذشته مجاهدین برمی‌گردد که اعلان می‌کردند هرکس با ما نیست با رژیم ملایان است، و همچنین سازمان مجاهدین خلق بعد از نیم قرن فعالیت سیاسی- مذهبی به یک سکت بسته مذهبی تبدیل شده بعنوان مثال با اینکه اکنون در شهرهای بزرگ ایران حجاب خانم‌ها از حجاب اسلامی به حجاب عرفی تغییر یافته اما زنان مجاهد همچنان حجاب کامل اسلامی را رعایت می‌کنند و مریم رجوی با مردان و با مهمانان خارجی دست نمی‌دهد. البته مجاهدین ادعا می‌کنند که تغییر کرده‌اند. زنان بی‌حجاب و افراد بدون اعتقادات دینی در میان سمپات‌های مجاهدین وجود دارد اما این موارد به کادرها و رهبری سازمان تسری پیدا نمی‌کند. و هرچه زمان می‌گذرد سازمان مجاهدین خود را فراتر از همگان و بزرگ‌تر از آن می‌بیند که با گروه کوچک ایرانی وارد مذاکره بشود. فردپرستی و نبود دموکراسی باعث شد افراد سرشناس از آنها جدا شوند یعنی اکنون تنها آلترناتیو در واقع آلترناتیو تنهاست.

گفته می‌شود اکثریت رهبری سازمان مجاهدین خلق در حال حاضر آذربایجانی هستند و حتی بعضی از اعضای مجاهدین ادعا می‌کنند که اگر مجاهدین تصمیم

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۶۷

بگیرند می‌توانند در مدت کوتاهی آذربایجان را از سلطه رژیم ملایان آزاد بکنند اما در عمل مشاهده می‌کنیم که مجاهدین خلق در آذربایجان کمتر از سایر جاها فعال هستند و اساساً ایدئولوژی‌التقائی مجاهدین با هویت ملی آذربایجانی‌ها در تضاد قرار دارد. در مقطعی سازمان مجاهدین کوشید جریانی در درون حرکت ملی آذربایجان بوجود آورد اما ناموفق بود زیرا ایدئولوژی‌التقائی و دیدگاه سکتاریستی مجاهدین نتوانست نیروی ملی جذب کند.

نقطه قوت سازمان مجاهدین خلق تشکیلات منظم و منضبط، روابط بین المللی گسترده و قدرت مالی زیاد آن است. بر این اساس ادعا می‌کنند که تنها آلترناتیو رژیم آخوندی هستند. اما با توجه به تغییر تفکر عمومی و مخالفت اکثریت مردم بویژه قشر آگاه جامعه با اسلام سیاسی، مجاهدین تنها زمانی می‌توانند به قدرت برسند و جانشین جمهوری اسلامی بشوند که یک قدرت خارجی جمهوری اسلامی را سرنگون کند و مجاهدین را بعنوان یک تشکیلات آماده سر کار بیاورد.

در حال حاضر توازن و تعادل قوا در منطقه خاورمیانه بگونه‌ای نیست که یک کشور خارجی بخواهد جنگ با جمهوری اسلامی را شروع بکند. و بر فرض در صورت فراهم شدن همه شرایط بنفع مجاهدین خلق، سازمان بسته آن با اسلام سیاسی توان اداره یک کشور هشتاد و چهار میلیونی سیاسی شده را نخواهد داشت زیرا اکثریت مردم تجربه منفی جمهوری اسلامی را دارند و عملاً سکولار شده اند و خواهان جدایی دین از دولت هستند.

قبل از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ مجاهدین پنج هزار نیروی مسلح بنام ارتش آزادی‌بخش در اردوگاه «اشرف» در عراق داشتند ولی وقایع بعد از صدام نیروهای مجاهدین را پراکنده ساخت بویژه اکثر اسرای جنگی ایرانی که در عراق به مجاهدین پیوسته بودند به ایران برگشتند و اکنون این

سازمان هزارفعال اینترنتی در آلبانی دارد که اغلب از کادرهای قدیمی و فرزندان مجاهدان کشته شده و خانواده‌های آنان می‌باشند و کارشان تبلیغ سیاستهای مجاهدین و ارتباطگیری با شبکه‌های اجتماعی در ایران است. مجموع نیروهای مجاهدین در خارج کشور حدود ۲۵۰۰ نفر برآورد می‌شود.

سلطنت طلبان

ایده سلطنت در حافظه تاریخی مردم ایران وجود دارد اما سلطنت خاندان پهلوی مشروعیت تاریخی نداشت زیرا رضا شاه قزاق بیسواد بود که انگلیسی‌ها وی را به تخت شاهی نشانده بودند و هنگامی که در جنگ دوم جهانی متمایل به هیتلر شد او را به تبعید فرستادند و پسرش محمدرضا شاه را جایگزین پدرش کردند اما وقتی که محمدرضا شاه در زمان نخست وزیری مصدق بخاطر اختلاف با نخست وزیر و مخالفت با ملی‌شدن نفت از ایران گریخت، اینبار آمریکایی‌ها با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) وی را دوباره به سلطنت برگرداندند تا اینکه او در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) با یک انقلاب همگانی از کشور رانده شد و چندی بعد در مصر مرد.

در واقع سلطنت طلب‌های امروزی پهلوی طلب هستند زیرا رضا پهلوی خود را ولیعهد و جانشین پدر خود می‌داند. او تشکیلاتی نیز بنام «شورای ملی ایرانیان» ایجاد کرده است که وزن سیاسی چندانی ندارد و از این طریق برای رسیدن به سلطنت فعالیت می‌کند هر چند که رسماً می‌گوید من بعنوان یک ایرانی فعالیت می‌کنم و می‌خواهم دوران گذار را مدیریت کنم و نوع حکومت را بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی مردم تعیین خواهند کرد..

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۶۹

بعضی از خانواده‌های قجری هم طرفدار نظام سلطنتی و مخالف سلطنت پهلوی‌ها هستند اما با اینکه سلطنتعلی قاجار بعنوان وارث سلسله قاجار زنده است اما ادعایی برای رسیدن به سلطنت ندارد.

سلطنت پهلوی‌ها در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) سرنگون شده بود اما روحانیون شیعه افراطی قدرت را در دست گرفتند و به تدریج آن را انحصاری کردند و تمام شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی را که در سرنگونی محمد رضاشاه نقش داشتند اعدام کردند و یا مجبور به تبعید سیاسی نمودند و اجازه ندادند هیچگونه اوپوزیسیون دموکراتیکی بوجود بیاید و بدینسان راه برای سلطنت طلب‌ها که در ذهن مردم باقی مانده بودند باز شد. زیرا مردم اوضاع کشور و ظلم و بی عدالتی را با زمان محمدرضا شاه مقایسه می‌کنند و می‌گویند: «رحمت به کفن دزد قدیمی» یعنی مردم از چاله درآمده به چاه افتاده اند.

در شورش دیماه ۱۳۹۶ (ژانویه ۲۰۱۸) در قم و در مشهد یعنی دو شهر کاملاً مذهبی ایران تظاهرکنندگان شعار دادند «رضا شاه روحت شاد». گفتنی است که در دوره رضا شاه آخوند هائی که مخالف کشف حجاب بودند در مقابل مسجد گوهرشاد مشهد سرکوب شده بودند. اختیارات روحانیون محدود شده بود و دادگستری و آموزش و پرورش از دست روحانیون خارج شده بود و شعار مردم به این معنی بود که شخصی مثل رضاشاه بیاید و ایران را از دست روحانیون نجات بدهد. اما گفته می‌شود بعضی از سرداران سپاه پاسداران می‌خواهند این شعار گسترش پیدا کند تا زمینه برای ایجاد یک دیکتاتوری نظامی نظیر رضاشاه فراهم گردد. همچنین طرح این شعار باعث می‌گردد خیلی‌ها که در سرنگونی پهلوی‌ها شرکت داشته‌اند، در تظاهراتی که شعار بازگشت سلطنت را می‌دهند شرکت نکنند و صد البته جمهوری اسلامی از این شعار استفاده می‌کند تا معترضان پراکنده شوند.

اما رضا پهلوی از این شعار برداشت دیگری کرده و گمان می‌کند که ایرانیان خواهان نشستن او بر تخت سلطنت هستند تا آنجا که وقتی یکی از طرفدارانش (اسماعیل نوری علاء) خواهان ملاقات با او شده بود تقاضای او را رد کرده و گفته بود که «میلیون‌ها نفر در ایران طرفدار من هستند و من دیگر احتیاجی به اوپوزیسیون خارج کشور ندارم». این دیدگاه می‌تواند در ادامه خود به نخبه ستیزی و پوپولیسم منجر شود و به دنباله روی از حرکات بی نتیجه توده های بی شکل و خشمگین خاتمه یابد.

کشورهای مخالف جمهوری اسلامی مستقیم و غیرمستقیم از رضا پهلوی حمایت می‌کنند و یا درست‌تر گفته شود با کارت سلطنت بازی می‌کنند. اما رضا پهلوی شخصیت کاریسماتیکی نیست که بتواند مخالفان جمهوری اسلامی را گرد هم آورد. هیچیک از شخصیت‌های شناخته شده اوپوزیسیون جمهوری اسلامی همراه رضا پهلوی نیستند و به غیر از افراد پیر و نوستالژیک دوره شاه، تشکیلات وی اغلب از افراد بی‌تجربه تشکیل شده که نقش چندانی در مبارزه با جمهوری اسلامی ندارند.

نقطه قوت سلطنت طلبان اینست که تمام پان ایرانیست‌های افراطی و معتقدان به اصالت قوم آریا خواهان یک پادشاه قدرتمند هستند که دوران خیالی ایران باستان را احیاء کند هرچند که در قرن بیست و یکم چنین چیزی ممکن نیست ولی به هر حال ایران پرستان و نژادپرستان مانند نظایر خودشان در تمام کشورها خواهان رژیم سلطنتی هستند.

اما نقطه ضعف سلطنت طلبان اینست که طبقه متوسط و روشنفکران جامعه که پایگاه‌های طبقاتی دموکراسی هستند نظام سلطنتی را نمی‌پذیرند و خواهان نظامی هستند که تمام مسئولین کشور انتخابی باشند و آن‌هم از طریق نظام جمهوری سکولار تحقق پذیراست. سلطنت طلب‌ها کمترین کادر سیاسی

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۷۱

و تئوریسین‌ها را همراه خود دارند و اغلب گروه‌های شناخته شده اوپوزیسیون جمهوری اسلامی اوپوزیسیون سلطنت نیز هستند.

انگلیسی‌ها برای ساختن دولت - ملت در ایران از مدل دولت متمرکز ژاکوبینیستی فرانسوی بصورت وارونه استفاده کردند یعنی در فرانسه ملت - دولت وجود دارد ولی انگلیسی‌ها برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دولت - ملت درست کردند که سه عنصر نظری آن عبارتند از: کشور واحد، زبان واحد و ملت واحد و این سه کلمه همه پروژه حکومتی سلطنت طلبان است.

در دوره پهلوی‌ها ساختار اداری کشور و سیستم آموزشی و نظام وظیفه اجباری بر این سه پایه قرار گرفته بود و تحصیل کردگان برای نوشتن تاریخ این دولت - ملت مامور شدند ولی برخلاف فرانسه که ملت فرانسه دولت خود را تشکیل داده است در ایران این دولت بود که اقدام به ملت سازی کرد اما انقلاب ۱۳۵۷ تغییراتی در این سیستم ایجاد کرد و حکومت جدید با وارد کردن دین در تعاریف سه عنصر یادشده پیوند آنها را بهم زد و بطور جدی در میان پایه‌های فکری پان ایرانیسم شکاف ایجاد نمود و در مفهوم دولت - ملت ایران بحران بوجود آورد و پس از آن با توجه به بحران هویتی پان ایرانیست‌ها، جنبش‌های ملی هویت طلب از این شکاف‌ها استفاده کردند و رشد یافتند اکنون اگر دوباره سیستم قبلی احیاء شود، عقب‌گرد جدی برای جنبش‌های ملی خواهد بود.

این‌امکان وجود دارد که در نبود اوپوزیسیون دموکراتیک و آلترناتیو معتبر، قدرتهای خارجی بخواهند بار دیگر نظام پادشاهی را در ایران مجدداً برقرار بکنند و اکثریت طرفداران رضا پهلوی هم روی همین سناریو کار می‌کنند اما تاریخ فرانسه شاهد بازگشت سلطنت بوده که بعداً مجبور شدند دوباره آن را سرنگون کنند. در صورت بازگشت سلطنت به ایران نیز، جامعه ایران بار دیگر خود را برای تغییر رژیم سلطنتی ناچار خواهد دید تا به دموکراسی برسد.

نظر باینکه طرفداران سلطنت در ایران عموماً پان ایرانیست و نژاد پرست هستند لذا واقعیت وجود ملل غیرفارس را انکار می‌کنند و ملل غیرفارس در ایران به حق، ستم ملی و ممنوع شدن زبان‌های غیرفارس را یادگار رضاشاه و شاه پرستان می‌دانند که جمهوری اسلامی نیز آن را ادامه می‌دهد. باین خاطر بعید بنظر می‌رسد که ملل غیرفارس به بازگشت سلطنت رضایت بدهند. بسیاری از شاه پرستان آشکارا نظریات فاشیستی دارند و از تاریخ درس نگرفته‌اند. مابین دو جنگ جهانی تب احیاء امپراطوری روم ایتالیا و رایش باستان آلمان را فراگرفته بود که منجر به برقراری فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان و باعث شکست آنها در جنگ جهانی شد.

در آخرین ملاقاتی که در ژوئن ۲۰۱۸ بین مصطفی هجری از حزب دموکرات کردستان ایران و عبدالله مهددی از حزب کومله کردستان ایران، با رضا پهلوی در لندن در دفتر کار علیرضا نوری زاده مدیر تلویزیون ایران فردا انجام گرفته بود هیچگونه توافقی حاصل نشده است و رضا پهلوی حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و رسمی شدن زبان‌های غیرفارس را قبول نکرده است. و همه چیز را به بعد از سرنوشتی جمهوری اسلامی موکول کرده است و تنها گفته است اگر به سلطنت برسد کردستان را منطقه توریستی خواهد کرد.

نیروهای جمهوریخواه

انقلاب سال ۱۳۵۷ علیه سلطنت و برای تاسیس جمهوری بود. این انقلاب در پایان دادن به رژیم سلطنتی موفق بود اما اسلامی شدن جمهوری هدف اصلی را که تاسیس جمهوری بدون هرگونه پسوند بود را مخدوش کرد. جمهوری عرفی صدو هفتاد سال پیش بعد از مرگ محمدشاه قاجار در ایران مطرح شده است. در آن زمان عده‌ای از شاهزادگان و بزرگان قاجار با الهام از جمهوری

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۷۳

فرانسه به صدرالممالک اردبیلی پیشنهاد کردند که پست ریاست جمهوری را قبول کند و برای مدت معینی اداره مملکت را بعهده بگیرد اما وی این مسئولیت را نپذیرفت. در سال‌های آخر حکومت قاجارها هم، اکثریت روشنفکران و مبارزان دوره مشروطه طرفدار برقراری جمهوری بجای سلسله قاجاریه بودند و حتی رضاشاه شخصا برای جمهوری تبلیغ می‌کرد اما انگلیسی‌ها از نظام سلطنتی حمایت می‌کردند و بدینجهت روحانیون از جمله آیت اله مدرس که نفوذ زیادی در مجلس شورای ملی داشت با جمهوریت مخالفت کردند و از رضا شاه خواستند که بجای رئیس جمهور شدن، شاه ایران بشود.

در سال ۱۳۲۰ هنگام خلع رضا شاه نیز جمهوریت مطرح شد، شوروی‌ها و آمریکایی‌ها علاقمند بودند فرصت انتخاب نوع نظام به مردم ایران داده شود اما در آن تاریخ انگلستان نیروی خارجی مسلط در ایران بود و احتمال داشت در صورت تغییر سیستم حکومتی عوامل انگلستان از قدرت برکنار شوند، بدینجهت به حفظ رژیم سلطنتی پافشاری نمودند و حرف خود را به کرسی نشاندند و سلطنت را حفظ و یکی از عوامل شناخته شده خودشان یعنی محمد علی فروغی را نخست وزیر کردند.

بین سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ بعضی از احزاب آن روزی از جمله طرفداران خط سوم جمهوریت را تبلیغ می‌کردند. در سال ۱۳۳۲ هم بعد از فرار شاه به ایتالیا بحث انحلال سلطنت و تاسیس جمهوری عنوان شد. دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه محمد مصدق و طراح تاسیس جبهه ملی و پیشنهاد دهنده ملی کردن صنعت نفت در روزنامه باختر برای انحلال سلطنت مقاله می‌نوشت و حتی در ۲۵ مرداد پیشنهاد شد دهخدا که مشغول لغت‌نامه نویسی بود کاندید ریاست جمهوری بشود اما کودتای ۲۸ مرداد ورق را برگرداند و محمد رضا را در نقش یک دیکتاتور مطلق العنان دوباره به سلطنت بازگرداند. بعد از آن سیاسیون

عموما طرفدار جمهوری بودند و حتی مصدق که قانون اساسی مشروطه را قبول داشت از طرف شاه متهم می‌شد که طرفدار جمهوری است. تمام گروه‌های سوسیالیست از جمله حزب توده نیز به جمهوری سوسیالیستی اعتقاد داشتند. نظام جمهوری در ایران همواره بعنوان بدیل دیکتاتوری سلطنتی مطرح بوده است. در حال حاضر همه جنبش‌های ملی غیرفارس و اکثریت جریان‌ها و گروه‌های مخالف تئوکراسی حاکم نیز جمهوریخواه هستند. همه گروه‌های چپ، همه احزاب و گروه‌هایی که خود را میلیون معرفی می‌کنند، همه ملی مذهبی‌ها که طرفدار تغییر رژیم جمهوری اسلامی هستند همه اصلاح طلبان و طیف مجاهدین خلق از جمهوریت دفاع می‌کنند و بغیر از رضاپهلوی و حامیان‌ش، هیچ مخالف جدی جمهوری اسلامی از نظام سلطنتی دفاع نمی‌کند بلکه بشدت با آن مخالفت می‌کنند.

خمینی که طبق تمام نوشته‌هایش خواهان «حکومت اسلامی» بود بخاطر تمایل اکثریت مطلق مردم به جمهوریت در دوره انقلاب، ریاکارانه کلمه جمهوری را با کلمه اسلامی همراه کرد. با اینکه آگاهان می‌دانستند که این دو کلمه نافی یکدیگر هستند ولی ضرورت حفظ وحدت در انقلاب به خمینی امکان داد تا نان خود را به تنور داغ انقلاب بچسباند. بعدا نیز بعضی از گروه‌های سیاسی «جمهوری ایرانی» را عنوان کردند و هنوز هستند کسانی که همین شعار را می‌دهند اما این ترکیب نیز بشدت با ناسیونالیسم ایرانی همسان می‌باشد و با مخالفت مواجه است. بعد از جنگ دوم جهانی بعضی از کشورهای آزاد شده از استعمار و نیز کشورهای اروپای شرقی عنوان «دموکراتیک» را به جمهوری علاوه کردند و خود را جمهوری دموکراتیک نامیدند که تداعی کننده سوسیالیسم بود نظیر چین و کره شمالی فعلی، اما تمام جمهوری‌های دموکراتیک تک حزبی

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۷۵

بودند و اغلب آنها بتدریج تغییر کردند و به جمهوری عرفی تبدیل شدند. جمهوری‌های سوسیالیستی نیز بهمین ترتیب عوض شدند.

جمهوری در کشورهای رشد نیافته تنها شکل نظام حکومتی نیست بلکه بیانگر محتوای مردمی حکومت هم هست و در ایران بعلت نبود سنت دموکراسی و احزاب سیاسی سابقه‌دار و فرهنگ تولرانس، خطر باز تولید دیکتاتوری همیشه جدی است و باید تضمینی برای دفاع از دموکراسی در اساس نظام وجود داشته باشد. این درسی است که از تاریخ گرفته شده است. در سال‌های دهه بیست شمسی، محمد رضا در ابتدای سلطنت خود می‌خواست شاه مشروطه باشد و در امور سیاسی دخالت نکند و اداره کشور در اختیار نخست وزیر و دولت باشد. او اغلب اوقاتش را به اسب سواری، چوگان بازی و گردش و تفریح می‌گذراند اما کسانی که او را شاه ایران کرده بودند و همچنین اعیان و اشراف درباری که مردم را شایسته دخالت در سیاست نمی‌دانستند و منافع خود را در دیکتاتوری می‌جستند از او می‌خواستند که امور کشور را در دست خود بگیرد و با قدرت حکومت کند. روحانیون نیز همراه با درباریان علیه نخست وزیر توطئه می‌کردند تا اینکه محمدرضا را که یک شاه بی اراده و بی اختیار بود به یک دیکتاتور تمام عیار تبدیل کردند.

نظر باینکه حکومت سلطنتی و حکومت اسلامی هر دو غیر انتخابی بوده و در جوهر خود اقتدارگرائی و دیکتاتوری را حمل می‌کنند و تجربه زنده اکثریت مردم و گروه‌های سیاسی هم که دیده‌اند چگونه خمینی که می‌گفت در حکومت اسلامی به قم خواهد رفت و در سیاست دخالت نخواهد کرد به بی رحم‌ترین دیکتاتور تاریخ معاصر تبدیل شد. لذا نظام جمهوری عرفی را مناسب‌ترین شکل حکومت برای ایران می‌دانند که رئیس مملکت انتخابی است و مدت ریاستش

محدود است. جمهوری‌همچنین مدل پیشرفته‌حکومت در دنیاست که هیچکس در آن فراتر از قانون قرار نگرفته است.

کلمه جمهوری، دموکراسی را در بطن خود دارد هر چند که این دو را نباید یکی فرض کرد و علاوه کردن کلمه دموکراتیک برای پررنگ کردن جمهوری هم موجب دموکراتیک ترشدن سیستم نمی‌گردد. دموکراسی در جامعه ای مستقر می‌شود که آن جامعه به مرحله معینی از رشد رسیده باشد.

از یک سال پیش که مساله سرنگونی جمهوری اسلامی بطور جدی مطرح شده است و حتی بخشی از مدافعان دیروزی جمهوری اسلامی آشکارا می‌گویند که مدل حکومت اسلامی موجود شکست خورده است و قابل اصلاح و قابل دوام نیست، بار دیگر شکل نظام جایگزین جمهوری اسلامی به یکی از مباحث اصلی در میان نیروهای اوپوزیسیون تبدیل شده است. بعد از قیام گرسنگان دردی‌ماه ۱۳۹۶ متحد شدن همه مخالفان جمهوری اسلامی موضوع روز بود و بعضی از کشورهای مخالف جمهوری اسلامی نیز این ایده را ترویج می‌کردند و از رضا پهلوی حمایت می‌کردند و همچنان حمایت می‌کنند اما هرچه زمان می‌گذرد فاصله طرفداران سلطنت و مدافعان جمهوری عرفی بیشتر می‌شود و اتحاد همه نیروهای اوپوزیسیون تنها باشعار کلی «دموکراسی» رنگ‌می‌بازد و این امر پیچیدگی سیاست‌سازی در ایران را نشان می‌دهد زیرا در کشوری که تجربه انقلاب ۱۳۵۷ را دارد و مارگزیده شده است بدون تعیین شکل و محتوای حکومت جایگزین، وحدت نیروها بسیار مشکل است. در ائتلاف‌های مقطعی، مرزبندی‌های سیاسی - ایدئولوژیک احزاب سراسری نباید مبنای تصمیمات جنبش‌های ملی باشد بلکه در تمام شرایط اولویت باید با منافع ملل غیرفارس باشد.

این تصور که هر حکومتی سرکار بیاید بهتر از جمهوری اسلامی خواهد بود تکرار اشتباه سال ۱۳۵۷ است که می‌تواند از چاله در نیامده مردم را به چاه

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۷۷

بیاندازد. تیرانداختن در تاریکی شرط عقل نیست. در نظر بگیریم که هیچ یک از جنبش‌های ملل غیرفارس در ایران در حین مخالفت و مبارزه با جمهوری اسلامی نسبت به رژیم سلطنتی بی طرف نیستند و ستم ملی را یادگار پهلوی‌ها می‌دانند. این حقیقت را خود رضاپهلوی هم خوب می‌داند. کریم‌عبدیان سخنگوی حزب «تضامن الاحواز» در خانه رضا پهلوی در مرلند آمریکا صراحتاً به او گفته است که من در دوره پدر شما زندانی و شکنجه شده‌ام اما با شخص شما مخالفتی ندارم، ولی ما بازگشت مجدد حکومت سلطنتی را نمی‌پذیریم.

جبهه ملی ایران

افراد وابسته به سازمان‌های جبهه ملی که خود را ملیون معرفی می‌کنند بقایای جبهه ملی قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) هستند که از اتحاد چند گروه کوچک لیبرال به رهبری محمد مصدق تشکیل شده بود و ملی شدن نفت در ایران بنام آنها ثبت شده است. احزابی که جبهه ملی را تشکیل دادند تماماً گروه‌های سیاسی بودند که در زمان اشغال ایران توسط متفقین بعد از شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) در شرایط آزاد و نبود سانسور حکومت مرکزی بوجود آمده بودند و برنامه‌همه آنها مخالفت با حضورقشون خارجی در ایران بود بهمین جهت‌مواضع و فرهنگ ضداستعماری داشتند. بعد از پایان جنگ و خروج نیروهای خارجی، آنان همان شعارهای زمان جنگ را همچنان حفظ کردند و هنوز هم بر مواضع خود پابرجا هستند بدون اینکه نیروی خارجی در ایران حضور داشته باشد. این تفکر موجب شده درک جبهه‌ملی از استقلال و آزادی با شرایط امروزی ایران و جهان متناسب نباشد و سیاست‌موازنه منفی آنان یعنی نه شرقی نه غربی زمینه پیدایش جمهوری اسلامی و حکومتی ناسازگار با جهان مدرن، در ایران را فراهم کند. جبهه ملی و شاخه مذهبی آن نهضت آزادی شعار نه

شرقی نه غربی را در دهان آخوندها گذاشتند و خام خیالی کردند که جمهوری اسلامی نظام مورد نظر آنان خواهد شد.

شرایط ژئوپولیتیک ایران ایجاب می‌کند که سیاست‌خارجی آن براساس موازنه مثبت طراحی شود تا بتواند از امتیاز رابطه با شرق و غرب استفاده کند و وارد اختلافات و رقابت‌های قدرتهای بزرگ نشود اما ادامه سیاست باصطلاح موازنه منفی بعد از چهل سال به وابستگی تمام عیار به شرق (چین و روسیه) منجر گشته و شعار استقلال بی معنی شده است.

تعداد سازمان‌های جبهه ملی چه در خارج و چه در داخل بتعداد افراد وابسته به جبهه ملی می‌باشد یعنی هر یک نفر که خود را طرفدار مصدق معرفی می‌کند ادعا دارد که رهبر یک سازمان جبهه ملی است. نیروی جوان در میان آنان وجود ندارد و اکثراً بازنشستگان سیاسی هستند که با صدور اعلامیه زنده بودن خود را اعلام می‌کنند. می‌توان گفت که درجبهه ملی همه جور آدم پیدا می‌شود که وجه مشترک همه آنان ناسیونالیسم ایرانی است.

دکتر محمد مصدق از شاهزادگان قاجار بود که لقب مصدق السلطنه را از ناصرالدین شاه گرفته بود وی در سوئیس درس خوانده و دکترای حقوق گرفته بود و می‌دانست دموکراسی یعنی چه، اما هنگامی که سپهبد رزم‌آرا قصد داشت ایران را فدرال کند مصدق در مجلس شورای ملی بشدت با وی مخالفت کرد و با دربار و آیت اله کاشانی هم‌صدا شد. مصدق علیرغم مواضع متناقض خود در مجموع سیاستمداری کاردان بود اما همراهان سیاسی او اغلب نژادپرست و از نظر سیاسی در سطح بسیار پایینی قرار دارند.

اعضای جبهه ملی عموماً پان ایرانیست هستند و احزاب نژادپرستی چون «حزب پان ایرانیست» و «حزب ملت ایران» از ستون‌های اصلی جبهه ملی بوده اند. افراد باقی‌مانده از جبهه ملی طی چهار دهه گذشته مواضع فرصت طلبانه

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۷۹

اتخاذ کرده‌اند و بویژه کوشیده‌اند با استفاده از قدرت حکومت مرکزی در اداراتی که نفوذ داشته‌اند علیه جنبش‌های ملی غیرفارس فعالیت بکنند.

کریم سنجابی رهبر جبهه ملی در مقطع انقلاب با خمینی بیعت کرد و وزیر خارجه او شد. در گردهمایی آذربایجانی‌ها در قلعه‌بابک پرویز ورجاوند از رهبران جبهه ملی در سال ۲۰۰۳ به رئیس جمهور نامه نوشت و خواهان جلوگیری از تجمع آذربایجانی‌ها در قلعه بابک شد و کورش زعیم از رهبران فعلی جبهه ملی هنگام تشکیل فراکسیون مناطق ترک‌نشین در مجلس به مقامات حکومتی نامه سرگشاده نوشت و خواهان آن شد که وزارت اطلاعات از تشکیل فراکسیون جلوگیری کند.

جبهه ملی‌ها برای مخالفت با گردهمایی قلعه بابک تنها به کمک گرفتن از قدرت سرکوب حکومتی قناعت نکردند بلکه کوشیدند بدل آن را نیز راه بیاندارند. باین ترتیب است که با استفاده از تجربه قلعه بابک، روز کورش را علم کردند. مورخین یهودی بر اساس کتب دینی خودشان اعتقاد دارند که روز ۲۷ اکتبر سال ۵۳۹ قبل از میلاد کورش بابل را فتح کرده و قوم یهود را از اسارت آزاد کرده است و جبهه ملی‌ها به کمک تاریخ‌نویسان سلطنتی که در گذشته بفرمان شاه مشغول نوشتن تاریخ دو هزار و پانصد ساله بودند و بعضی از آنان هم عضو جبهه ملی بودند، اکنون روز ۲۹ اکتبر (روز تولد محمد رضاشاه) را روز کورش اعلام کرده‌اند و در این روز در پاسارگاد که بغلط آنجا را قبر کورش می‌نامند تجمع می‌کنند.

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در موارد متعدد از جبهه ملی استفاده ابزاری کرده است بویژه هر وقت تهدید خارجی زیاد می‌شود افراد جبهه ملی را به صحنه می‌آوردند تا در دفاع از استقلال ایران و مخالفت با جنگ و قدرت‌های

خارجی سخن‌سراییی کنند. بنا به اعتراف کورش زعیم بازجوی وزارت اطلاعات به وی گفته است که «جبهه‌ملی باید بماند ولی فاشل‌بماند» و چنین هم مانده است. جبهه‌ملی و شاخه‌مذهبی آن «نهضت‌آزادی» برای به‌قدرت‌رساندن حکومت اسلامی در ایران از تمام امکانات استفاده کردند. آنان با ساده لوحی می‌خواستند برای بسیج مردم و رسیدن به حکومت از روحانیون استفاده ابزاری بکنند. علیرغم اینکه اطلاع داشتند که قدرتهای بزرگ در کنفرانس گوادالوپ تصمیم گرفته‌اند حکومت اسلامی را در ایران جایگزین حکومت شاه بکنند اما باز هم آلت دست روحانیون شدند. روحانیون در ابتدا از نهضت‌آزادای و جبهه ملی برای تشکیل دولت موقت استفاده کردند ولی بمحض اینکه قدرتشان تثبیت شد لیبرال‌های جبهه ملی را عامل‌امپریالیسم معرفی کردند و از قدرت راندند و خمینی‌گفت «میلیون از منافقین بدترند». خمینی دشمنی دیرین با مصدق و مصدق‌چی‌ها داشت.

استفاده از اصطلاحات «تمامیت ارضی کشور» و «زبان رسمی فارسی» قاتوق نان میلیون‌است و در هر اعلامیه‌ای که صادر می‌کنند چندین بار به حفظ تمامیت ارضی تاکید می‌کنند و علیه غیرفارس‌ها که خواهان حق تعیین سرنوشت خود هستند موضعگیری می‌کنند. و برآورده کردن ابتدائی‌ترین حقوق غیرفارس‌ها را برابر با متلاشی‌شدن ایران می‌دانند و به هیستری ترک ستیزی و عرب ستیزی دامن می‌زنند. مواضع جبهه ملی در رابطه با ملل غیرفارس در ایران بسیار تندتر و افراطی‌تر از مواضع جمهوری اسلامی است. اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی آموزش به‌زبان مادری را برسمیت می‌شناسد اما اعضای جبهه ملی اجرای این قانون را زمینه ساز تکه پاره شدن ایران می‌دانند و شدیداً با اجرای این قانون مخالفند. وزرای جمهوری اسلامی هم دلیل عدم اجرای اصل ۱۵ را مخالفت میلیون با آن اعلام می‌کنند.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۸۱

نظر باینکه دولت قانونی مصدق و جبهه ملی با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۱) ساقط شده و محمدرضا شاه بعد از بازگشت به قدرت مصدق و اطرافیانش را محاکمه و زندانی کرده است لذا اعضای جبهه ملی با داشتن مواضع ضد استعماری، از روی تظاهر هم که شده، مخالف شاه، مخالف انگلیس و مخالف آمریکا هستند ولی دریادار مدنی یکی از رهبران جبهه ملی که به جلا د خلق عرب خوزستان بلافاصله بعد از انقلاب معروف است با کمک آمریکائی‌ها فعالیت سیاسی می‌کرد.

تا روزی که خمینی زنده بود هویت ایرانیان تنها با اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری تعریف می‌شد. بعد از مرگ خمینی و کم اثر شدن شعارهای دینی، حاکمیت کوشید ناسیونالیسم ایرانی را به هویت ایرانیان اضافه کند و علی اکبر هاشمی رفسنجانی هویت ایرانیان را ایرانی - اسلامی تعریف کرد و ادعا نمود که زبان فارسی زبان سیاسی اسلام است و معیار ایرانی بودن محسوب می‌شود. از آن به بعد آن عده از مسئولین جمهوری اسلامی که سابقادر سازمان مجاهدین خلق یا در نهضت آزادی بوده اند با اعضای جبهه ملی همصدا شده اند و مواضع جبهه ملی را با استفاده از اهرم های قدرت دولتی پیش می‌برند.

جبهه ملی بصورت یک حزب سیاسی وجود خارجی ندارد ولی نام جبهه ملی در داخل و خارج مطرح است. ادبیات جبهه ملی بویژه ایدئولوژی پان ایرانیسم آن بر سایر گروه‌های سراسری هم سرایت می‌کند، لذا آنان برای ملل غیرفارس مضر هستند. زیرا بعضی از فرصت طلبان سیاسی در پی استفاده از نام جبهه ملی برای تحریک احساسات ناسیونالیسم ایرانی علیه غیرفارس‌ها می‌باشند.

اوبوزیسیون دموکراتیک

طبق آمارخانه کارگر از اول ماه مه ۲۰۱۶ تا اول ماه مه ۲۰۱۷ در سراسر کشور شش هزار اعتراض و اعتصاب کارگری وجود داشته است یعنی روزانه ۱۷

اعتصاب کارگری. در مناطق غیرفارس هم علیرغم حضور سنگین نظامی و امنیتی رژیم مخالفت و مبارزه و حتی جنگ با حکومت مرکزی به اشکال مختلف جریان دارد. همچنین سیاستهای تبعیض آمیز جمهوری اسلامی و حجاب اجباری زنان را در شهرهای بزرگ به طغیان واداشته است. جنبش دانشجویی با وجود سرکوبی مداوم همچنان در صحنه است. اینهمه نیروی اجتماعی مخالف جمهوری اسلامی بدلیل نبود یک آلترناتیو جدی به هدر می رود و به هیچ نتیجه ای نمی رسد. هفده میلیون نفر تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی قرار دارند که جمهوری اسلامی آنان را اقشار آسیب پذیر جامعه لقب داده است. صدای اعتراض اینان برای زندگی آبرومندانه بجائی نمی رسد.

جمهوری اسلامی چون از اول می دانست که حداکثر ده درصد مردم با آن موافق هستند و نود درصد جامعه مخالف روحانیون و حکومت اسلامی هستند از ابتدا کوشید با ایجاد وحشت و ترور مردم را خانه نشین بکند و نگذارد اوپوزیسیون در داخل کشور شکل بگیرد. خمینی تجربه اوپوزیسیون بودن را داشت و می گفت «میلیون ها آدم که هر کدام علی حده کار و فعالیت بکنند پیشیزی ارزش ندارند اما اگر صد نفر ید واحده باشند می توانند مملکتی را بگیرند». خود او در عمل این تجربه را کسب کرده بود.

ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهور بعد از انقلاب تعریف می کند که در شورای انقلاب همه متفق القول بودند که فقط پنج درصد مردم طرفدار نظام هستند، نیروی کافی مکتبی برای اداره کشور وجود ندارد و لازم است دایره مسئولین گسترده تر شود. قرار شد علی خامنه ای این مساله را با خمینی مطرح بکند و نظر او را بخواهد. در جلسه بعدی علی خامنه ای گفت که «آقا می گوید ما می خواهیم با همان پنج درصد حکومت بکنیم» ظاهرا این پنج درصد تا بحال تغییر نکرده است.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۸۳

جلال‌الدین فارسی یکی از کسانی که در آغاز انقلاب همراه با مهدی چمران از لبنان به ایران آمد و با اینکه متولد افغانستان بود کاندید دور اول ریاست جمهوری شد، اعتقاد داشت که گروه‌های اسلامی لااقل باید ده هزار نفر را بکشند تا وحشت در جامعه ایران مستقر شود و مردم جرات مخالفت با جمهوری اسلامی را نداشته باشند. روحانیون حاکم نیز شعار «النصر بالرعب» می‌دادند و ادعا می‌کردند که پیغمبر اسلام با ایجاد وحشت بر دشمنانش پیروز شده است. سال‌های آغازین انقلاب و دوران جنگ ایران و عراق واقعا سال‌های وحشت بود. جمهوری اسلامی حاشیه نشینان شهرها و روستاییان بیکار را جذب بسیج و سپاه پاسداران نمود و تفنگ بدست‌آنان داد و تمام انقلابیون را که عموماً از طبقات متوسط شهرنشین و افراد فرهیخته بودند نابود کرد. جنبش خلق مسلمان و طرفداران آیت‌اله شریعتمداری در آذربایجان از قربانیان بزرگ این موج وحشت آفرینی بود.

درگیری مسلحانه مجاهدین خلق در تیرماه ۱۳۶۰ (۱۹۸۱) با طرفداران خمینی بهانه‌ای شد تا حزب اله با شعا «حزب فقط حزب اله رهبر فقط روح اله» همه احزاب سیاسی را نابود کند. تعداد احزاب سراسری در جریان انقلاب به ده‌ها حزب معتبر می‌رسید. علاوه بر آنها صدها حزب منطقه‌ای و محلی نیز تشکیل شده بود. همه این احزاب و مطبوعات آزاد که محصول انقلاب بودند توسط نیروی جهل نابود شدند.

تشکیل شورای ملی مقاومت در خارج از کشور بعد از خروج بنی‌صدر و سازمان مجاهدین خلق از ایران آغاز پیدایش یک اوپوزیسیون بزرگ بود اما رفتن مجاهدین به عراق در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) در گرما گرم جنگ بین ایران و عراق این اوپوزیسیون را سوزاند .

ایران می‌توانست در سال دوم جنگ بعد از آزاد شدن خرمشهر توسط لشکر ۶۴ آذربایجان (عاشورا) که تماما از آذربایجانی‌ها تشکیل شده بود، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل را به پذیرد و هزار و صد میلیارد دلار غرامت جنگ را از عراق بگیرد اما خمینی و اطرافیانش شش سال دیگر جنگ را ادامه دادند تا مخالفان جمهوری اسلامی را در داخل به بهانه وجود شرایط جنگی نابود کنند و رژیم دلخواه خود را مستقر سازند. خمینی بارها تکرار می‌کرد که «جنگ نعمت است»، نعمت برای او و نکبت برای مردم.

شاپور بختیار آخرین نخست وزیر شاه که بعد از خروج از ایران در پاریس مستقر شده بود تشکیلات خود را تحت عنوان «نهضت مقاومت» گسترش داد. هرچند که مجاهدین و چپ‌ها با شاپور بختیار مخالف بودند اما او توانسته بود اوپوزیسیون نسبتا متشکل و موثری ایجاد بکند و حمایت بعضی از کشورهای بزرگ را نیز داشته باشد. جمهوری اسلامی خطر را از طرف او احساس می‌کرد به همین جهت در سال ۱۳۷۷ (۱۹۹۸) تروریست‌های خود را از طریق کشور سوئیس به پاریس فرستاد و تروریست‌ها توسط فریدون بویر احمدی که در تشکیلات بختیار نفوذ کرده بود به بختیار رسیدند و او را کشتند.

بعد از بختیار گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی بارها کوشیدند اتحادی بین خودشان ایجاد بکنند و به آلترناتیو تبدیل شوند اما عوامل جمهوری اسلامی که در تمام گروه‌های اوپوزیسیون نفوذ کرده‌اند هر بار این تلاش‌ها را از بین بردند و اتحاد‌ها از هم پاشید.

در میان این تلاش‌ها می‌توان از تشکیل «اتحاد جمهوریخواهان ایران» با مواضع سوسیال دموکراتیک نام برد که نسبت به بقیه با استقبال بیشتر مواجه شد اما از ابتدا معلوم بود که ماموران رژیم در درون آن فعال هستند و چیزی

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۸۵

نگذشت که انشعاب در آن ایجاد کردند و عملاً آنرا از کارایی انداختند تا بتدریج صدایش خاموش شد.

در حال حاضر نگاهی به گروه‌های سیاسی موجود اوپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج برای تشکیل آلترناتیو از مجموع آنها امید چندانی ایجاد نمی‌کند. گروه‌های اوپوزیسیون موجود درک درستی از اقشار و طبقاتی که می‌توانند علیه جمهوری اسلامی بسیج شوند ندارند بویژه ارزیابی آنها از جنبش‌های ملل غیرفارس بغایت عقب مانده و نادرست است. هیچ یک از این گروه‌ها برای هفتاد و پنج درصد مردم ایران یعنی ملل غیرفارس و مساله ملی برنامه مشخصی ندارند و بعضی نیز حاضر نیستند از مساله ملی حرف بزنند و از اتخاذ سیاست روشن در این مورد وحشت دارند. در چنین شرایطی ماموران جمهوری اسلامی با نشر ضد اطلاعات اغلب گروه‌های مخالف را به بازی می‌گیرند و آنان را از مبارزه جدی و طرح استراتژی اتحاد باز می‌دارند.

اکثر گروه‌های اوپوزیسیون از دموکراسی حرف می‌زنند اما دموکراسی را فقط شکل نظام‌سیاسی می‌دانند درحالی که دموکراسی محتوای قدرت سیاسی است. دموکراسی بدون پلورالیسم سیاسی معنی ندارد. گروه‌هایی که مخالف سرسخت یکدیگر باشند اما با معیارهای دموکراتیک برای رسیدن به یک هدف مشخص متحد شوند، درحالی که گروه‌هایی مانند مجاهدین خلق و افراد جبهه ملی حضور خودشان را در مسند قدرت عین دموکراسی معرفی می‌کنند. بعضی نیز مانند گروه‌های چپ فقط حاضرند با نظایر خودشان متحد بشوند. برخی از گروه‌های اوپوزیسیون خارج کشور هم قبل از اینکه به ایجاد پایگاهی در داخل کشور برنامه‌ریزی بکنند و یا به پایگاه اجتماعی خود متکی باشند با دست خالی به قدرتهای خارجی مراجعه می‌کنند و آماده هستند مانند حامدکرزای یا احمد چلبی، خارجی‌ها آنان را بقدرت برسازند.

دموکراسی و حل مساله ملی

دموکراسی که در ایران به مردم سالاری ترجمه می‌شود در عمل حاصل تعادل قوای نیروهای اجتماعی و توافق آنها بر اساس قانون در جامعه تکامل یافته می‌باشد. کسانی که ادعا می‌کنند اگر دموکراسی برقرار شود همه مشکلات حل می‌شوند ایده آلیستی فکر می‌کنند، نظیراسلامیون که می‌گویند: «اسلام هول حل» یعنی اسلام حلال همه مشکلات است. استقرار دموکراسی قبل از هرچیز به آموزش و تمرین احتیاج دارد و باید از خانه و مدرسه آغاز گردد. بنیامین کنستان استقرار دموکراسی بدون آموزش را غیرممکن می‌داند.

آلیکسیس توکویل متفکر اوایل قرن نوزدهم فرانسه و از بنیان‌گذاران علم جامعه شناسی در کتاب مشهور خود «دموکراسی آمریکا» نقاط قوت و ضعف دموکراسی را توضیح داده است. عمده‌ترین ضعفی که برای دموکراسی در نظر گرفته می‌شود موضوع حقانیت «اکثریت» است، هرچند که در دموکراسی اقلیت‌دارای حقوق معینی است اما سیاست را اکثریت تعیین می‌کند و اقلیت در نهایت فقط حق اعتراض دارد. راه‌های سوء استفاده از دموکراسی نیز متأسفانه باز می‌باشد. وینستون چرچیل هم جمله معروفی درباره دموکراسی دارد و می‌گوید: «دموکراسی بدترین نوع حکومت است منهای تمام انواع دیگر» یعنی بشر تا بحال سیستم حکومتی بهتر از دموکراسی اختراع نکرده است هرچند که خود دموکراسی اشکالات اساسی دارد.

دموکراسی بمعنی حاکمیت مردم بر مردم، اشکال مختلف دارد از دموکراسی مستقیم گرفته که در یونان باستان برقرار بود و هم اکنون نیز در بعضی جوامع کوچک اجرا می‌شود تا دموکراسی مشارکتی که با رفاندوم روی هر مساله تحقق می‌یابد و بهترین نمونه‌اش کشورسویس می‌باشد تا دموکراسی نمایندگی

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۸۷

که در همه جوامع دموکراتیک هست. می‌توان گفت که در دنیای ما آزادی و برابر حقوقی خارج از دموکراسی وجود ندارد.

در کشور کثیرالملله‌ای مانند ایران دموکراسی بدون حل مساله ملی تحقق پذیر نمی‌باشد یعنی حل مساله ملی را نمی‌توان به استقرار دموکراسی موکول کرد. البته دموکراسی ممکن است راه‌های حل مساله ملی را تسهیل نماید اما حل مسالمت‌آمیز آن را تضمین نمی‌کند. در انگلستان، فرانسه و اسپانیا دموکراسی پارلمانی وجود دارد ولی دموکراسی نتوانسته است بعد از جنگ دوم جهانی، مساله ملی ایرلند شمالی در انگلستان، مساله ملی کاتالان در اسپانیا و مساله ملی کورس در فرانسه را حل کند و این مشکلات مانند خاری در پای دموکراسی مانده و آن را لنگ کرده است. در موضوع دموکراسی و مساله ملی عکس قضیه صادق می‌باشد یعنی اگر حکومت یا گروه‌های اوپوزیسیون حقوق ملی را برسمیت بشناسند قدم اساسی برای استقرار دموکراسی واقعی برداشته شده است. تمرکز قدرت گهواره دیکتاتوری است و اگر ساختار سیاسی در کشور مبتنی بر عدم تمرکز باشد، دموکراسی بدست مللی که از یوغ تمرکزگرائی رهایی یافته‌اند در دور افتاده ترین نقاط کشور نیز برقرار می‌گردد. به بیان دیگر حل مساله ملی یکی از پارامترهای تعیین کننده دموکراسی در کشورهای کثیرالملله می‌باشد. در چنین کشورهایی یا باید دموکراسی حاکم باشد نظیر هندوستان و یا حاکمیت تنها با سرکوبی دائم می‌تواند ادامه یابد نظیر ایران در صد سال گذشته.

به رسمیت شناختن حقوق ملی و عدم تمرکز در عین حال بمعنی پلورالیسم سیاسی نیز می‌باشد زیرا اداره مناطق مختلف با مردم محل و نیازهای محلی و دیدگاه‌هایی غیر از دیدگاه مرکزگرایان خواهد شد بویژه در جامعه چند فرهنگی ایران، عدم تمرکز همراه با پلورالیسم مذهبی خواهد بود و در کشورهای سنتی

شرقی پلورالیسم مذهبی مقدمه‌ای بر پلورالیسم سیاسی است که پایه دموکراسی محسوب می‌شود. طرفداران حکومت متمرکز در کشورهای کثیرالملله نمی‌توانند ادعای دموکرات بودن داشته باشند. انتظار دموکراسی داشتن از حکومت متمرکز مثال جستجوی گربه سیاه در اطاق تاریکی است که گربه‌ای در آن وجود ندارد. سیدجعفر پیشه‌وری رهبر حکومت ملی آذربایجان در توضیح «دموکرات» نامیدن تشکل ملی آذربایجانی‌ها یعنی «فرقه دموکرات آذربایجان» در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید که کلمه دموکرات در میان ملل متمدن دنیا به نیکی و بمعنی حاکمیت مردم‌شناخته شده است. در ضمن دموکراسی محتوای خاصی نیز دارد که به غیرمذهبی بودن حاکمیت و جدائی دین از دولت دلالت دارد. جریانات تمامیت خواه و چپ عدالت را مقدم بر دموکراسی می‌دانند اما تجربیات جهانی نشان می‌دهد که احزاب و حکومت‌ها و حتی اشخاصی که برای رسیدن به عدالت دموکراسی را سیاست‌تجملی معرفی کرده و یا آن را مخصوص جوامعی غربی دانستند که با فرهنگ شرقی همخوانی ندارد نهایتاً نه به عدالت رسیدند و نه به دموکراسی.

جامعه مدنی

آخوندها بعد از آنکه قدرت خود را تثبیت کردند نه تنها همه احزاب سیاسی را سرکوب و نابود کردند بلکه دشمنی آشکار خود را با هر نوع جامعه مدنی نیز نشان دادند. هزاران هزار تشکل صنفی در جریان انقلاب توسط مردم بوجود آمده بود اما رژیم جدید با مطرح کردن انجمن‌های اسلامی هرگونه تشکل مدنی سکولار را غیرقانونی اعلام کرد. اولین قربانیان سرکوب جامعه مدنی سندیکاها و کارگری بودند که سازمانگر اعتصابات قبل از انقلاب بودند و در سرنگونی رژیم

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۸۹

سابق نقش بازی کرده بودند. طرفداران خمینی با شعار «حزب فقط حزب اله» هرگونه تشکل مردمی را غیردینی و ضد انقلاب نامیدند و نابود کردند.

بعد از تظاهرات عظیم مردم تبریز برای اعتراض به خشکاندن دریاچه اورمیه که در جریان آن صدها نفر دستگیر شدند یکی از تظاهرکنندگان که بعد از زندانی شدن آزاد شده بود علت حمله گارد ویژه به تظاهرکنندگان را چنین تعریف می کرد.

— ما می خواهیم بشیوه «مدنی» خواسته هایمان را مطرح بکنیم اما حکومت بشیوه «زدنی» با ما مقابله می کند. همه می دانند که جمهوری اسلامی بین مخالف، منتقد و دشمن فرقی قائل نیست و با همه یکجور برخورد می کند یعنی همه را با نیروی نظامی سرکوب می کند بهمین جهت وقتی اقدام به راهپیمائی می کنیم احتمال دستگیر شدن را در نظر می گیریم. حالا وضع طوری شده است که زندانی شدن در جمهوری اسلامی اعتبار اجتماعی ایجاد می کند.

در چهل سال گذشته همه اشکال مبارزه مدنی از طومارنویسی، مراجعه دسته جمعی به مراجع مربوطه، اعتصاب، تظاهرات مسالمت آمیز، تحصن، شعار علیه خود دادن مانند «مرگ برکارگردود برستمگر»، بست نشستن تا همه جور نافرمانی مدنی برای احقاق حق توسط اقشار مختلف بکار گرفته شده اما نتیجه مورد نظر بدست نیامده است زیرا آخوندها هر تشکلی غیر از هیئت های عزاداری را ضد دین می دانند. استراتژیست های تحصیل کرده جمهوری اسلامی هم با تشکل مدنی بشدت مخالفند چون می دانند پایه های نظام دموکراتیک برروی تشکل های مدنی تثبیت می شود و می فهمند که اگر جامعه مدنی رشد بکند جائی برای حکومت دینی و ولایت فقیه نخواهد بود. و آنها پست و مقام غصبی خود را از دست خواهند داد در نتیجه سرکوب های تاریک اندیشان و همچنین راهکارهای دوراندیشان رژیم باعث شده است اعتراضات رادیکال شود و در شورش

دیماه در چندین شهر مردم خشمگین به دفاتر نمایندگی رهبر جمهوری اسلامی، مراکز نیروی انتظامی و حتی مکان‌های نماز جمعه هجوم بردند که طبق اعلان خود حکومت ۲۵ نفر کشته بجا گذاشت.

وقتی که محمد خاتمی رئیس‌جمهور شد با شعار توسعه جامعه مدنی و گفتگوی فرهنگ‌ها خود را به جهانیان معرفی کرد اما وقتی که تشکل‌های غیردولتی توسط حزب اللهی‌ها سرکوب می‌شدند وی از آن تشکل‌ها دفاع نکرد و گفت منظور او از جامعه مدنی «جامعه مدینه النبی» بوده که پیغمبر اسلام بعد از مهاجرت به مدینه آن را بوجود آورده بود. بنا به گفته مغضوب شدگان حکومت، مسئولین بلندپایه رژیم وقتی برای حل مشکلات درمانده می‌شوند اقدام به استخاره می‌کنند و معلوم است که سیاست براساس استخاره بمعنی انکار پارلمان، نهادهای نظرسنجی، کارشناسان امور و در یک کلام نفی وجود ملت است و چنین سیاستی در قرن بیست و یکم به فاجعه منجر می‌شود که شده است.

روحانیون، تشکل‌های غیراسلامی را مراکز فساد و توطئه علیه جمهوری اسلامی می‌دانند و سرکوبی آنها را دفاع از انقلاب می‌نامند. تئوری توطئه و توطئه باوری چنان در اذهان روحانیت رسوخ کرده که هر حرکت و اتفاق ساده را نیز توطئه دشمنان انقلاب اسلامی می‌دانند. مسئولین حکومتی بارها و بارها خطرناک بودن تشکل‌های غیراسلامی را بر زبان آورده بودند تا اینکه در سال ۱۳۹۵ (۲۰۱۶) علی‌اکبر ولایتی مشاور علی‌خامنه‌ای در امور بین‌المللی رسماً اعلام که «جامعه مدنی برای امنیت جمهوری اسلامی خطرناک است» و باین ترتیب تلاش اصلاح‌طلبان جمهوری اسلامی و تمام طرفداران حقوق بشر را که خواهان فعالیت آزاد تشکل‌های مدنی بودند نقش‌برآب کرد. برخورد خشن پلیسی و امنیتی جمهوری اسلامی با فعالان جامعه مدنی باعث شده است که

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۹۱

جمهوری اسلامی همه ساله توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد بخاطر نقض سیستماتیک حقوق بشر محکوم شود و قطعنامه محکومیت علیه آن صادر گردد. بخش چشم‌گیر تحریم‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی بخاطر نقض حقوق بشر است.

در ایران جامعه مدنی را رابط بین خانواده و دولت تعریف می‌کنند این تعریف اقتصاددانان کلاسیک انگلستان نظیر مالتوس و آدام اسمیت است. در دوره آنها تشکل‌های مدنی و احزاب سیاسی از هم تفکیک نشده بودند اما اکنون در جوامع پیشرفته و دموکراتیک، جامعه مدنی، احزاب سیاسی و دولت هرکدام جایگاه قانونی مشخصی دارند یعنی بین جامعه مدنی و دولت که نیروی قهریه را در اختیار دارد، احزاب سیاسی قرار گرفته‌اند. احزاب سیاسی برای رسیدن به قدرت سیاسی مبارزه می‌کنند ولی جامعه مدنی برای دفاع از حقوق مدنی، حقوق صنفی و حقوق شهروندی فعالیت می‌کند و ادعای گرفتن قدرت سیاسی را ندارد مثلاً کارگران برای افزایش حقوق خود طبق قانون اعتصاب می‌کنند و اگر دولت طرف کارفرمایان را بگیرد و بخواهد با زیرپا گذاشتن قانون کارگران را سرکوب کند آن وقت احزاب سیاسی دخالت می‌کنند و از طریق پارلمان جلوی قانون شکنی‌های دولت را می‌گیرند. یعنی احزاب سیاسی بین جامعه مدنی و دولت قرار می‌گیرند و از جامعه مدنی حمایت می‌کنند اما در جمهوری اسلامی بخاطر اینکه احزاب مخالف دولت وجود ندارد لذا جامعه مدنی در مقابل سرکوبی دولت بی‌دفاع است و در تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی شاهد بوده‌ایم که بی‌وقفه خواسته‌های ملل غیرفارس، اعتصابات کارگری، اعتراضات دانشجویی و جمعیت‌های زنان که خواهان برابرقوقی بودند و حتی بسیاری از انجمن‌های اسلامی که قصد دفاع از حقوق مردم را داشتند بصورت بی‌رحمانه سرکوب

شده‌اند و اکنون کشور هشتاد و چهار میلیونی ایران فاقد جامعه مدنی و انجمن‌های غیر دولتی مستقل می‌باشد.

بعلت نبود احزاب سیاسی مخالف دولت در جمهوری اسلامی بعضی از انجمن‌های مدنی دانشجویان، هنرمندان، نویسندگان، حقوقدانان و زنان مجبور می‌شوند وظایف احزاب سیاسی را بدوش بگیرند و وارد مسائل سیاسی بشوند که بلا فاصله با نیروی قهریه دولت روبرو شده و سرکوب می‌شوند بدون اینکه حامی یا پشتیبانی داشته باشند. زندان‌های جمهوری اسلامی پر است از فعالین مدنی. بعنوان مثال در جوامع دموکراتیک دولتها به فعالین فرهنگی کمک می‌کنند تا فرهنگ جامعه را ارتقاء بدهند اما جمهوری اسلامی در آذربایجان جنوبی فعالان فرهنگی را که داوطلبانه کار فرهنگی انجام می‌دهند یعنی در خانه خود کلاس موسیقی یا کلاس درس زبان مادری مجانی دایر می‌کنند با اتهام اقدام علیه امنیت کشور زندانی می‌کند.

علیرغم فشارهای دولتی و موانع قانونی جامعه مدنی آذربایجان توانسته موجودیت خود را هرچند بصورت غیر قانونی حفظ کند و نوعی جامعه موازی با جامعه اسلامی دولتی بوجود بیاورد. مجموعه هزاران گروه صنفی و تعاونی، جمعیت‌های فرهنگی، هنری، ورزشی، زنان، دانشجویان، گروههای همیاری و انجمن‌های خیریه و شوراهاى مختلف، جامعه‌مدنی آذربایجان را تشکیل می‌دهند و بزرگداشت قهرمانان ملی و دفاع از حقوق ملی و محیط زیست توسط گروه‌های جامعه مدنی آذربایجان انجام می‌گیرد. برجسته‌ترین فعالیت تشکلهای مدنی آذربایجان در گردهمائی‌های سالیانه قلعه بابک دیده می‌شود. جمعیت‌های مدنی در نبود احزاب سیاسی علنی و قانونی، از کانون‌های آموزش و تربیت کادرهای حرکت ملی می‌باشند.

پان ایرانیسم

پان ایرانیسم ایدئولوژی حکومت ایران در دوره پهلوی‌ها بوده که در زمان رضا شاه بصورت آمرانه ساخته شد این ایدئولوژی که از ناسیونال سوسیالیسم آلمان هیتلری اقتباس گشته برای اولین بار توسط محمود افشار و با تقلید از پان ژرمنیسم در مجله آینده استعمال شده است. پان ایرانیسم براساس عرب ستیزی و ترک ستیزی پایه گذاری شده و سرکوب پیرامون توسط مرکز را تحت عنوان دفاع از «تمامیت ارضی کشور» تئوریزه می کند پان فارسیسم، آریا پرستی و ناسیونالیسم ایرانی در کادر پان ایرانیسم تعریف می شوند.

ناسیونالیسم در اروپا با پیدایش مدرنیته، صنعت چاپ، آموزش عمومی، انتشار روزنامه و شکل گیری افکار عمومی بوجود آمده و تکامل پیدا کرده است. در کشورهای مستعمره نیز ناسیونالیسم در درون جنبش های رهائی بخش ضد استعماری رشد کرده و نهایتا ایده ئولوژی استقلال ملی شده است، اما ایران نه دوران مدرنیته را تجربه کرده و نه بطور کامل مستعمره شده است زیرا در دوران استعمار کشور ایران مابین سه قدرت امپراطوری قرار گرفته و نقش دولت حایل را داشته است. امپراطوری انگلیس در جنوب، امپراطوری روسیه تزاری در شمال و امپراطوری عثمانی در غرب به یکدیگر اجازه نمی دادند تا رقیبشان ایران را مستعمره خود کند و به مرزهای آنان نزدیک شود بدین جهت ناسیونالیسم ایرانی بعد از انحلال امپراطوری های عثمانی و روسیه تزاری و با تاخیر بوجود آمده است.

در پایان جنگ اول جهانی انگلستان قدرت مسلط در ایران می شود اما خاک ایران بزرگ بود و اشغال نظامی آن هزینه فراوان داشت، لذا ماموران استعمار بعد از انحلال سلسله قاجاریه تشکیل دولت دست نشانده را متناسب با شرایط ایران تشخیص می دهند. برای پایان دادن به حکومت ترکان در ایران رضاخان

میرپنج را بقدرت می‌رسانند و چون حکومت بلشویکی در مرزهای شمالی ایران بوجود آمده بود و اگر ایران مانند گذشته غیرمتمرکز باقی می‌ماند امکان آن وجود داشت که قسمت‌های خودمختار به بلشویک‌ها تمایل پیدا بکنند و جمهوری سوسیالیستی گیلان نمونه آن بود. بدین جهت حکومت دست نشانده با شعار یک کشور، یک ملت، یک زبان با ساختار شدیداً متمرکز ایجاد می‌کنند و این دولت اقدام به ملت‌سازی با زبان و هویت فارسی می‌نماید و پان‌ایرانیسم را بعنوان ایدئولوژی حکومت متمرکز انتخاب می‌کند و تمام ملل غیرفارس که حاضر به پذیرش این هویت آمرانه نبودند تحت عنوان‌یافتی، متجاسر و طرفدار خان‌خانی سرکوب می‌شوند. سرکوبی نظامی توسط ارتش و توجیه سرکوب بنام تجدد و پیشرفت با همراهی روشنفکران دولتی و اجباری شدن زبان فارسی و ناسیونالیسم ایرانی انجام می‌گیرد.

بخشی از روشنفکران آن دوره که اغلب از پیشگامان نهضت مشروطه بودند به تقویت و تثبیت ناسیونالیسم ایرانی کمک می‌کنند. در آغاز مشروطه روشنفکران که اغلب از خانواده‌های اشراف بوده و با تجدد غربی آشنائی پیدا کرده بودند راه نجات ایران از عقب‌ماندگی را در قانون‌گرائی، لائیسیته و میهن‌پرستی می‌دانستند اما شکست انقلاب مشروطیت و استقرار دیکتاتوری نظامی رضاخانی قانون‌گرائی را از بین برد، عقب‌ماندگی جامعه، بیسوادی عمومی وضع و ناتوانی روشنفکران برای مبارزه با کاسبان‌دین نیز استقرار لائیسیته‌مانند ترکیه را غیرممکن ساخت و در این میان میهن‌پرستی دوران مشروطه نیز چون با سرنیزه رضاخانی همراه شد به ناسیونالیسم ایرانی منجر گردید و بخشی از روشنفکران که از سرکوب رضا خانی در امان مانده بودند با او همکاری کردند و تنها راه خروج ایران از عقب‌ماندگی را ملت‌سازی آمرانه با ناسیونالیسم ایرانی تشخیص دادند و بخدمت سیاستهای رضاخانی درآمدند نظیر داور وزیر دادگستری و تیمورتاش وزیر دربار

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۹۵

که هر دو نیز توسط رضا شاه کشته شدند. نظر باینکه شوونیسم متکی به قدرت دولتی می‌باشد لذا ناسیونالیسم ایرانی بخاطر دولتی‌بودن با شوونیسم فارس یکی می‌باشد.

سرکوبی هویت‌های غیرفارس با قشون‌کشی و فارسی‌سازی آمرانه امنیت موقتی ایجاد کرد اما موفق به یکسان‌سازی فرهنگی نشد و سرکوبی و مقاومت بین هویت رسمی با هویت‌های غیر رسمی ادامه یافت و به مناسبات همیشگی بین مرکز و پیرامون در ایران تبدیل گردید. نگاه امنیتی کنونی به ملل غیرفارس در واقع بمعنی تداوم این مناسبات خصمانه می‌باشد.

با تبعید رضاشاه در جنگ جهانی دوم بار دیگر ملل غیرفارس برای دفاع از هویت خود علم‌طغیان علیه حکومت مرکزی برافراشتند و حکومت مرکزی برای سرکوبی هویت‌های غیرفارس تحت‌عنوان دفاع از تمامیت‌ارضی و مبارزه با تجزیه طلبی بار دیگر به پان ایرانیسم متوسل شد.

طی یک قرن گذشته پان ایرانیسم ابزار فرهنگی حکومت مرکزی و مکمل سرکوبی نظامی علیه ملل غیرفارس در ایران بوده است. این ایدئولوژی نژادپرستانه از طریق آسیمیلاسیون اجباری و سیستم آموزشی گسترش پیدا کرده و یکی از موانع اصلی استقرار دموکراسی در ایران شده است. ایران از ملت‌ها زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف تشکیل شده است. تا زمانی که قدرت سیاسی و ساختار حکومتی در ایران غیرمتمرکز نشود امکان استقرار دموکراسی وجود نخواهد داشت و چون پان ایرانیسم با هرگونه عدم تمرکز و تنوع فرهنگی مخالفت می‌کند لذا دشمن نظری و عملی دموکراسی و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش است.

حرکت ملی آذربایجان

سرشماری رسمی از تعداد جمعیت‌های ملل غیرفارس در ایران انجام نگرفته و اظهار نظرها درباره آمار هریک از آنها تقریبی و تخمینی می‌باشد. فقط یک بار آنهم در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) هنگام نخست‌وزیری سپهبد علی‌رزم آرا سرشماری اتنیکی نه چندان کاملی انجام ولی پیگیری نشده است. رزم آرا شناخت کاملی از تنوع ملی و فرهنگی ایران داشت و وقتی نخست‌وزیر شد می‌خواست با استفاده از تجربه حکومت ملی یکساله آذربایجان برای حل مسله ملی ساختار حکومتی ایران را با تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، فدراتیو بکند و برای این‌کار حمایت‌های آمریکا و شوروی را با خود داشت، اما با ترور شدن رزم آرا توسط فدائیان اسلام امکان بکارگیری نتایج آن سرشماری از بین رفت.

بر پایه سرشماری ۱۳۲۹ جمعیت آذربایجانی‌های ساکن در محدوده آذربایجان تاریخی حدود یک‌چهارم جمعیت ایران بوده‌است (در دوره حکومت ملی آذربایجان جمعیت آذربایجان چهارمیلیون نفر بود و مجموع آذربایجانی‌ها در سراسر ایران در نشریات فرقه دموکرات ده میلیون نفر نوشته می‌شد). اگر این مورد را مبنا قراردهیم با در نظر گرفتن آذربایجانی‌های خارج از آذربایجان و افزایش جمعیت آذربایجان که بطور نسبی و بخاطر شرایط آب و هوایی بیشتر از سایر نقاط ایران است می‌توانیم بگوییم که جمعیت فعلی آذربایجانی‌ها در سراسر کشور بیش از سی میلیون نفر می‌باشد. البته مجموع ترکان ایران با احتساب قشقایی‌ها و ترکمن‌ها و ترکان خراسان و خلیج‌ها، خیلی بیشتر می‌شود.

زبان ملت آذربایجان، ترکی آذربایجانی می‌باشد که یکی از شاخه‌های اصلی از بیست شاخه زبان ترکی است. کتابت این زبان از قرن هشتم میلادی همزمان با اسلام آوردن ترکان شروع شده و در قرن دوازدهم تکمیل‌گردیده است که داستانهای ده ده قورقود بعنوان جامع‌ترین نمونه یادگار آن دوره است. بعدها

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۹۷

عمادالدین نسیمی اشعار فلسفی خود را باین زبان سروده و بعد از آنکه در دوره سلسله صفویه، ترکی آذربایجانی زبان حکومتی شده، شعرای بزرگی همچون اسماعیل ختائی، محمدفضولی و دیگران به شکوفائی زبان ترکی آذربایجانی همت گماشته‌اند. چندین لغت‌نامه و دایره المعارف ترکی هم در زمان صفویه تدوین شده که بعضی از آنها در قسمت آثار خطی کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. جغرافیای آذربایجان تاریخی بزرگ با زبان، تاریخ و فرهنگ مشترک از شمال به روسیه، از جنوب به کوه‌های زاگرس، از شرق به دریای خزر و از غرب به ارض روم محدود است که در سال ۱۸۲۸ با قرارداد ترکمن چای بین ایران و روسیه به دو قسمت تقسیم شده و رودخانه ارس مرز مشترک شمال و جنوب گشته است. منظور از آذربایجان تاریخی در این مقاله آذربایجان جنوبی یعنی همان مملکت آذربایجان در «ممالک محروسه» دوره قاجار است، که در شمال غرب ایران شامل استانهای آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، استان اردبیل، استان زنجان، استان همدان، استان قزوین و شمال استان گیلان می باشد.

مردم در کوچه و بازار و دانشگاه و محل کار با صدای بلند می‌گویند که در آذربایجان حکومت آپارتاید و استعمار داخلی وجود دارد و احساس عمومی آذربایجانی‌ها اینست که تحت ستم ملی هستند. ستم ملی شامل ستم فرهنگی-زبانی، اقتصادی-اجتماعی و تبعیض همه جانبه می‌باشد. هم حکومت پهلوی‌ها و هم جمهوری اسلامی نگاه امنیتی به آذربایجان داشتند و دارند، بدین جهت آذربایجان همواره تحت کنترل شدید نظامی و امنیتی قرار دارد و نوعی استعمار داخلی در آذربایجان برقرار می‌باشد. تبعیضات و ستم ملی زمینه اجتماعی پیدایش حرکت ملی آذربایجان را فراهم می‌کند.

آگاهی ملی در آذربایجان در جریان جنگ‌های ایران و روس و بعد از آشنائی مردم با مفاهیم مدرن مانند «دموکراسی»، «ملت» و «حق تعیین سرنوشت»

وجود آمده و با تقسیم شدن سرزمین تاریخی آذربایجان «ادبیات حسرت» را ایجاد کرده است که بیانگر آگاهی وجدان عمومی آذربایجانی‌ها می‌باشد که در بایاتی‌ها و لالائی‌ها بازتاب یافته است. این آگاهی در اوایل قرن بیستم و در جریان انقلاب مشروطه انسجام یافته و تلگراف‌های ارسال شده از تبریز به تهران بنام «ملت آذربایجان» است و با حکومت نه ماهه فرقه دموکرات شیخ محمد خیابانی در پایان جنگ اول جهانی و حکومت ملی یک ساله فرقه دموکرات آذربایجان برهبری سید جعفر پیشه‌وری در پایان جنگ جهانی دوم و همچنین کنترل آذربایجان توسط طرفداران آیت‌الله شریعتمداری در سال اول انقلاب ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) تداوم داشته است. همه این جنبش‌ها و مبارزات و تداوم پیوسته آنها از برآمدهای حرکات ملی آذربایجانی‌ها محسوب می‌شوند. جنبش‌های ملی بخاطر اینکه به سرزمین خاصی متعلق هستند مضمون ژئوپولیتیک دارند و از سیاست‌های منطقه‌ای تاثیر می‌گیرند و بر سیاست‌های همسایگان تاثیر می‌گذارند. حرکات ملی در آذربایجان جنوبی هم از این قاعده مستثنی نبوده است.

حرکت ملی آذربایجان در نوزائی امروزی خود یعنی بعد از انقلاب ۱۳۵۷ یک جنبش اجتماعی مدنی، دموکراتیک و سکولار است که در کادر منشور جهانی حقوق بشر فعالیت می‌کند و بعلت پلورالیستی بودن، دیدگاه‌های فلسفی مختلفی در میان فعالین آن وجود دارد، ولی اگر بخواهیم مخرج مشترک بنیادهای فکری فعالین حرکت ملی را توضیح بدهیم با قطعیت می‌توان گفت که فکر غالب در حرکت ملی، میهن پرستی (پاتریوتیسم) می‌باشد. پاتریوت‌ها میهن پرستی و دوست داشتن فرهنگ و زبان خود را بمعنی دشمنی با زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر نمی‌دانند.

دور جدید حرکت ملی آذربایجان بعد از پایان جنگ ایران و عراق و همزمان با استقلال مجدد جمهوری آذربایجان شمالی شتاب گرفته است. این حرکت از

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۹۹

مراحل اولیه بیداری و روشننگری عبور کرده و در سال ۱۹۹۶ در تبریز بر سر انتخاب‌نماینده حرکت ملی برای مجلس شورای اسلامی با حکومت مرکزی درگیر شده و به یک حرکت سیاسی-ملی ارتقاء یافته و در سال ۲۰۰۶ در ۲۵ شهر آذربایجان قیام نموده است. طی ۲۲ سال گذشته کمیت و کیفیت حرکت ملی رشد کرده و اعتلاء یافته است.

در دور جدید برآمد حرکت ملی آذربایجان عوامل و وقایع چندی برگسترش و قدرت‌گیری حرکت ملی تاثیر داشته اند که بعضی از آنها عبارتند از:
۱- انقلاب ضد سلطنتی ۱۳۵۷ که نیروی ملی را از اسارت پان ایرانیسم که ایدئولوژی رژیم سلطنتی بود آزاد کرد.

۲- جنگ ایران و عراق که جوانان آذربایجانی را در جبهه‌ها با تنوع فرهنگی ایران و هویت مستقل آذربایجانی‌ها آشنا کرد.

۳- انحلال اتحاد شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان شمالی که بخش بزرگی از سوسیالیست‌ها را به حرکت ملی جلب کرد.

طی چهل سال گذشته حرکت ملی آذربایجان شیوه‌های مبارزاتی خود را متنوع تر کرده است. همزمان با دفاع از آموزش بزبان مادری خواهان ایجاد فرهنگستان زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی شده است، فعالیت در حیطه حقوق بشر را افزایش داده است، مبارزه را به عرصه محیط زیست گسترانده است. از شیوه‌های انتخاباتی و همچنین از نافرمانی مدنی استفاده کرده است. در مقابل، رفتار رژیم جمهوری اسلامی نیز در مراحل تغییرات اساسی داشته است. رژیم در جریان جنبش طرفداران شریعتمداری با سرکوبی نظامی خونین اقدام کرد اما با شروع جنگ ایران و عراق چون به نیروی آذربایجانی‌ها در جبهه احتیاج داشت، آذربایجان را سنگر اسلام نامید. بعد از پایان جنگ حرکت ملی را بخاطر سکولار بودن آن در ردیف گروه‌های برانداز قرارداد و فعالین مدنی را باتهم

اقدام علیه امنیت ملی زندانی کرد و فعالیت‌های علنی و قانونی را تجزیه طلبانه و پان‌ترکیستی لقب داد. با این همه حرکت ملی راه خود را ادامه داده و هر روز قدرتمندتر از روز قبل می‌گردد. حوادث بعد از انقلاب تکنولوژیک و گذشت زمان بنفع حرکت ملی عمل کرده است.

هرچند که کف خواسته‌های حرکت ملی مطالباتی (رواندیکاتیو) و در چارچوب قوانین موجود است اما سقف خواسته‌ها و ماهیت حرکت (امانسیپاتیو) یعنی رهایی بخش می‌باشد. طیف‌های متعددی در درون حرکت ملی وجود دارد. اکثریت مردم خواهان برسمیت شناخته شدن حقوق فرهنگی و آموزش بزبان مادری هستند. طیف روشنفکران طرفدار سیستم فدرال و عدم تمرکز می‌باشند و همین خواسته را براساس قوانین موجود در داخل کشور مطرح می‌کنند. بخشی از فعالان حرکت ملی خواهان استقلال آذربایجان جنوبی می‌باشند و در سال‌های اخیر مردم عادی هم بیشتر از استقلال دفاع می‌کنند هر چند که در بیان آن احتیاط بخرج می‌دهند.

ده‌ها حزب و گروه سیاسی در حرکت ملی فعال هستند که هرکدام سیاست خاصی را دنبال می‌کنند اما خواسته‌های ملی یکسان هستند و حول همین خواسته‌های مشخص می‌توان در آینده جبهه مشترکی روی حداقل‌ها بوجود آورد و سیاست واحدی را اتخاذ کرد. مبارزات حرکت ملی آذربایجان بشیوه مدنی و سیویل انجام می‌گیرد. هیچیک از گروه‌های فعال در حرکت ملی خشونت طلب نیستند و بدون استثناء همه از راه‌های مسالمت‌آمیز اهداف خود را دنبال می‌کنند و حقانیت خود را با استناد به منشور جهانی حقوق بشر، حقوق ملی و حقوق شهروندی نشان می‌دهند. کلیت حرکت ملی سکولار است و زنان دوشادوش مردان در راه احقاق حقوق خود قدم برمی‌دارند. نیروهای فعال حرکت ملی آذربایجان مخالف جمهوری اسلامی و خواهان تغییر آن می‌باشند.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۰۱

خواسته‌های حرکت ملی آذربایجان در سال ۲۰۰۳ در بیانیه «آذربایجان سخن می‌گوید» در گردهمایی بزرگ قلعه‌بابک و همچنین در بیانیه پایانی کنفرانس آمستردام در سال ۲۰۰۹ در دوازده ماده فرموله شده‌اند. از آن میان چهار مطالبه اساسی عبارتند از:

الف - آموزش بزبان مادری در تمام سطوح تحصیلی و تشکیل فرهنگستان زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی. این عمومی‌ترین خواسته آذربایجانی‌هاست و تقریباً تمام نمایندگان مناطق ترک نشین در مجلس و مسئولین محلی هم از این مطالبه حمایت می‌کنند و خواهان پایان یافتن تبعیض فرهنگی هستند. پایان دادن به توهین و تحقیر و مسخ‌نکردن هویت و تاریخ آذربایجانی‌ها نیز از خواسته‌های فرهنگی محسوب می‌شوند.

ب - پایان دادن به تبعیض اقتصادی و ایجاد اشتغال و توسعه صنعتی و استفاده از منابع طبیعی و معادن آذربایجان در خود محل. آذربایجان در آستانه انقلاب، سومین استان صنعتی‌کشور بعد از تهران و اصفهان بود ولی اکنون بشدت از نظر اقتصادی و صنعتی سقوط کرده است. مواد اولیه و خام تمام معادن آذربایجان از جمله آهن، مس و طلا و سرب به‌خارج از آذربایجان انتقال می‌یابد و برای بهره برداری عمده از معادن بزرگ مانند معدن آهن زنجان و حتی خاک چینی زنوز و یا گسترش راه آهن، سرمایه گذاری انجام نمی‌گیرد. بهمین جهت اشتغال در محل ایجاد نمی‌شود و آذربایجانی‌ها مجبور می‌شوند برای یافتن کار به‌مناطق بد آب و هوا مهاجرت‌بکنند. در سال‌های اخیر مهاجرت‌ناشی از بیکاری، تعطیل شدن کارخانه‌ها و بخاطر خشک شدن دریاچه اورمیه افزایش چشمگیری یافته است. این مهاجرت‌ها آذربایجان را از نیروهای جوان و خلاق خود محروم می‌سازد و باعث عقب ماندگی می‌گردد.

ج - واگذاری پست‌های مدیریتی متناسب با جمعیت آذربایجان و رفع تبعیض در استخدام کادرهای دولتی. آذربایجانی‌ها بیش از یک سوم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند اما طبق آمارهای رسمی تنها هشت درصد از پست‌های مدیریتی به آذربایجانی‌ها تعلق دارد و با اینکه جمعیت آذربایجانی‌ها از فارس‌ها اگر بیشتر نباشد کمتر نیست، ولی مشاهده می‌کنیم که هشتاد و هفت درصد مقامات و پست‌های مهم دولتی در اختیار فارس‌ها است. کارشناسان فرانسوی بعد از قیام آذربایجانی‌ها در سال ۲۰۰۶ معتقد بودند که نارضایتی آذربایجانی‌ها از حکومت مرکزی بخاطر کاهش نقش آنان در حکومت و اداره کشور است. جمهوری اسلامی آذربایجانی‌ها را ضد ولایت فقیه می‌داند و سعی می‌کند آنان را از مراکز قدرت دور کند. قبل از انقلاب، فرماندهی ارتش، مدیریت اقتصاد و مرجعیت دینی ایران در اختیار آذربایجانی‌ها بود و اکنون اصفهانی‌ها و تهرانی‌ها و در کل فارس‌ها در راس این مراکز قدرت هستند.

تحقیقات آکادمیک نشان می‌دهند که در آغاز انقلاب آذربایجانی‌ها اکثریت مراکز قدرت را در اختیار خود داشتند اما بتدریج و مخصوصاً بعد از مرگ خمینی و در دوره ریاست جمهوری علی اکبر رفسنجانی آذربایجانی‌ها از قدرت کنار گذاشته شدند و این روند ادامه یافت تا اینکه بعد از چهل سال نقش آذربایجانی‌ها به حداقل ممکن یعنی به هشت درصد کاهش یافته است.

د - احیاء دریاچه اورمیه که با سیاست‌های نادرست جمهوری اسلامی خشک شده و زندگی میلیون‌ها انسان را به مخاطره انداخته است. دریاچه اورمیه سرچشمه حیات اقتصاد آذربایجان بوده ولی جمهوری اسلامی با ایجاد چهل سد غیر ضروری از ورود آب به دریاچه جلوگیری کرد و باعث شد نود و پنج درصد از مساحت دریاچه خشک و به نم‌زار تبدیل گردد. کشاورزی و دهها هزار شغل در اطراف دریاچه از بین رفته و اگر اقدام عاجلی صورت نگیرد در

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۰۳

سال‌های آینده چهارده میلیون نفر که در شعاع ۵۰۰ کیلوتری دریاچه ساکن هستند در اثر طوفان‌های نمک‌آسیب جدی خواهند دید و چاره‌ای جز مهاجرت نخواهند داشت. در ده سال گذشته هزاران نفر از فعالان ملی‌آذربایجان در اعتراض به خشکاندن دریاچه اورمیه زندانی و از کار و تحصیل محروم شده‌اند. ماموران رژیم می‌گفتند که دریاچه بهانه است و شما پان‌ترکیسم تبلیغ می‌کنید. و حالا که دریاچه خشک شده است جمهوری اسلامی نمی‌داند چگونه از فاجعه زیست‌محیطی جلوگیری کند چون این فاجعه تنها به آذربایجان محدود نخواهد شد. بگفته مسئول محیط زیست کشور احیاء دریاچه به دو میلیارد دلار بودجه نیاز دارد ولی اگر احیاء نشود بیش از دو هزار میلیارد دلار خسارت وارد خواهد کرد.

آذربایجانی‌ها چگونه می‌توانند به این خواسته‌های اساسی خود برسند؟ جواب‌های گوناگونی به این سوال داده می‌شود. بعضی از گروه‌های سیاسی معتقدند که ما تنها در اتحاد با سایر گروه‌های اپوزیسیون سراسری می‌توانیم جمهوری اسلامی را سرنگون و به حقوق ملی خود برسیم.

بعضی دیگری گویند که ما در اتحاد با ملل غیرفارس دیگر از جمله اتحاد با کردها می‌توانیم حق خود را از حکومت مرکزی بگیریم. کسانی هم درست عکس این نظر را دارند و می‌گویند بدلیل خطر اشغالگری احزاب مسلح کردی، آذربایجانی‌ها تنها در اتحاد با بخشی از حکومت مرکزی می‌توانند از خود و زادگاهشان دفاع بکنند و امید رسیدن به خواسته‌های خود را داشته باشند.

هر یک از این جواب‌ها استدلال‌های خود را دارند اما مسائل آذربایجانی‌ها درحین داشتن درد مشترک با سایر ملل غیرفارس ویژگی‌های خاص خود را دارد. اولین و عمده‌ترین فرق در کثرت جمعیت ترک‌های آذربایجانی است. از ۲۹۰ نماینده مجلس شورای اسلامی ۱۱۰ نفر در فراکسیون مناطق ترک نشین

عضو هستند و هر طور که حساب بشود جمعیت ترک‌ها بین سی تا سی و پنج میلیون نفر از جمعیت هشتاد و چهارمیلیونی ایران است و همین کثرت باعث می‌شود که آذربایجانی‌ها در ایجاد تشکل با مشکل روبرو بشوند زیرا هیچ گروه کوچکی هرچند متشکل نمی‌تواند این نیروی عظیم را بحرکت درآورد. برای آذربایجانی‌ها یک تشکل بزرگ متناسب با وزن دموگرافیک آنان نیاز هست که آنهم با کار مداوم و طولانی مدت و پشت جبهه قوی عملی است بقول معروف با انداختن سنگ دره پرنمی‌شود باید کوه‌ریزش کند تا دره پر شود. ایران می‌تواند بدون کردستان و یا بلوچستان بازهم ایران بماند اما ایران بدون آذربایجان دیگر نمی‌تواند خود را ایران معرفی بکند. بدینجهت موافقت یا مخالفت آذربایجانی‌ها در شکست یا پیروزی هر تغییر سیاسی در ایران تعیین کننده‌است. آذربایجانی‌ها نباید ارزش و وزن سیاسی خود را در حد احزاب کردی پایین بیاورند. احزابی که هرگز سیاست مستقلی نداشته اند و در مقابل مزد ناچیزی برای دیگران جنگ کرده اند.

دومین فرق ترکان آذربایجانی با ملل دیگر ایران سابقه هزار سال حکومت ترکان بر ایران است. این گذشته پر افتخار اعتماد بنفس آذربایجانی‌ها را برای حکومت کردن بر خود تضمین می‌کند. ترکان ایران حکومت کرده اند و حکومت کردن بلد هستند و وحشت فارس‌ها نیز از همین گذشته تاریخی ترک‌هاست و می‌گویند اگر ترک‌ها برخیزند نمی‌توان جلوی آنان را گرفت.

محمود افشاریزدی در مجله‌آینده در دوره رضاشاه می‌نویسد: «آثار حکومت هزارساله ترکان بر ایران باید از زبان و تاریخ ما پاک‌شود» اکنون پان ایرانیست‌ها توصیه محمود افشار را سیاست رسمی خود کرده اند.

سومین فرق ترکان آذربایجانی با دیگران اینست که ترک‌ها بدلائل تاریخی و همچنین اقتصادی در سراسر ایران پراکنده هستند. بگفته نماینده اورمی در

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۰۵

مجلس شورای اسلامی چهل درصد از ساکنان تهران آذربایجانی هستند. نه تنها استانهای شمال غرب ایران تماما ترک هستند بلکه جمعیت ترک ها در گیلان، خراسان، فارس و حتی اصفهان نیز انبوه است. این پراکندگی هم نقطه ضعف و هم نقطه قوت آذربایجانیهاست. نقطه ضعف از این نظر که عمل همزمان و مشترک آنها را با مشکل مواجه می‌سازد و نقطه قوت از این نظر که هر حرکت جمعی آذربایجانیها به یک حرکت سراسری در ایران تبدیل می‌شود و می‌تواند حکومت مرکزی را در تنگنا قرار بدهد. پرویز ورجاوند یکی از رهبران جبهه ملی در نامه به محمدخاتمی می‌نویسد اگر امروز جلوی نیم میلیون آذربایجانی در تجمع قلعه بابک گرفته نشود فردا پنج میلیون نفر از آنان در تهران به خیابان می‌آیند.

چهارمین فرق آذربایجانیها با ملل دیگر حضور آنان، هر چند محدود، در ارگانها و نهادهای حکومت مرکزی است. آذربایجانیها شیعه مذهب هستند و گرچه فرقه معتقدین به ولایت فقیه در حال حاضر قدرت سیاسی را در ایران در دست دارند اما شیعه بودن آذربایجانیها حضور آنان در بدنه حکومت را تضمین می‌کند. در حالیکه کردها، بلوچها، ترکمنها و بخشی از عربها بخاطر سنی بودن اجازه نیافته‌اند در درون حکومت شیعه حضور فعال داشته‌باشند. در صورت فروپاشی حکومت فارسها و یا در حالت ادامه طولانی مدت بحران در ارکان حکومت مرکزی، آذربایجانیهای درون حکومت همزمان خود را تنها نخواهند گذاشت و نجات خود آنها منوط به تکیه کردن به ملت آذربایجان خواهد بود.

حسن نزیه اولین رئیس شرکت ملی نفت بعد از انقلاب یک آذربایجانی آسیمیله شده بود اما وقتی که طرفداران خمینی قصد دستگیری و کشتن او را داشتند به‌خانه همشهری‌اش آیت اله کاظم شریعتمداری در قم پناه آورد و متحصن شد.

حکام فارس همواره از آذربایجانیهایی که در حکومت بوده‌اند برای سرکوبی آذربایجانیهای مخالف و معترض استفاده کرده اند اما از این به بعد رشد آگاهی

ملی در میان آذربایجانی‌ها و افشاء شدن چهره نژاد پرست حکام فارس استفاده آنان از آذربایجانی‌ها علیه آذربایجانی‌ها را دشوار و در حالت بحران غیرممکن خواهد ساخت. درست است که بخشی از آذربایجانی‌ها، هویت باخته، آسیمیله شده و حتی مانقورت هستند اما این نوع آدم‌ها در میان اقشار مرفه هستند و اقلیت کوچکی می‌باشند و به غیر از مانقورت‌ها بقیه ضرری نخواهند داشت. این پدیده در تمام جوامع تحت سلطه وجود داشته و هیچ‌وقت تعیین کننده نبوده است.

نتیجه گیری و چه باید کرد؟

جمهوری اسلامی دچار بحران همه‌جانبه حکومتی است. گسل‌های اتنیک، طبقاتی و جنسیتی روز بروز عمیق‌تر می‌شوند. سیستم تبعیض، فساد فراگیر، ناکارآمدی حکومت و فروپاشی اقتصاد و فشارهای بین‌المللی و مبارزات مردم آن را از پای درخواهد آورد. اکثریت مردم این حقیقت را می‌دانند اما حاضر نیستند به عقب برگردند و یا بسوی یک افق ناروشن حرکت نکنند. در این لحظات حساس و از نظر تاریخی فرصت استثنایی، وظیفه فعالان حرکت ملی بسیار سنگین و سرنوشت ساز است باید امید و تکیه‌گاه سیاسی برای مردم ایجاد کرد.

* ما برای اینکه قدرتمند شویم و در تحولات سیاسی نقش‌بازی کنیم چاره‌ای غیر از اتحاد و تشکل بین‌خودمان نداریم. و برای این کار قبل از هر چیز باید تحلیل مشخص و برنامه‌مدون داشته باشیم و وقتی از روی برنامه هماهنگ شدیم آنگاه مصلحت سیاسی ایجاب خواهد کرد که اختلافات عقیدتی خود را بخاطر مصالح ملی آذربایجان کنار بگذاریم و مقدمتا به بحث‌های بی‌حاصل پایان

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۰۷

بدهیم. ما همه ترک آذربایجانی هستیم و برای آزادی و سربلندی آذربایجان مبارزه می‌کنیم.

در قدم بعدی اختلاف در خط مشی‌های سیاسی را از میان برداریم. در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، سوسیال‌دموکراتها می‌گفتند همه سوسیالیست‌ها باید دموکرات و همه دموکراتها باید سوسیالیست بشوند و همینطور هم شد و به موفقیت رسید. ضروری است نحل‌های مختلف حرکت ملی آذربایجان نیز در مقطع فعلی با حفظ مواضع خود همدیگر را قبول بکنند و همکاری نمایند.

*حرکت ملی آذربایجان در مورد پرچم مشترک توافق کرده است پس می‌تواند شعار «حق تعیین سرنوشت ملی» را نیز بعنوان شعار مشترک بپذیرد. چون تمام شعارهای خودگردانی، خود مختاری، فدرالیسم، کنفدرالیسم و استقلال در شعار حق تعیین سرنوشت ملی مستتر است و می‌توان در موضعگیری‌های مشترک از اصطلاح حق تعیین سرنوشت ملی استفاده کرد که هم حساسیت ایجاد نمی‌کند و هم کلمه ملت را مطرح می‌کند در عین حال گروه‌های مختلف می‌توانند شعار مورد نظر خود را در برنامه‌های حزبی خود ذکر بکنند و برای تحقق آن مبارزه بکنند.

*از سال ۱۹۹۶ به بعد علیرغم اختناق پلیسی بسیاری از فعالان حرکت ملی توانسته‌اند تجربیات گرانبهائی بدست آورند. آنان در تبعید و زندان امتحان مقاومت داده و آبدیده شده‌اند تجربه به چه درد می‌خورد اگر بکار گرفته نشود؟ ما با اینهمه نیروی فداکار نباید به حداقل فعالیت قناعت بکنیم و انرژی نیروها را هدر بدهیم. وقت آنست که افق‌های جدیدی را بگشائیم. آماتورسیم در شرایط حساس فعلی جوابگوی نیازهای حرکت ملی ما نیست. کادرهای آماده در تمام احزاب و گروه‌های ملی باید حرفه‌ای بشوند و تمام وقت برای اهداف ملی فعالیت بکنند. کادر حرفه‌ای ستون فقرات هر تشکل سیاسی است. ما نه تنها تجربیات

خودمان بلکه ضروری است که از تجربیات دیگران نیز استفاده بکنیم. حزب کنگره هندوستان اولگوی موفق در کادر سازی و استفاده حداکثری از توان نیروهایش در جنبش توده‌ای می‌باشد. مهاتما گاندی بعد از بازگشت از آفریقای جنوبی دفتر وکالت در هندوستان دایر کرده و به کار وکالت مشغول شده بود. روزی یکی از ریش سفیدان هند به دفتر وکالت او می‌آید و می‌گوید هزاران وکیل دیگر می‌توانند کار وکالت را بکنند ولی هیچ‌یک از آنان نمی‌توانند گاندی شده و پرچمدار مبارزه با استعمار بشوند، مصلحت ملت هند ایجاب می‌کند که تو کار وکالت را به وکلای دیگر بسپاری و بصورت حرفه‌ای کار سیاسی بکنی، مطمئن باش ملت هند آنقدر زنان و مردان ثروتمند دارد که هزینه زندگی شخصیت هائی همچون تو را تامین بکنند.

* کادرسازی، تشکیل گروه‌های مستقل، ایجاد محافل مطالعاتی، پیدا کردن و جذب افراد ناطق و مبلغ و نظایر اینها از جمله فعالیت‌های تشکیلاتی می‌باشند، اما حرکت ملی به نیروی توده‌ای نیازمند است این نیروها می‌بایست توسط افراد با تجربه در سنگرهای باز جذب شوند، سنگرهای باز به مکان‌هائی اطلاق می‌شود که رژیم نمی‌تواند براحتی آن مکان‌ها را ببندد. عضوگیری‌های فردی برای گسترش تشکیلات لازم است اما سازماندهی توده‌ای برای آکسیون و عمل اجتماعی است. حرکت ملی اگر انرژی خود را به جلب افراد بصورت تک تک صرف کند نمی‌تواند پیشرفت کند زیرا بموازات جلب نیرو، ریزش نیز وجود خواهد داشت. حرکت ملی باید از سنگرهای باز نظیر دانشگاهها، استادیومهای ورزشی، کارخانجات و محلات زحمتکش نشین شهرها حداکثر استفاده را بکند و با شناسائی افراد مستعد آنان را پرچمداران اعتراضات عمومی سازد. طرفداران خمینی در روزهای انقلاب بهمن اکثر نیروهای میدانی خود را از مساجد جذب کردند.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۰۹

*حرکت ملی آذربایجان برای فعالیت‌های بین‌المللی و لابیگری به یک تشکل قانونی یا ویتترین سیاسی احتیاج دارد، تشکلی شبیه «شورای ملی مقاومت» که مجاهدین خلق از آن استفاده می‌کنند. در مجامع بین‌المللی حفظ ظاهر یک اصل تثبیت شده است. شخصیت‌های شناخته شده برای دفاع از حقوق آذربایجانی‌ها باید یک محمل حقوقی داشته باشند وگرنه به صحنه نمی‌آیند زیرا نمی‌خواهند متهم به حمایت از کسانی بشوند که حکومت ایران آنان را جدائی طلب می‌نامد. ایده آل آنست که چنین تشکلی در داخل کشور ایجاد شود نظیر «حزب دموکراتیک خلق» که کردهای ترکیه ایجاد کرده اند.

در سال ۱۳۷۶ یکی از فعالین مدنی زنجان که عضو شورای شهر تهران بود با استفاده از شرایط مساعدی که بوجود آمده بود حزبی بنام «اتحاد ملی» را در تهران به ثبت رساند. این حزب هیچ پیشوند یا پسوند دیگری نداشت ولی گفته می‌شد که اگر آذربایجانی‌ها بصورت گسترده وارد این حزب بشوند در عمل حزب آذربایجانی‌ها خواهد شد. این فکر درست بود ولی وابسته بودن موسس آن به اصلاح طلبان و شکست پروژه اصلاحات در جمهوری اسلامی باعث شد که آن حزب موفق نشود.

قاعده کلی در دنیا اینست که احزاب سیاسی در پارلمان فراکسیون ایجاد می‌کنند و سیاست‌های حزبی خود را از طریق فراکسیون پیش می‌برند. بلحاظ منطقی در نبود احزاب سیاسی عکس این موضوع نیز می‌تواند رخ بدهد یعنی بخاطر نیاز جامعه به تشکل حزبی، اول فراکسیونی در مجلس شکل می‌گیرد و بعد از مدتی این فراکسیون در عمل اجتماعی به یک حزب سیاسی تبدیل می‌گردد. فراکسیون نمایندگان مناطق ترک‌نشین در مجلس می‌توانست این مسیر را طی کند و هنوز هم این امکان وجود دارد اما راس هرم قدرت در جمهوری اسلامی با تحزب مخالفت می‌کند و مانع تشکل‌یابی جامعه است و بنظر می‌رسد تا زمانی

که قدرت دوگانه در حاکمیت قطعی نشده است (که برکه) این وضع ادامه خواهد یافت اما حرکت ملی نباید از جستجوی راه‌های مختلف برای تشکیل حزب آذربایجانی‌ها در سطح وسیع دست بردارد و همواره باید تشکیل حزب بزرگ آذربایجانی‌ها در دستور کار فعالین ملی قرار بگیرد.

* حرکت ملی آذربایجان یک جنبش اجتماعی است که حکومت مرکزی اجازه نداده است به یک حزب سیاسی ملی ارتقاء یابد اما پیوند این حرکت با طرفداران تیم فوتبال «تیراختور آذربایجان» این امکان را فراهم می‌کند تا شعارهای ملی بصورت همگانی در استادیوم‌های ورزشی طنین افکن شود، بهمین خاطر تیم تیراختور بخشی از جامعه مدنی آذربایجان است و فعالین ملی باید توجه خاصی به آن داشته باشند. جنبش اجتماعی به آن نیروهای جمعی اطلاق می‌شود که با رفتار و اعمال خود برای رسیدن به یک هدف مشخص خارج از حوزه رسمی فعالیت می‌کند. براین اساس تیم «تیراختور آذربایجان» تنها یک تیم فوتبال نیست بلکه تریبونی برای حرکت ملی آذربایجان است زیرا هواداران اصلی آن از فعالان حرکت ملی می‌باشند. این تیم بعد از آنکه توسط یک کارآفرین آذربایجانی خریداری شد از کنترل سپاه پاسداران خارج گردید. تیراختور می‌تواند در آینده همان نقشی را در آذربایجان بازی بکند که تیم فوتبال بارسلونا در کاتالانیای اسپانیا بازی کرده است.

* جمهوری اسلامی، جبهه ملی و گروه‌های مرکزگرا از کاربرد اصطلاح «ملت» درباره ملل غیرفارس خودداری می‌کنند و اصطلاح اقوام را به کار می‌برند که البته تحقیرآمیز است. کلمه ملت در قوانین بین‌المللی دارای حقوق مشخص از جمله حق تعیین سرنوشت ملی است و گروه‌های مرکزگرا کلمه ملت را قبول نمی‌کنند تا حقوقی را که در قوانین بین‌المللی برای ملت در نظر گرفته شده برسمیت نشناسند. آنان در بحث با فعالان ملی از «حقوق شهروندی» برای همه

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۱۱

ایرانیان صحبت می‌کنند که نیرنگ دیگری است، زیرا حقوق شهروندی درباره حقوق فردی است و به حقوق جمعی که جنبش‌های ملی‌خواهان آن هستند ربطی ندارد. آذربایجانی‌ها بعنوان یک ملت تاریخی برای رسیدن به حقوق ملی مبارزه می‌کنند و حرکت ملی باید پرچمدار حقوق جمعی آذربایجانی‌ها باشد.

*هویت ملی با تاریخ یک ملت شکل می‌گیرد و تثبیت می‌شود. این تاریخ باید نوشته شود و مستند گردد. ترکان در طول تاریخ امپراطوری‌های بزرگی تشکیل داده‌اند اما تاریخ ترکان را دیگران نوشته‌اند و آن را تحریف کرده‌اند. «رنه گروسه» شرق شناس فرانسوی می‌گوید که «ترکان تاریخ ساز بوده‌اند و نه تاریخ نویس». اکنون ترکان آذربایجانی در شرایطی قرار دارند که ضروری است خود تاریخ خود را تدوین کنند و حرکت ملی‌باید با حمایت از مورخان و فرهیختگان فرهنگی آنان را برای مستندکردن تاریخ ملت آذربایجان یاری نماید.

*بحران اقتصادی مزمن و ناکارآمدی حکومت و مدیریت غلط باعث عقب ماندگی جامعه و فقر عمومی شده است و بیشترین فشار اقتصادی بردوش اقشار تهیدست جامعه وارد می‌شود. سفره مردم روز بروز خالی‌تر می‌شود و جنبش نان، کار و مسکن در حال حاضر آنچنان قوی است که به شورش‌های گاه و بیگاه خونین منجر می‌گردد. فعالان حرکت ملی باید در میان اقشار زحمتکش آذربایجان و در محلات فقیرنشین از طریق فعالیت‌های خیریه‌ای پایگاه مبارزاتی ایجاد بکنند. خوشبختانه حرکت ملی پیوندهای محکمی با این‌اقشار دارد و همواره صدای بی صدایان بوده است اما مبارزات اقشار زحمتکش زمانی موفق می‌شود که از حمایت سایر اقشار نیز برخوردار باشد. در این عرصه جنبش، اقشار متوسط و بالای جامعه آذربایجان و بازار بیش از یک قرن سابقه مبارزه در راه عدالت و آزادی دارد. حرکت ملی توان آن را دارد که این دو جنبش را بهم پیوند بزند و باید در این راه قدم‌های اساسی بردارد.

فقر خود بخود به انقلاب منجر نمی‌شود. فقرا شورش می‌کنند ولی به تنهایی نمی‌توانند تغییر ایجاد بکنند. پول‌خون‌سیاست است و هر مبارزه سیاسی به پشتوانه مالی احتیاج دارد. تجربه تمام جنبش‌های ملی موفق نشان می‌دهد که بورژوازی ملی در آنها نقش تعیین‌کننده بازی کرده یعنی هزینه مبارزه سیاسی را تامین کرده است. حرکت ملی اگر پشتوانه بورژوازی ملی را نداشته باشد یا درجا می‌زند و پیشرفت نمی‌کند و یا مجبور می‌شود به منابع مالی خارجی متکی شود که در آن صورت ریسک از دست دادن استقلال عمل وجود دارد. بورژوازی ملی آذربایجان قوی است و سابقه تاریخی درخشانی دارد سرکوبی بازار تبریز توسط خمینی در جریان جنبش طرفداران شریعتمداری نتوانسته تاثیرگذاری سیاسی آن را از بین ببرد و حرکت ملی آذربایجان برای پیروز شدن باید با بورژوازی ملی هماهنگ شود که البته در شرایط حساس تاریخی این ضرورت برای خود بورژوازی ملی هم روشن می‌شود که برای حفظ منافع اقتصادی‌اش پرچمدار مبارزه ملی بشود.

*دنیای امروز عرصه مبارزه سایبری و استفاده از شبکه‌های مجازی است. گردش آزاد اطلاعات و انقلاب انفورماتیک میدان مبارزه آزادیخواهان را گسترش داده است. متأسفانه هم اکنون شبکه‌های مجازی در ایران عمدتاً توسط ماموران جمهوری اسلامی و ارتش سایبری آن اداره و کنترل می‌شود. حرکت ملی باید حداکثر نیروی تبلیغاتی را به شبکه‌های مجازی اختصاص بدهد و با بدست گرفتن ابتکار عمل در پخش خبر و تحلیل، فعالیت‌های مامورین حکومتی را خنثی نماید، یعنی هر فعال حرکت ملی مانند یک ارگان تبلیغاتی مستقل فعالیت کند. جمهوری اسلامی جنگ روانی شدیدی علیه حرکت ملی آذربایجان برافراشته است. ایجاد گروه‌های بدلی بنام حرکت ملی، انتشار نشریات گمراه‌کننده با نام آذربایجان و آذربایجانی، تاسیس سایت‌های اینترنتی متعدد برای رواج

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۱۳

اخبار جعلی و بدبین کردن فعالین حرکت ملی به‌همدیگر بخشی از این جنگ روانی است. جمهوری اسلامی برای تخریب حرکت و چهره‌های فعال آن از همکاری تمام دشمنان حرکت ملی نیز استفاده می‌کند. برای مقابله با این توطئه‌های سازمان‌یافته رژیم، ما باید بیش از گذشته حامی و پشتیبان همدیگر باشیم از تخریب یکدیگر خودداری کنیم و تا زمانی که مدرک معتبر نداریم کسی را به خیانت متهم نکنیم. حرکت ملی به مبارزه نظری در درون خود نیز نیاز دارد. انتقاد و انتقاد از خود ما را قدرتمندتر می‌کند اما تخریب همه را تضعیف می‌کند.

درکنار جمهوری اسلامی و پان ایرانیست‌ها کردها و ارمنه نیز در جنگ روانی علیه ترکان آذربایجانی و حرکت ملی فعال هستند. کردهای ایران در آذربایجان غربی ادعای تصاحب خاک ترکان آذربایجان را دارند. کردهای سایر کشورها هم با آنها همسو بوده و با دولت ترکیه در جنگ هستند و بدین جهت علیه همه ترک‌ها از جمله ترک‌های آذربایجانی تبلیغات زهرآگین دارند. ارمنه نیز بر سر اشغال قره باغ با جمهوری آذربایجان درجنگ هستند و در اتحاد با جمهوری اسلامی علیه همه آذربایجانی‌ها فعالیت‌های تخریبی گسترده انجام می‌دهند.

ارمنه بویژه از امکانات دیاسپورای ارمنی در آمریکا و کشورهای اروپائی از طریق مطبوعات و رسانه‌های جمعی که در آنها نفوذ دارند علیه همه ملل ترک استفاده تبلیغاتی می‌کنند. ما باید برای خنثی کردن تبلیغات آنان افشاگری‌های خودمان علیه تبلیغات مخرب آنان افزایش بدهیم و در ضمن مواظب باشیم که در انتقاد از همسنگران و متحدان خودمان ندانسته با کردها و ارمنه همصدا نشویم.

*نظر باینکه در حال حاضر حکومت اسلامی در ایران حاکم است بعضی از فرصت طلبان و عوامفریبان بدون اینکه خود اعتقادات دینی داشته باشند تظاهر به دینداری کرده و دستجات مذهبی براه می‌اندازند تا از این طریق معروف بشوند و بتوانند در شوراهای محلی یا برای نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب بشوند. اما فعالان ملی باید عکس‌آن رفتار بکنند و سعی کنند جمعیت‌های مدنی غیر مذهبی تشکیل بدهند و از این طریق خود را در جامعه مطرح بکنند و در صورت امکان در نهادهای انتخابی محلی پیشقدم گردند و از این طریق وارد فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی بشوند. یعنی کسانی که آرمان‌های ملی را نمایندگی می‌کنند باید فعالیت مدنی آزاد و علنی را به حاکمیت تحمیل بکنند. مابه اعتقادات مردم احترام می‌گذاریم ولی دین را امری فردی و وجدانی در نظر می‌گیریم و آن را با سیاست مخلوط نمی‌کنیم. برخلاف تبلیغات آخوندهای عوام فریب که می‌گویند اگر جمهوری اسلامی سقوط بکند اسلام و شیعه از بین می‌روند باید توجه داشت که اعتقادات دینی مردم با این حکومت ایجاد نشده که با از بین رفتن آن دین مردم نیز از بین برود. در انقلاب فرانسه و جنگ داخلی اسپانیا بخاطر اینکه کلیسا از دیکتاتوری حمایت می‌کرد مردم کلیساها را می‌سوزاندند و کشیش‌ها را می‌کشتند اما با برقراری آرامش، بار دیگر مردم به کلیسا رفتند و دین مردم محترم شمرده شد.

مردم از عزا و گریه و نوحه خسته شده‌اند و زمینه روی آوری مردم به شکل‌های مدنی سکولار فراهم شده است. جامعه به صلح و نشاط احتیاج دارد. ما می‌توانیم پشتیبان هنرمندانمان باشیم و از موسیقی ملی‌مان بعنوان سلاح تبلیغاتی استفاده بکنیم. اگر عوامفریبان از جهاد و شهادت و از آن دنیا حرف می‌زنند فعالان ملی در مقابل از دموکراسی، حقوق بشر و همزیستی با جامعه جهانی، از تجدد و مسائل روز این دنیا حرف می‌زنند.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۱۵

*قدرت موضوع سیاست و سیاست هنر ممکن‌هاست. حرکت ملی باید به قدرت فکر کند و نباید تنها سخنگوی معترضان و ناراضیان باشد باید حرکت ملی را به یک حزب شایسته حکومت کردن و نیروئی که می‌تواند حکومت بکند تبدیل کرد و این کار احتیاج به آدم هائی دارد که تجربه قدرت و مدیریت را در کارنامه خود داشته باشند، آدمهائی که رموز پیچیده سیاست را بدانند. وقتی دشمن قوی است و در رویارویی مستقیم شکست حتمی است تاکتیک سیاسی را بکار گیرند و زمانی که تناسب قوا اجازه می‌دهد برای از میان برداشتن موانع از قدرت راهگشای ملت استفاده کنند.

بعد از استقلال آذربایجان شمالی ائلچی بیک داوطلبانه حکومت را به حیدرعلی اف واگذار کرد زیرا متوجه شد که با افراد آماتور هرچقدر هم که فداکار باشند نمی‌توان مشکلات اقتصادی و اجتماعی را حل کرد و نیاز به افراد کاردان و با تجربه وجود دارد. تجربه تمام انقلاب‌ها نشان می‌دهد که گرفتن قدرت به تنهائی کفایت نمی‌کند بلکه قدرت جدید باید هنر حفظ کردن خود را داشته باشد و تنها یک ملت مصمم می‌تواند این هنر سیاسی را حائز باشد.

*حرکت ملی نباید به فرد متکی باشد. استعمارگران این ایده غلط را در جوامع عقب مانده ترویج کرده‌اند که در شرق افراد حکومت می‌کنند نه احزاب. این سیاست البته بنفع آنها بوده زیرا براحتی می‌توانستند فرد را بخرند و کارهای خودشان را بدست او انجام بدهند اما جمع را براحتی نمی‌توان منحرف کرد حتی اگر افراد سستی در آن جمع وجود داشته‌باشند، افراد شایسته مانع انحراف آنان می‌شوند.

نهضت مشروطیت در تبریز رهبران متعددی داشت و به یک فرد متکی نبود، حرکت ملی آذربایجان نیز به رهبری جمعی نیاز دارد. نباید همه تخم مرغ‌ها را در یک سبد گذاشت، آذربایجان متناسب با طیف‌های فکری موجود

خود باید نمایندگان سیاسی در درون حرکت ملی داشته باشد. قبول این واقعیت بمعنی ندیده گرفتن یک امر بسیار مهم دیگر یعنی نقش شخصیت در تاریخ و یا نقش رهبر کاریسماتیک در تغییرات بزرگ نیست. هر تغییر جدی در ایران لاجرم با تغییر نظام همراه خواهد بود. بدینجهت شخصی که نماد این تغییر و رهبر معنوی آن باشد از اهمیت زیادی برخوردار است. بدین منظور اگر رهبری جمعی ایجاد شود دیر یا زود آنان چنین شخصیتی را شناسائی کرده و یا از میان خود انتخاب خواهند کرد. گاهی نیز رهبر در عمل جمعی توده ها از درون جنبش زاده می شود. اما نباید این مهم را به تصادف یا انتخاب قدرتهای خارجی واگذار کرد که می تواند فاجعه بار باشد.

*کسی که با آرمان رهائی ملی وارد فعالیت در صفوف حرکت ملی می شود در واقع سرنوشت خود را به سرنوشت حرکت ملی پیوند می زند و نباید زود رنج باشد زیرا راه دراز و مشکلات فراوان است. در فعالیت هر جمعی همواره آدمهائی هستند که بدون تمنا فعالیت و کار می کنند و آدمهائی هم پیدا می شوند که فقط خرده گیری و انتقاد می کنند، در برخورد با افراد خرده گیر نباید تمام رشته ها را برید و حداالامکان باید رابطه را حفظ کرد زیرا دیدگاهها عوض می شوند و آنچه که از فعالیت مشترک باقی می ماند دوستی و مناسبات انسانی است که در تمام عمر مبارزان می تواند مفید واقع شود.

*وقتی بین خودمان اتحاد ایجاد کردیم آنگاه می توانیم به اتحاد با سایر جریانات سیاسی اصطلاحا سراسری پردازیم. واقعیت اینست که نه آذربایجانیها می توانند به تنهایی حق خود را از جمهوری اسلامی بگیرند و نه سایر جریانات سیاسی با همه ادعاهایشان می توانند بدون آذربایجانیها از بختک جمهوری اسلامی خلاص شوند. حرکت ملی نباید خود را از اعتراضات مناطق دیگر کنار بکشد. شرایط خیزش عمومی ارادی نیست که ما هر وقت خواستیم مردم را به

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۱۷

قیام دعوت کنیم و مردم هم دعوت ما را بپذیرند. باید از جنبش‌های مردمی خود بخودی حمایت کنیم و سیاست خود را پیش ببریم. مخالفان حکومت در سایر نقاط باید به پشتیبانی آذربایجان دلگرم باشند و هرگز نباید آذربایجان را رودرروی خود ببینند. بویژه در اعتصابات و تظاهرات اقتصادی باید پیشقدم شد و ابتکار عمل را بدست گرفت.

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم در ایران زندگی می‌کنیم و نمی‌توانیم نسبت به تحولات سیاسی در ایران بی‌تفاوت باشیم اما وضعیت گروه‌های سیاسی ایران که در سطور بالا مورد بررسی قرار گرفتند نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم روی هیچیک از آنان حساب استراتژیک بازکنیم. این گروه‌ها که اکنون در اوپوزیسیون هستند و هیچ قدرتی ندارند حاصر نیستند یک قدم از مواضع پان ایرانیستی خود عقب بنشینند و لااقل بخشی از خواسته‌های ملی آذربایجانی‌ها را بپذیرند و اگر فردا به قدرت برسند شمشیر را از رو خواهند بست، با آگاهی به مواضع آنها و در صورت لزوم، همکاری‌های مقطعی و موردی ما با هریک از آنان مشروط به موضع‌گیری روشن آنان درباره حرکت ملی آذربایجان و قبول حق تعیین سرنوشت ملی ما از طرف آنان خواهد بود. تجربه‌های منفی و تاریخی آذربایجانی‌ها ایجاب می‌کند که مسائل با صراحت بیان شوند و اینکه اول جمهوری اسلامی را سرنگون بکنیم و بعدا به حل مسائل ملی پردازیم وعده بدون پشتوانه و بدون تضمین است و نمی‌تواند مورد قبول ما واقع شود.

*طی سال‌های اخیر گروه‌های سراسری از اصلاح طلب‌ها گرفته تا سلطنت طلب‌ها، مجاهدین و چپ‌ها از آذربایجانی‌ها انتقاد می‌کنند که در مبارزه و مخالفت با جمهوری اسلامی همراه آنان نیستند. البته منظور آنان دنباله روی آذربایجانی‌ها از سیاست‌های آنان است ولی هنوز لحظه سرنوشت‌ساز برای هیچکس فرا نرسیده است. آنان قبل از هر چیز باید روشن بکنند که کدامیک از

حقوق حقه آذربایجانی‌ها را قبول دارند. آذربایجان آهسته اما پیوسته حرکت می‌کند، اگر دیگران هر از چندگاه تظاهرات می‌کنند و بعدا خاموش می‌شوند در عوض آذربایجانی‌ها طی چهل سال گذشته در مبارزه دائمی با حکومت مرکزی بوده‌اند و بهای آن را با هزاران زندانی سیاسی و تعداد زیاد قربانی پرداخته‌اند. در سایه این مبارزه مداوم بوده است که امروز آگاهی ملی در آذربایجان چنان رشد کرده که سوداگران سیاسی، دیگر نمی‌توانند این ملت را برای اهداف نامعلوم بدنبال خود بکشند.

*ضعف فعلی حرکت ملی در آنست که بار اصلی مبارزه بر دوش فعالان شناخته شده ملی افتاده است و به جنبش‌های صنفی نیروی لازم اختصاص داده نشده است. نیروی اصلی اعتراض و قیام در شهرها در میان کارگران، دانشجویان، معلمان، زنان، بازاریان و اصناف است. حرکت ملی باید مطالبات صنفی این اقشار و طبقات را با صدای بلند فریاد بزند تا آنان حرکت ملی را پشتیبان خود بدانند و همراه شوند. در این راه ضروری است حداکثر استفاده از سنگرهای باز انجام بگیرد. در کشورهای جهان سوم بعلت وجود فقر و فساد و ظلم، شعار عدالت از شعارهای اصلی مبارزان سیاسی می‌باشد. فعالان حرکت ملی آذربایجان هم می‌توانند با شعار عدالت، بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های جمهوری اسلامی را افشاء نمایند و مردم را به اعتراضات جمعی سازمان یافته فراخوانند. حرکت ملی آذربایجان تبعیض ستیز و ضد راسیسم است، شعار عدالت می‌تواند این مفاهیم را عامه فهم کند.

*حرکت ملی آذربایجان از طرف جمهوری اسلامی با شدیدترین تخریبات و تبلیغات مواجه است، افراد معمولی که به‌خارج از کشور می‌آیند بدون استثناء به نقش آگاهی دهنده تلویزیون گوناگون برای خنثی کردن تبلیغات زهرآگین رژیم تاکید می‌کنند، بدین جهت همه‌مان باید با حمایت از این‌امکان که تنها تلویزیون

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۱۹

ملی آذربایجانی‌هاست، بکوشیم تا حداکثر بهره برداری برای جلب اعتماد مردم و بسیج نیروهای معترض شهری و روستائی انجام بگیرد.

اتحاد با سایر گروههای اتنیک مفیداست اما همه آنچه که باید باشد نیست. نبض سیاست ایران در تهران می زند و باید برای چهل درصد ساکنان تهران که آذربایجانی هستند برنامه داشت. هرگونه تغییر سیاسی قبل از همه در تهران و سایرکلان شهرها رقم خواهد خورد. کردها اگرصد سال هم در دهات کردستان بچنگند صدایشان از دره‌های زاگروس فراتر نخواهد رفت و آب از آب‌تکان نخواهد خورد.

*نظر باینکه قرار گرفتن آذربایجانی‌ها در کنار هر یک از گروه‌های سیاسی، پیروزی آن گروه را تضمین می‌کند اما می‌بینیم که سیاست‌ها و خط‌مشی هیچ‌یک از گروه‌های فعلی اوپوزیسیون‌تأمین‌کننده خواسته‌های ملی آذربایجانی‌ها نیست. بدین جهت رئال پولیتیک ایجاب می‌کند که درلحظه سرنوشت ساز تغییر رژیم، متحدان اصلی حرکت ملی آذربایجان را همان آذربایجانی‌هایی بدانیم که در ارتش، سپاه و بسیج، مسلح هستند. شعار «ارتش برادرماست» در انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) موثرترین شعار برای بیطرف‌کردن و حتی جذب ارتش بطرف مردم بود. به غیر از بعضی فرماندهان فاسد و قاتل، بدنه ارتش، بسیج و سپاه از مردم هستند و از تبعیض و تحقیر مانند هر آذربایجانی دیگر رنج می‌برند. باید روی این نیروها دقت نمود و از تحریک و راندن آنان بطرف دشمن خودداری کرد. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «گرچه باید موش بگیرد سیاه یا سفید بودن آن مهم نیست» افرادی که براساس نیازهای اقتصادی به خدمت دولت درآمده‌اند پاشنه‌آشیل رژیم هستند. در اینجا باید هنر سیاسی بکار برد. ما برای پیروز شدن باید دشمنانمان را به مخالف، مخالفانمان را به بی‌طرف و بی‌طرف‌ها را به فعالان حرکت ملی تبدیل کنیم.

بی جهت نیست که جبهه ملی از جمهوری اسلامی می خواهد که در سازماندهی نیروهای مسلح در آذربایجان و انتخاب افراد بومی تجدید نظر کند و افراد غیر بومی را در آذربایجان بخدمت بگیرد. در جنبش طرفداران آیت اله شریعتمداری تمام نیروهای مسلح، پلیس، ژاندارمری، ارتش و نیروی هوایی موجود در آذربایجان به مردم پیوستند و همراه مردم علیه خمینی و قانون ولایت فقیه در خیابان های تبریز رژه رفتند و شعار دادند: «ما همه سرباز شریعتمدار، ارتش جانباز شریعتمدار». متأسفانه رهبری جنبش و حزب خلق مسلمان توان رهبری این نیروی ملی عظیم را نداشت.

متحدان اصلی ما در میان خود ملت آذربایجان می باشند در هر لباس و مقامی و در هر شهر و روستایی که هستند. آن عده از آذربایجانی ها که در ارگانهای جمهوری اسلامی حضور دارند با گوشت و پوست خود تبعیض را احساس می کنند. آنان شاهد و ناظر هستند که چگونه تمام بودجه، ثروت و خدمات توسط وزرا، وکلا و فرماندهان به مناطق فارس اختصاص می یابد و آذربایجان روز بروز فقیرتر می شود. آنان حکومت خان خانی جمهوری اسلامی را در عمل تجربه می کنند و این سوال برایشان مطرح می شود که چرا آنان خان ولایت خوشان نشوند؟ هر صاحب نظری اگر فقط یکبار با یکی از این افراد صحبت کند آمادگی او را برای پیوستن به صفوف ملت خود متوجه می شود. این بیداری و آگاهی ملی در اثر تجربه شخصی یکایک آنان بوجود آمده است و بسیار پر ارزش است. آنان هر روز توهین «ترک خر» را از مقامات ارشد می شنوند و به محض دفاع از زبان خودشان به پان ترکیسم متهم می گردند. ممکن است این افراد با فعالان حرکت ملی موافق نباشند اما آنان نیز همان خواسته ها را دارند که حرکت ملی مطرح می کند. حرکت ملی با سیاست های حساب شده باید امیدگاه و پناهگاه

تحلیل مشخص از شرایط مشخص / ۱۲۱

همه کسانی باشد که از تبعیض‌های جمهوری اسلامی رنج می‌برند و از آن فاصله می‌گیرند.

*طی سه دهه گذشته حرکت ملی‌آذربایجان‌شعارهای مطالباتی اصلی خود یعنی رسمی شدن زبان ترکی آذربایجانی، رفع تبعیض اقتصادی، دفاع از محیط زیست و پایان دادن به توهین و تحقیر آذربایجانی‌ها را با موفقیت به میان توده‌ها برده، بطوری که اکنون همه آذربایجانی‌ها هویت ملی خود را بازیافته‌اند و خواهان حقوق ملی خود می‌باشند هرچند که این خواست هنوز بالقوه بوده و بالفعل نشده است. این شعارها همه غیرسیاسی هستند و هر حکومتی می‌تواند همه آنها را بپذیرد بدون اینکه امتیاز سیاسی بدهد.

بدین جهت ایستادن روی این شعارها در لحظه تغییرات بزرگ بمعنی بی توجهی به قدرت سیاسی و دست خالی ماندن از کسب قدرت است. وقتی که لحظه تغییر حکومت در ایران فرا می‌رسد آذربایجانی‌ها باید قدم‌های تاریخی بردارند و حق و سهم خود را بگیرند و این امر ممکن نیست مگر با شریک شدن در تقسیم قدرت با طرح شعارهای سیاسی مانند شعار «حق تعیین سرنوشت ملی». با این شعار می‌توان مذاکره کرد و در متن جریان‌ات قرارگرفت و گرنه دیگران قدرت را بین خود تقسیم می‌کنند و آذربایجانی‌ها در حاشیه می‌مانند و چیزی بدست نمی‌آورند.

*مسئولین حرکت ملی آذربایجان باید به حقانیت و تعیین‌کننده بودن نیروی خود ایمان داشته باشند و آنگاه از موضع قدرت می‌توانند با همه گروه‌ها و نیروهای سیاسی بدون استثناء وارد بحث و گفتگو شوند اما در نهایت روی نیروهای ملت خود حساب بکنند. پدران ما گفته‌اند: «ترک غیر از ترک دوستی ندارد». فعالین حرکت ملی در صحبت‌ها و برخوردهایشان باید منافع ملی آذربایجان را مبنا قرار بدهند و از موضع ملی و برای جذب افراد با آنان گفتگو

بکنند. جامعه آذربایجان به دموکراسی و تعادل اجتماعی نیاز دارد. درصد و پنجاه سال گذشته طبقات در آذربایجان شکل گرفته‌اند و هر طبقه‌ای دارای دیدگاه و تفکر متناسب با موقعیت اجتماعی خویش است. طیف‌های دارای تفکر مذهبی، چپ سوسیالیست و همچنین لیبرال دموکرات در آذربایجان واقعیت‌های انکار ناپذیر هستند. تعادل اجتماعی ما با برسمیت شناختن واقعیت وجودی آنان برقرار می‌گردد. بجان هم انداختن این نیروها سیاسیت «تفرقه بیانداز و حکومت کن» رژیم حاکم است. تنوع و ترکیب انجمن ایالتی آذربایجان در دوره مشروطه اولگوی مناسب تاریخی برای ترکیب سیاسی هیئت نمایندگی حرکت ملی ما می‌باشد.

*داشتن اطلاق‌های فکر برای سیاست‌سازی و تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی فعلی از هر زمان دیگر ضروری‌تر است. لازم نیست تمام افراد اطلاق‌های فکر، تئوریسین و استراتژیست باشند. خرد جمعی آنان می‌تواند راه‌های رسیدن به هدف را تعیین کند. هدف حرکت ملی روشن است: ما خواهان حق تعیین سرنوشت ملت خودمان هستیم. اساس اینست که بی‌گدار به آب نزنیم و به تحریکات بعضی از گروه‌ها و افراد سیاسی مغرض که می‌کوشند بهر ترتیبی شده ملت آذربایجان را دنبال خود بکشند توجه نکنیم و در هیچ جمعی که خودمان در بوجود آوردن آن نقش نداشته‌ایم داخل نشویم. مگر در جمعی که رسماً تمام خواسته‌های ملی ما را بپذیرد و نقش ما را در سیاستگذاری آن جمع قبول بکند.

امید تبریزی

تابستان ۲۰۱۸